

# گلزار زبان پارسی

گردآورنده:

بانو

فرزاد

بتهایی





گلزار

زیبان

پارسی



# گلزار زبان پارسی

## گردآورنده: بانو فرزاد بتهایی

### گلزار زبان پارسی!

از روی دلباختگی به فردوسی، دلبستگی به زبان پارسی و با کوششی نستوه، برآمده از شیفتگی به آن دو فراهم آمده است. این واژه نامه «رایگان» است. چاپ و فروش آن، روا و پذیرفته نخواهد بود.

---

\* با سپاسمندی از آنان که زبان نیاکان شان را پاس می دارند \*

\* پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک چراغ راه همگان باد \*

گلزار زبان پارسی، دارای کپی رایت ویژه؛ و برخوردار است از پشتیبانی:

\* SABAM- Belgique بخش ادب‌ساز \*

\* نیبگخانه بزرگ بلژیک در بروکسل.

Bibliothèque Royale de Belgique

---

1400 -- 2021



## زبان پارسی، زبان نیاکان مان

زبان خنیایی، گوشنواز و دلاویز پارسی روان را می نوازد و به پرواز فرامی خواند،  
آوای نغزش همانند نوای دلنشین ریزش آبشار و گذر آب گوارای جویبار، روشن  
ودرخشان از لابلای سنگلاخ است. واژه ها سبکبال و نازک، پرواز پرندگان را به نگر  
می آورند. پارسی از زبان فردوسی شادی آور و دل انگیز است. برای همین ویژگی ها؛  
گل سرخ، نماد دلباختگی و شیفتگی به پدروالاگهر، یگانه دلسوز و ابرمرد جاویدان  
زبان پارسی پیشکش شده است.





## گلزار زبان پارسی

گلزار زبان پارسی، گلزاری بود شاداب، رنگارنگ، با هزاران گونه، هزاران ریخت، هزاران پیرنگ و نگاره؛ روان نواز، دل نواز، چشم نواز با آواهای خوش آهنگ و دلنشینی که گوش را می نوازید!

سراسر ایرانزمین باغی بود پرگل، یک از یک زیباتر، خوش نگار، پرگلبرگ، کم گلبرگ، بزرگ و خرد گلبرگ. آری «گلزار زبان پارسی» چنین بود!

گلزاری که هر روز گلی تازه و نوین از گوشه یی از آن باغ پهناور سر برمی آورد، و باغ ایرانزمین با آن گلزار شگرف از اپاختر تا نیمروز و از خاور تا باختر چشم را خیره و نوازش دهنده ی روان می بود.

آن گلزار زیبا، یادبود نیاکان مان، سره و پاک، با یارایی زیست به درازای زمان، ماندگار و جاوید؛ مایه بالندگی و سرفرازی مردم ایرانزمین می توانست بود!

اگر «دست سرنوشت»؟! نه سرنوشت در آن کار «دست» نداشت!

رویاری با راستینگی، هر چند تلخ، بایاست، تا بتوان راه چاره ای درخور یافت!

تنها راه چاره؛ آگاهانند هازمان (جامعه) به سیج «درپرتگاه نابودی زبان پارسی»، یادگار یگانه و بی همتای نیاکان؛ و سرانجام! «بخود آمدن»!! تواند بود.

اندیشیدن «سی تسوکه=ثانیه»! به سی سال رنج والاگهر پدر زبان پارسی! تنها دلسوز که از هرگونه خوشی، آسایش، آرامش، بی رنجی و بهره بری از زندگی گذشت؛ کار و زندگی خویش رها کرد، و سی سال روزها و بیشتا شبها زیر پرتو سپندار (شمع) نوشت و نوشت و نوشت! با این آرمان که این یکتا گوهر گرانبهای هستی و خویشتن شناسی ایرانی؛ این زبان شهرآیینی و بسیار کهن؛ پویا و زنده راه خود را در درازنای زمان ببیماید و جاویدان بماند!

آرمان پدر والاگهر: ایرانی؛ ایرانی! بماند!

«بسی رنج برده ست در آن سی سال سی زبان زنده کرده ست بدان پارسی»

## نه سرنوشت در آن کار «دست» نداشت!

هزار و چهارصد سال پیش، گلشن آریان آن باغ شگرف؛ هنگامی که می بایست آن بی همتا گوهرگرانبهای هستی و خویشتن شناسی ایرانی را پاسدار و نگهبان باشند؛ پایگاه نگهبانی را ترک گفتند و به پاسداری زبان بیگانه! نه، بدتر! به پاسداری زبان دشمن ایران و ایرانی پرداختند!

«ایدون، نابخردی، تاکنون از هیچ مردمی در جهان دیده و شنیده نشده است»!

گل های گلزار به دست دشمن به دریا ریخته شد! به آتش کشیده شد! باغ و گلزار رنگارنگ ما؛ بی نگهبان زیر پای دشمن! و بدتر! زیر پای خود باغبانان!! لگد مال و به گل و لای آغشته گشت!

فرهوشان ما!! در پی خودنمایی!! پاسداری از فرهنگ و زبان را رها کردند. دروازه ایران اهورایی ما «دو لنگه» باز گذاشته شد و تنداب خروشان واژه های تازی، گل های گلزار ما را شست؛ از جای برکند و به پرتگاه نابودی کشانید!

\* چه از آن گلزار برجای مانده است؟ چگونه آن گلزار را جانی تازه بخشیم؟ چگونه؟

یادآوری:

اموختن زبانی بیگانه نیکو و درخور ستایش است؛ وامگیری واژه از زبانی دیگر نیز گاهی یاری دهنده تواند بود؛ هرگاه واژه بایسته در زبان مادری یافت نشود! ولی خردمندان نیست، ونکه بسیار اندوهبار است؛ جایگزینی بیدریغ و آگاهانه واژگان بیگانه؛ پیشا (حتی) هنگامی که واژه های پارسی از پیش «هستنده» باشد! آیا پذیرفتنی است که میهمان، میزبان، را از خانه اش براند؟! ارجی که به دانشمندان و فرهیختگان داریم، نباید بازدارنده از روبرو شدن با راستینگی وانگیزه - ی خودفریبی و چشم پوشی از بی مهری آنان در «ناچیز شمردن» زبان نیاکان مان باشد!

ای کاش دانشمندان و نویسندگان ما بجای یاری دادن به زبانی بیگانه! زبان نیاکان مان را بیشتر گرامی می داشتند و واژه نامه و دستوری با واژه های پارسی برایمان برجای می گذاردند!

دانشمند و فرهیخته بودن، تنها نوشتن چندین نبیگ نیست!

هازمان (جامعه) از دانشمند چشمداشت رفتار و کرداری خردمندان و هشیارانه دارد!

وگرنه چه برتری بر دیگر مردمان!؟

ویژگی های یک دانشمند و فرهیخته؛ خردمند بودن است! داشتن دید باز و پهناور! آروین و شناخت ژرف از زندگی، فرزاندگی، بلندنگری؛ و پرهیز از چاپلوسی و خودنمایی است! دانشمند دانا و آگاه، دلسوز راستین میهن و مردم است؛ نگران سرنوشت آیندگان و نگهبان سرسخت فرهنگ، زبان، هستی و کیستی ایرانی؛ آینده نگر و راهبر و راهنمایی خردمند است!

چندین نبیگ به زبان بیگانه!!! به چه درد! و به چه کار آمده است؟! «نود و نه در سد» مردم پیشا

(حتی) فرهیختگان و دانش آموختگان نبیگ های فرهوشان ایرانزمین را نخوانده اند!

ایرانی به دلسوزان راستین! به راهنمایان خردمند! به زنان و مردان آینده نگر نیازمند است!

ما نیاکان آیندگان هستیم! برماست که؛ زبان پارسی؛ این گوهر گرانبهای خویشتن شناسی را تا جایی که شایمند است با کوشش و پشتکار بیالاییم، پاسدار باشیم و برای آیندگان به یادگار گذاریم.

چشم به جهان گشودن و چشم از جهان فرو بستن، درگزینش آدمی نیست!

ولی بازه ی میان این دو را چگونه پیمودن! گزینش آدمی است!

یادآوری بسیار مهند (مهم) :

امروزه کسانی «شاهنامه خوانی» می آموزانند !!! باشد که این کوشش ارزنده در ارج به فردوسی بزرگ و پاسداری زبان پارسی؛ همراه با گسترش بهرمندی از واژه های پارسی باشد؛ نه اینکه شاهنامه را به زبان تازی بازنمودن!!  
اکنون بایاست بیاندیشیم؛ برای ما ایرانیان که « هزاروچهارسد» سال است واژه های نا آشنای تازی را آموخته و بکاربرده ایم، یادگیری واژه های نا آشنای زبان مادری نباید راه بند کوشش، پیشرفت و استواری در پیگیری باشد.

زبان پارسی به سختی دم می کشد، باید « او» را از زیر بار خروارها واژگان بیگانه رهانید و جانی تازه بخشید. « او» می گویم، زیرا این زبان زنده است و زنده خواهد ماند.  
بر شما جوانان و بر ماست که « او» را از پرتگاه نابودی بیرون کشیم، واژگان نرم، نازک و سبک پارسی را همچون نرمباد بهاری بر چهره اش بیافشانیم تا دمی ژرف برکشد و بار دیگر شکوفا گردد. گلزارمان را با مهر و با یاد، والاگهر پدر، با واژه های ناب پارسی آبیاری کنیم! و زندگی را به « او» بازگردانیم.  
خرده گیری های نابجا و سرزنش ها برای بازداشتن از دمیدن زندگی نوین و جان پرور و باز - آوری شادابی و جاودانگی این گوهر گرانبها، نباید راه بند خویشکاری مردم با فرهنگ ایرانزمین باشد.

از دست دادن « کیستی » سوگمندی ست ، و بازیافتنش « فرجود»!

فرزاد بتهایی

نوشتاری از استاد عبدالرحیم همایونفرخ  
دستور جامع زبان فارسی - هفت جلد در یک مجلد

.....  
« .... رواج زبان عربی و بی قدر کردن ایرانیان زبان خود را چنانکه در کتابی تقریباً سیصد سال پیش در نجوم و هیئت نوشته شده است، دیدم که مصنف ضمن شمردن نام ستاره ها و صورت های آسمانی می گوید: ثریا که عوام آنرا « پروین» می گویند ...!!!  
با این عبارت رکیک و سست زبان ملی خود را پست شمرده و کلمه ی خوش آهنگ « پروین» را عوامانه دانسته و « ثریا» را تنها بواسطه ی آنکه عربی است اصلی و درست و علمی و زبان « خواص» شمرده است! این عبارت پیداست که در آنزمان نسبت به فارسی و صرف و نحو ادبیات آن چه اهمیت می داده و با چه نظری آن را می دیده اند...»!

## رویگردانی از خویشکاری!

پنج سال پیش، در پاسداری و پالایش زبان پارسی، به ده تن از نزدیکان، آشنایان و دوستان پیشنهاد دادم هفته ای یکبار گردهم آییم و با پارسی گویی زبان مادری مان را بیاموزیم!

هر ده تن! پروانه بدهید بگویم؛ گریختند!!! با این بهانه ها:  
زمان ندارم! سودی ندارد! جنگ می شود!! توهین است!!! در دسر دارد! شما بیغازید

منهم خواهیم آمد! کسانی انجام داده اند! دیگران انجام می دهند! برآیند خوبی نخواهد داشت! سازمان دهی بسیار می خواهد! بسیار دشوار است! رهاکن! رهاکن! رهاکن! رهاکن! اندوهگین از واکنش این هم میهنان دانش آموخته!!! دلتنگ از رویگردانی و بی پرنگری (بی توجهی) آنان به در پرتگاه نابودی هستی و کیستی! و خشمگین از بهانه های نابگردانه و بی پایه و کوشش در دلسرد کردن! هر ده تن را برای همیشه رها کردم!

در پی این واکنش ها، نابخردی، نبود دلسوزی و خواست، تنبلی، بیشا بدخواهی! برآن شدم که به تنهایی و ازه نامه یی گرد آورم که سراسر سره و به پارسی ناب باشد. استوار و سرشار از امید، با چند دوست بلژیکی و کلمبیایی در این باره گفتگو کردم و آرمانم را برای آنها باز نمودم.

این دوستان آگاه و خردمند با پرنگری به سخنانم گوش دادند و همگی با چهره های خندان و گشاده بی درنگ بمن شادباش گفتند، و با سخنان بسیار دلگرم کننده بمن دلیری دادند و بیشا (حتی) راهنمایی کردند!

در این پنج سال با کار شبانه روزی از پنج بامداد تا ایوار (غروب) هرگز در اندیشه دریافت شادباش و ستایش دیگران نبوده ام و نیستم. هرگز در پی شناخته شدن و پاداش نبوده ام. آرمان من ارج به سی سال رنج والاگهر پدر زبان پارسی، ارج به نیاکان و پاسداری از «گلزار زبان پارسی» است. هم میهن تنها با پنج تسوک (دقیقه) از زمانتان؛ با پخش «گلزارمان» در پیشگیری از نابودی زبان مادری و نیاکان هنباز شوید!؟

### کنار گود نشینیم

اکنون زمان آن فرارسیده است که بخود آییم و روش همیشگی که :

- «رویگردانی از همبستگی»!
- «گزینش خاموشی»!
- «نبود کنجکاو»!
- «رها کردن امیدواری»!
- «واگذارن کار به دیگران»!
- «نا امید کردن دیگران»!
- «گریزاز پذیرفتن خویشکاری»!
- «سرتافتن از کوشش و پیکار»!
- «پشت کردن و نادیده گرفتن کوشش دیگران»! را رها کنیم.

بجای «کنار گود نشستن» !! «!

به پژوهش و کار شبانه روزی کسانی که در این راه می کوشند ارج بگذاریم، همکاری کنیم و «گلزارمان» را با «دلیری، استواری، دلگرمی و امید به آینده» از پرتگاه نابودی برهانیم!

فرزاد بتهایی



# با نام آفریننده

گلزار زبان پارسی، نخستین واژه نامه ی «پارسی - تازی» است. زیرا دیگر واژه نامه ها و فرهنگ های فراهم آمده «تازی - پارسی» می باشد.

آرمان این گزینش آشنا شدن «بی میانجی» با واژگان کم آشنا و ناآشنای پارسی است. همچنین آشنا شدن با واژگانی که «آشناست» ولی به فراموشی سپرده شده است! بدینگونه با نخستین نگر، واژه ی نا آشنا در ویر (ذهن) جای می گیرد و با بازنگری، پرنگری و ادمان (ا) (تمرین)، زان پس واژه نا آشنا نخواهد بود و بکار بردن آن بسیار به هنجار (نرمال) و آسان تواند بود.

بدینگونه با آشنایی راسته (مستقیم) و بی میانجی، واژه های ناآشنای پارسی را می توان آموخت و با بکار بستن در گفتار و نوشتار کاربرد آسان و روان خواهد بود. از سوی دیگر؛ برای بیشترین بهره مندی و کاربرد واژگان پارسی، گاهی درستون چم ها نیز واژه های پارسی همسان و همچم در کنار واژه تازی آورده شده است.

**این واژه نامه دربرگیرنده بخشی از واژگان آشنا، کم آشنا و ناآشنای پارسی است.**

با آرزوی اینکه هم میهنان گرامی و جوانان کشورمان نیز در این راه و در پاسداری زبان و فرهنگ کشورمان که یکی از نخستین کشورهای شهریگر جهان بوده است گام بردارند.

گردآورنده به خود نمی گیرد که انجام این کار تهی از لغزش و کاستی باشد. از استادان گرانمایه و دوستداران فرهنگ ایرانی چشم دارم که لغزش ها و نادرستی های شایمند را به نشانی رایانامه در پایان نبیگ یادآوری فرمایند. سپاسمدم

بانو فرزاد بتهایی

## چکامه ی پارسی

اندرز به جوانان

این چکامه را شادروان احمد بدر (نصیرالدوله) هنگامی که وزیر فرهنگ ایران بود؛ درستایش زبان کشور و نکوهش بکاربردن واژه های بیگانه، به روش سنایی سروده است. در شماره چهار ماهنامه ارمغان (سال نخستین، برگ بیست و دو بسال 1299 خورشیدی در تهران چاپ شده است).  
برگرفته از نیبگ [کتاب] پارسی نغز، شادروان علی اصغر حکمت

چند از دگران وام کنی جامه و دستار  
رو جامه و دستار پدر را تو بدست آر  
در خانه پدر خواسته و جامه نهاده  
بگذاری و دریوزه کنی پیشه زهی کار  
گیری تو ز همسایه کلاه و کمر او  
زان خویش بیارایی در برزن و بازار  
گویی که مرا جامه ی زیباست بر اندام  
هان دیبه رومی نگر و ابره بلغار  
بر خویش نبالد کس ازین جامه که باشد  
دریوزه ز بیگانه همش پود و همش تار  
گفتار بود جامه بر اندیشه مردم  
اندیشه ندانی تو مگر از ره گفتار  
گفتار پدیدار کند ترک ز دیلم  
ز آواز پدیدار شود کشکرک از سار  
بر مردم هر بوم یکی جامه برآزد  
تازی به تبار خوشتر و فرخار بشلوار  
کشور چو درختی است بر و بارش مردم  
مانا که زبان ریشه و بیخ است بر آن دار  
گر بار و بر دار تبه گرد و ز آسیب  
چون ریشه بجا ماند دهد باردگر بار  
ور زانکه به بیخ و بنش افتاد گزندی  
امید از آن دارد و زان بار تو بردار  
افسوس و دریغا که همه مردم این مرز  
دانشور و بیدانش و خربنده و سالار  
بگرفته کلنگ و تبر و تیشه و هر یک  
زخمی زده بر ریشه این پاک سپیدار  
گویی همگان دشمن این باغ و درختند  
یارند به بیگانه و با خویش به پیکار  
ای تازه نهالان که برومند بمانید  
گل رفت ازین باغ و بجا ماند همی خار  
خارش بزدایید و گلش را بفرزاید  
کارایش این باغ شما راست سزاوار

روان فروهر استاد شاد





## با یاد و سروادی از پدر فرزانه ام گریز دل و من از فلسفه ی قدیم و جدید!

### حسین بطحائی

دلم رفته از خود به جانی دگر  
ز افسانه های کهن دور شد  
رهاورد تاریخ ارزش نداشت  
چو هر مکتبی راه برگلخنی است  
نچیده گلی چون ازین باغ وحش  
ندید از چراغ سلف روشنی  
هوای عفن را نگیرد به دم  
فضای خرد چونکه بوناک بود  
نجست آشنائی فراخورد خویش  
منش از پی دل روان گشته ام  
ز نور کم دیگران گم شدم  
کفایت ندیدم ز دانشوران  
فرو ریزم از سر همه دانشم  
صفاهای زهد و ریا ناب نیست  
نگین و عصای سلیمان شکست  
دروغ است حمد و ثنای خسان  
خوراک دو صد قرن آلوده را  
همه رای بگذشتگان لاف بود  
ندا از پیام گذشته خطاست  
شفا نیست در حکمت بوعلی  
به داروی لقمان چودرمان نبود  
نشان ها که دادند بیراهه بود  
شنا بس در این بحر آلوده باد  
خرلنگ مرکوب رهوار نیست  
سراهای خشتینه ویران کنم  
برون از قضا و چون و چرا  
بسی برتر از منطق کور ما  
ورای حیات حقیر زمین  
نوا و نی مولوی کهنه شد  
روان را ورای زمان و مکان  
در آن ره رسد دل به اسرار خویش

دگر روان سوی ارض و سمائی دگر  
به تدبیر افسانه های دگر  
رها شد که یابد رهائی دگر  
به گلشن رواند به پائی دگر  
گلی جوید او از سرائی دگر  
به راه افتد از روشنائی دگر  
نفس بایش در هوائی دگر  
دمی بایش در فضائی دگر  
فرا میرود تا فرائی دگر  
به بوی جهان آشنائی دگر  
بجویم ازین پس ضیائی دگر  
بیارایم از خود کفائی دگر  
به درس الفبا و تائی دگر  
مرا باید اکنون صفائی دگر  
بسازم نگین و عصائی دگر  
بیاموزم از دل ثنائی دگر  
نخواهم که خواهم غذائی دگر  
به کوشش در آیم به رائی دگر  
ز دل خواهم اکنون ندائی دگر  
بباید پزشک و شفائی دگر  
بسازم به درمان دوائی دگر  
بگیرم نشانی ز جنائی دگر  
به آبی گوارا شنائی دگر  
بزیر آورم باد پائی دگر  
ز خارها بسازم سرائی دگر  
جهان راست چون و چرایی دگر  
فلک راست منطق گشائی دگر  
بسی هست نشو و نمائی دگر  
نی از نو خوش است و نوائی دگر  
توانی است والا و نائی دگر  
به راز خود و رازهای دگر

## سامان و دهناد

### روش کار

.....

- \* از نگرش چونی و دل استواری در درست و رسا بودن آرش واژگان، تا جایی که فرهنگ ها و واژه نامه های کنونی شایش (امکان) بررسی را در دسترس نهاده اند، پژوهش چم هر واژه با ژرف نگری پی جویی و بررسی شده است.
- \* «گلزار زبان پارسی» تنها دربرگیرنده ی واژگانی است که در «خاستگاهها» آورده شده است.
- \* فرانمود در پیوند با واژه های «همانند در ریخت و ناهمسان در چم» در پایان نبیگ.
- \* واژگان کم آشنا و ناآشنا در «واژه نامه، پارسی به پارسی»، «دستورپارسی فرزاد» و «دستور خانلری به پارسی» جداگانه در پایان نبیگ آورده شده است.
- \* خوراک های خوشمزه ایرانی با ماتکان بایا (موادلازم) به پارسی در پایان نبیگ!
- \* در برخی رویه ها رایانه «با بی مهری!» یاری نداد! پوزش....

### پیشنهاد: آموختن و آموزاندن، بازی و سرگرمی!

درگردهمایی های خانوادگی و دوستانه با بازی با واژه های پارسی «کم آشنا و ناآشنا» پارسی را زنده نگهداریم و از پرتگاه نابودی برهانیم. بیاموزیم و به فرزندان و دیگران بیاموزانیم.

راهنمایی و نمونه: هر یک از بازیکنان یک واژه برمی گزینند و با آن فراز(جمله) می سازد و دیگران آنرا یادداشت می کنند و نگرش خود را باز می نمایند. بدینگونه هر بار چندین واژه در ویر (ذهن) بازیکنان جای خواهد گرفت. پس از چند ماه، بسیار واژه ناآشنا می توان آموخت و کم کم در گفتگو و نوشتار بکار برد.

بازی های دیگری بیافرینید؛ آموزش و پاسداری از گلزارمان را به دیگران پیشنهاد دهید.

در این راه با یازش(اراده)، پایدار و استوار باشید، و بهیچ روی پروانه ندهید که دیگران شما را از راه سپندی (مقدسی) که برگزیده اید با سخنان ناامید کننده بازدارند.

فرزاد بتهایی



# آ

آبزی دان: آکواریوم  
آبسان: آبکی، آبگونه  
آب سپند: آب متبرک  
آبستن: باردار، حامله  
آبشت: پنهان، نهفته، نهان، نهنیده  
آبشخور: خاستگاه، سرچشمه، منشاء  
آبشخور: خاستگاه، ماخذ  
آبشخور: سرچشمه، منبع  
آبشخورها: منابع  
آب شدن: حل شدن/ گداختن، ذوب شدن  
آبفشان: فواره  
آبکند: فرکند، ابگیر، تالاب، گودال  
آبکی: رقیق، مایع، آبسان  
آبگونه: مایع، آبگین، آبگون  
آبگیر: آبدان، حوض، برکه  
آبگینه: شیشه، بلور، زجاج  
آبگینه گر: شیشه گر  
آبناک: آبدار، مرطوب  
آبناک: زمین پر آب  
آب و پناد: آب و هوا، آب و وای  
آترمیدن: تعیین کردن، معلوم کردن  
آترمیدن: بازشناختن  
آتروپات: ساتراپ ماد در هگمتانه، آذربان  
آتش: لهیب، شعله و زبانه، اخگر  
آتش آسمانی: صاعقه و شهاب  
آتشدان: اجاق، منقل

آباد: مسکون، معمور، مزروع  
آبادان: بارونق، با صفا، آباد بودن  
آب بست: آب بند، سد  
آب بند: سد/ ورغ (بندی از چوب و گیاه)  
آب پشت: نطفه، اسپرم  
آبچین: دوغاب ریزی اجرکارها  
آبچین: حوله، پارچه برای خشک کردن  
آبخست: جزیره، گزیرک، آداک  
آبخور: سرچشمه، جای نوشیدن آب  
آبخور: آبشخور، شریعه  
آبخور: بهره، روزی، نصیب  
آبخوست واره: شبه جزیره  
آبخوست: آداک، جزیره  
آبدان: کمیزدان، مئانه  
آبراهه: مسیر آب  
آبرو: ارج، خوشنامی، حیثیت  
آبرو: شرف، عرض (ع)  
آبرومند: با عزت، بزرگوار  
آبرومندی: ارجمندی، عزت  
آبریز: آفتابه، آبوند، لولهنگ، ابریق  
آبریز: آوند آبکشی، دلو  
آبریزگاه: آبشنگاه، نهفتن گاه، میرز  
آبزن: آبدان چینی یا توپال برای شستن تن  
آب زندگانی: آب حیات، آب حیوان  
آب زندگانی: آب بقاء، آب جاودانگی

آرایه: آرایش/ در ادب‌ساز صناعات ادبی  
 آرایه: هر سطح از طبقه بندی زمین  
 آرایه: دکور در سینما و تئاتر  
 آرایه گری: دکوراسیون  
 آرایه ها: صناعات  
 آرایه های سخن: صناعات لفظی  
 آرد سرشته: خمیر، ورا، کشا  
 آرزو: خواست، خواهش، درخواست، تمنا  
 آرزومند: خواستار، متمنی  
 آرزومند: خواهان، مشتاق، مایل  
 آرزومندی: خواست، کشش، اشتیاق  
 آرزوها: خواسته ها، تمنیات  
 آرزوی دل: تمایل قلبی  
 آرسن: رسا کردن، کامل کردن  
 آرسنه: رسا، کامل  
 آرسنه: آراسته، آماده، مهیا  
 آرسنه: تام، فرآراسته  
 آرسنه: کامل، بؤندک، اسپور  
 آرش: چم، معنا، مفهوم  
 آرشی: استدلالی، با معنی، با شوند  
 آرمان: آماج، نشانه، هدف  
 آرمان: آماج، هدف، آرزو، امید  
 آرمان: خواسته، خواست، آماج، منظور  
 آرمان: خواسته، خواست، مقصود  
 آرمانخواه: ایده آلیست  
 آرمانخواهی: ایده آلیسم  
 آرمانگرایی: ایده آلیست  
 آرمانگرایانه: ایده آلیستی  
 آرمان ها: آمال، آرزوها، امیدها  
 آرمایی: ایده آلی، مینوگان، مینوگانی  
 آرمائیدن: پیشیمانی و افسوس خوردن  
 آرمائیدن: آرزو و حسرت بردن  
 آرمیدن: آسودن، بیاسودن، ساکن بودن  
 آرمیده: آسوده، ساکن، غنوده، مستریح  
 آرواره: فک  
 آروین: آزمایش، آزمون، تجربه، امتحان  
 آروین گرایی: تجربه گرایی  
 آروین مند: با تجربه

آتش سوزی: احتراق، آتش گرفتن  
 آتش نشانی: اطفاییه  
 آخال: خاکروبه، آشغال  
 آختن: آهختن، بلند کردن، برکشیدن  
 آخته: کشیده، شمشیر کشیده  
 آخش: قیمت، بها، ارزش  
 آخشگر: بهاسنج، قیمت گر  
 آخشیگ: ضد، مخالف  
 آخشیگ: چهار آخشیگ، عناصر اربعه  
 آخشیگ: ناهماهنگی، تضاد، ناسازی  
 آخشیگ ها: متضادات، ناهمسانی ها  
 آخشیگی: متضاد، ضدیت، نقیض  
 آداک: آبخوست، گنگ، جزیره  
 آدم: آدمی، مردمزاد، مردمزاده  
 آدم: بشر، انسان  
 آدمیت: بشریت، انسانیت  
 آدمیگری: بشریت  
 آدینه: جمعه  
 آذرخش: برغ (برغ پارسی است)، ساعقه  
 آذرین: گرم و سوزان، آتشین  
 آراستن: درست کردن، سامان دادن  
 آراستن: میزان کردن، نظم دادن  
 آراستن: زیناوند کردن، تجهیز کردن  
 آراستن: معمور کردن، پسیدیدن  
 آراسته: زینت شده، مزین  
 آرام: آسوده، بی حرکت  
 آرامبخش: تسلی دهنده  
 آرامبخش: مسکن  
 آرام دل: مایه امید  
 آرامش: آسایش، آسودگی، راحتی  
 آرامش: آسودگی، سکون  
 آرامش جای: استراحتگاه  
 آرامش دل: امنیت خاطر  
 آرام کرد: دلداری، تسلی  
 آرام کردن: تسکین دادن، تسلی دادن  
 آرامگرانه: تسلی بخش  
 آرایشی: ترتیب، چیدمان، سامان  
 آراینده: زینت دهنده

آروینگر: تجربه گرا  
 آروینی: تجربه ای ، تجربی  
 آروینیدن: تجربه کردن  
 آری: ها، بله، بلی، بی شک  
 آریگوی: ایجابی، هایانه  
 آریگوی ≠ نی گویی، سلبی  
 آز: فزونخواهی، حرص ، طمع  
 آزاد کردن: رهایی بخشیدن، بوختن  
 آزادگان: أحرار، آزاد زنان، آزاد مردان  
 آزادمنش: جوانمرد، رادمرد، حر  
 آزاد منشی: نیک نژادی، اصالت  
 آزادمنشی: جوانمردی، آزادگی، حریت  
 آزادی: استقلال، رهائش  
 آزادیخواه: استقلال طلب  
 آزار: اذیت، ستم، شکنجه  
 آزارگر: اذیت کننده، شکنجه گر  
 آزارمند: آزارنده، رنجاور، اندوهناک  
 آزارنده: گزند رسان، شیبیا، مودی  
 آزارش: ازانیدن، تولید کردن  
 آزارش: تولید، فرآوری  
 آزارگر: مولد، ژنراتور  
 آزاریدن: تولید کردن، فرآوردن  
 آزردن: رنجانیدن، رنجاندن، اذیت کردن  
 آزرده دل: رنجیده خاطر  
 آزرم: شرم، نرمی، خجالت  
 آزمایش: آزمون، سنجش  
 آزماینده: آزما، ممتحن  
 آزمند: آزناک، آزور، حریص، طمعکار  
 آزمند: سیری ناپذیر، آزور، طماع  
 آزمندی: تحریص، آزمند بودن  
 آزمندی: طمع ، طمعکاری  
 آزمندی: فزونخواهی، حرص داشتن  
 آزمودن: امتحان کردن، بررسییدن  
 آزمودن: برسنجیدن  
 آزمودن: تجربه کردن  
 آزمودنی: درخور آزمودن، تجربی  
 آزموده: جهان دیده، با تجربه، با آروین  
 آزموده: چیره دست، زبردست، حاذق

آزموده: متبحر، ماهر، متخصص  
 آزموده ها: آروین ها، تجربیات  
 آزمون: ارزشیابی / مقایسه  
 آزمون: مجموعه پرسش های چند گزینه  
 آزمون: تجربه، آروین ، آروند  
 آزمون: آزمایش، امتحان  
 آزمون: مَحَك، آزمایش، سنجش  
 آزمون پایدار: تجربه ی طولانی  
 آزمون ها: تجارب، آزموده ها  
 آزمونی: تجربی، آروینی  
 آزوری: خواهش، حرص، ولع  
 آزوری: طمع ورزی، فزونخواهی  
 آژنگ: چین و چروک  
 آژیانه: پوشش زمین از سنگ یا آگُر  
 آژیخ: کیخ، قی چشم  
 آسا: دهان دره، فاژه، پاسک، خمیازه  
 آسا: فرسار، دات، کواس، آیین، قانون  
 آسا: قانون، دات، فردید، فرسار  
 آسادان: داتکدان ، قانوندان  
 آساره: حساب  
 آسان: سهل، میسر، ساده  
 آسانجوی: آماده جوی، راحت طلب  
 آسانگیر: سهل انگار، سبکسار  
 آسانگیری: تسامح ، تسهیل  
 آسانی: سهولت  
 آساها: قوانین ، آیین ها، فرسارها  
 آسایی: قانونی، فرساری  
 آستش : حالت  
 آستش ها: حالات  
 آستنیدن: هایستن، تایید کردن  
 آسمانه: چخت، طاق  
 آسمانی: سماوی  
 آسمین: دورا، افق  
 آسندیدن: پسندیدن، برنهادن  
 آسندیدن: تصویب کردن، تأیید کردن  
 آسندیدن: موافقت کردن، نظر موافق دادن  
 آسنی: افسانه ،داستان ( گویش مازندرانی)  
 آسودروز: تعطیل، فرویش، رُستی

آشکار شدن: افشا شدن، نمایان گشتن  
 آشکار شدن: نمایان گشتن، برملا شدن  
 آشکار کردن: ابراز داشتن  
 آشکار کردن: شناساندن، معلوم کردن  
 آشکارگر: افشا کننده، برملاکننده  
 آشکارگر: کشف کننده، آشکار کننده  
 آشکارگفتن: صریح گفتن، واضح گفتن  
 آشکارگی: عیان بودن  
 آشگر: پوست پیرا، دباغ  
 آشگری: دباغی  
 آشوب: غلغله، فتنه، ولوله  
 آشوب: هنگامه، هیاهو، غوغا  
 آشوبنده: آشوبگر، منقلب کننده  
 آشوبنده: مخل نظم  
 آشوردن: سرشتن، خمیر کردن  
 آشوردن: شورانیدن، آشفتن  
 آغاریدن: آغستن، خیساندن، نم دادن  
 آغاریدن: آغاردن، مشروب کردن  
 آغاریدن: خیس کردن، خیسیدن، تراویدن  
 آغاز: درآمد، شروع، ابتداء، اول  
 آغازگاه: مبدأ، نقطه ی شروع  
 آغازگر: آغازنده، شروع کننده  
 آغازیدن: آغاز کردن، شروع کردن  
 آغازین: ابتدایی، ازلی  
 آغازین: اوایل، روزهای آغازین  
 آغازین: آغاز کار، ابتدایی، بدوی  
 آغالیدن: انگیزاندن، برانگیختن، شوراندن  
 آغالیدن: تحریک کردن  
 آغشتگی: اختلاط، ناسرگی  
 آغشتگی: آمیختگی، امتزاج، آمیزش  
 آغشتن: خیساندن، مخلوط کردن  
 آغشتن: سرشتن، ترکیب کردن  
 آغشته: آمیخته، سرشته، ممزوج  
 آغوشیدن: دربرکشیدن، در بغل گرفتن  
 آفختن: توده کردن، جمع کردن  
 آفدم: سرانجام، فرجام، فرناد، عاقبت  
 آفریتاری: نوآفرینی، خلاقیت  
 آفریدن: ایجاد کردن، ابداع، ایجاد

آسودگان: تعطیلات، فرویشان، رستی ها  
 آسودگی: فراغالی، رفاهیت، آرامش  
 آسودن: استراحت کردن  
 آسودن: آرمیدن، استراحت کردن، غنودن  
 آسوده: آرام، راحت  
 آسوده جان: دل آسوده، بی تشویش  
 آسوده دل: پدram، سبکبار، راحت  
 آسوده دل: بی دلوآپسی، خوش خیال  
 آسوده دلی: آسوده خاطری  
 آسه: محور  
 آسیای کهن: آسیای صغیر  
 آسیب: آزار، لطمه  
 آسیب: رنج، آزار، بلیه  
 آسیب: زیان، آزار، صدمه  
 آسیب: لطمه، گزند، زیان، ضرر  
 آسیب پذیر: سست، نامقاوم  
 آسیب دیده: زخمی شده، مجروح، مصدوم  
 آسیب زدن: صدمه زدن، لطمه زدن  
 آسیم: عظیم الشان، بلند مرتبه  
 آسیمگی: پریشیدگی، اضطراب  
 آسیمه سار: پریشان، سرگشته، مضطرب  
 آسیمه سر: آسیمه، پریشان، متحیر  
 آسیمه سر: پریشان، سرگردان، حیران  
 آسیون: حیران، سرگردان، آسیمه  
 آسیون: آسیمه، سرگشته  
 آشپز: خورشگر، طباح، خوالیگر  
 آشتی جوی: صلح طلب  
 آشتی جویانه: صلح طلبانه  
 آشتی: صلح، سازش، مسالمت  
 آشخانه: آشپزخانه، مطبخ  
 آشکار: فاش، روشن، واضح  
 آشکار: صریح، علنی  
 آشکار: مسلم، واضح، روشن، هویدا  
 آشکار، پیداء، نمایان، معلوم  
 آشکارا: بی چند و چون، روشن، مسلم  
 آشکارا: به وضوح، چشمگیر  
 آشکارا: صریح، بی پرده، هویدا، واضح  
 آشکار ساختن: پرده برگرفتن، مکاشفه



آفریدن: پدید آوردن، خلق کردن  
 آفریدن: از نیستی به هستی آوردن  
 آفریده شدن: به هستی آمدن  
 آفریده شدن: به وجود آمدن  
 آفریده: رویداده، پدید آمده، حادث  
 آفرین: احسنت، انوشه، زهی  
 آفرین: انوشه، دست مریزاد، بارک اله  
 آفرین: ستایش/ ثنا  
 آفرینش: ابداع، احداث، خلق  
 آفرینش: کنش آفریدن، خلقت  
 آفرینش: نوآفرینی، نو آوری، خلاقیت  
 آفریندگی: نوآوری، آفرینشگری، ابداع  
 آفریننده: باشاننده، باشاننده ی زمان و مکان  
 آفریننده: پدید آورنده، خلاق  
 آفریننده: خالق، آفریدگار  
 آفند: حمله، تک، تازش  
 آفند: دشمنی، جنگ، خصومت  
 آفندیدن: حمله کردن  
 آک: آهو، نادرستی، کاستی، عیب، نقص  
 آکناک: آهومند، ناقص، عیب دار  
 آکناک: باآهو، عیبناک  
 آکناک: بیمار، ناخوش مزاج، ناتندرست  
 آکندن: پرکردن، حشو  
 آکنده: انباشته، پر، لبالب، مملو  
 آکی فر: آبخیز  
 آگاشتن: ثبت کردن، ضبط کردن  
 آگاشته: ثبت شده  
 آگاشتی: ثبتي (اسناد ثبتي)  
 آگاشیدن: ثبت کردن  
 آگاه: باخبر، واقف، هشیار، مستحضر  
 آگاه: هشیار، بیدار، مطلع  
 آگاهانندن: آگاهانیدن، مستحضر کردن  
 آگاهاننده: پیام رسان، اطلاع دهنده  
 آگاهاننده: خبر دهنده، گزارش کننده  
 آگاهانه: بخواست، عمداً  
 آگاهانه: به بینا دلی، از روی بصیرت  
 آگاهانیدن: اطلاع دادن، هشدار دادن  
 آگاهانیدن: آشکار کردن، اعلام داشتن

آگاهانیدن: به اطلاع رساندن، آگاه کردن  
 آگاهانیدن: توجه دادن، خبر دادن  
 آگاهی: اطلاع، پیام، گزارش، خبر  
 آگاهی: هشیاری، آگاه بودن، وقوف  
 آگاهی: بخشی از سازمان ارتش و شهربانی  
 آگاهی: شناخت، بینش، دانایی  
 آگاهی ها: داده ها، دانسته ها، اطلاعات  
 آگاهیدن: باخبر شدن، آگاه شدن، خبر یافتن  
 آگاهی ده: خبرگزار، گزارشگر، مخبر  
 آگاهیده: آگاه شده، باخبر شده  
 آگر: (گ) آگور، آجر  
 آگریز: آگریز  
 آگریزی: آگریزی  
 آگرتش: درک، ادراک، اندریافت، برداشت  
 آگستن: دستیازی، توسل  
 آگفت: آفت، گزند، آسیب، آگفت، زیان  
 آگندن: آکندن، پرکردن، انباشتن  
 آگهان: آگاه، درهال آگهیدن  
 آگهانش: اطلاع، آگاهی  
 آگهی: اطلاعیه، ازاد نامه  
 آگهی: اعلان خبر، تبلیغ، خبر رسانی  
 آلنگ: خندق/ مورچال، سنگر  
 آلودگی: ناپاکی، آلاینش/ گناه، فسق، فجور  
 آلودن: آلوده کردن، پلید کردن، کثیف کردن  
 آلوده: پلید، کثیف، ملوث  
 آلیزیدن: جفته پراندن، پا زدن، لگد زدن  
 آماج: آرمان، هدف، نشان  
 آماج: تیررس، نشانه، مقصد  
 آماجگاه: نشانه گاه، جای نشانه  
 آماجمند: آرمانگرا، دارای هدف  
 آماجمندی: آرمانگرایی، ایده آلیسم  
 آمادگر: زمینه ساز، تدارکچی، تدارتگر  
 آمادگی: تهیه، آماده بودن، قابلیت  
 آمادن: مهیا کردن، تدارک دیدن  
 آمادن: تهیه و فراهم کردن، بسیجیدن  
 آماده شدن: کمر بستن، مهیا شدن  
 آمادی: تدارکاتی  
 آمار: شمار، حساب، احصاییه

آمیزش: امیختگی، ترکیب، اختلاط  
 آمیزش: آمیغ، خلط  
 آمیزش: همنشینی، همخوابگی، جماع  
 آمیزگار: خواهان پیوند با دیگران  
 آمیزگار: خوش معاشرت، معاشرتی  
 آمیزگار: همدم، یار، همنشین، معاشر  
 آمیزگاری: رفت و آمد، معاشرت  
 آمیزگاری: هم نشینی، هم سخنی، دوستی  
 آمیزه: ترکیب، همنهاد، همکرد  
 آمیزه و برگرفته: ترکیب و اشتقاق  
 آمیغ: آمیزش، مباشرت/ ترکیب  
 آمیغ: راستی، حقیقت  $\neq$  مجاز  
 آمیغ برافزوده: ترکیب اضافی  
 آمیغ بین: حقیقت بین  
 آمیغی: ترکیبی  
 آمیغی: حقیقی، راستینگی/ مرکب  
 آن اندازه: آن همه، آنقدر، تمام آن  
 آنجهانی: اخروی، عقبایی  
 آنسان که پیداست: گویا، همانا، ظاهراً  
 آنسری: اخروی، آخرتی، آنطرفی  
 آنگاه: آنگه، سپس، بعداز آن  
 آنگاه: آنوقت، آنگه، پس از آن  
 آنگونه: آنطور، آنسان/ آن قسم  
 آنین: خم کوچک برای دوغ و کره گیری  
 آوا: آواز، بانگ، ندا  
 آواپرا: رادیو  
 آوارگی: دورآشیانی، بیگانگی، غربت  
 آواز: آوا، بانگ، سدا  
 آوازه: نام آوری، سرشناسی  
 آوازه: ناموری، شهرت  
 آوام: رنگ، لون، فام / وام، قرض، دین  
 آوانگاری گش: نگارگری سدهای دل، قلب  
 آوانگاری: وات نشان ها در نوشتار  
 آواها: اصوات  
 آوای درشت: سداى بم  
 آواییک: آوایی، فونتیک  
 آورد: زورآزمایی، مسابقه  
 آوردگاه: پهنه ی نبرد، صحنه ی پیکار

آماردن: آماریدن، شمردن، محسوب کردن  
 آماردن: به شمار آوردن  
 آماریدن: احتساب، آزمودن، شمردن  
 آماریدن: آماردن، اهمیت دادن  
 آماریدن: به حساب آوردن  
 آماس: ورم، پف کردگی، برآمدگی  
 آماسیده: برآمده، بادکرده ( برای خمیر)  
 آماسیده: متورم، منفوخ  
 آمایش: آراستگی/ بررسی، تحلیل  
 آماییدن: آمودن، درنشانیدن، مجهز کردن  
 آمد و شد: ترافیک، انبوهی  
 آمد و شد: عبور و مرور  
 آمرزش: بخشایش، عفو، بخشش  
 آمرزش خواستن: استغفار، طالب بخشش  
 آمرزگار: بخشاینده، غفور  
 آمرزیدن: بخشیدن، بخشودن، عفو کردن  
 آموختار: آموختار، خوگرفته، معناد  
 آموختاری: آموزشی، تعلیمی  
 آموختن: بیاموختن، فراگرفتن، تعلم  
 آمودن: آراستن، فراهم کردن/ آمیختن  
 آموده: آراسته، مزین  
 آموزاننده: آموزگار، معلم  
 آموزانه: حق التدریس/ شهریه  
 آموزانیدن: آموختن، یاددادن  
 آموزش: آموزاندن، یاددادن، تعلیم  
 آموزگاه: کلاس  
 آموزه: درس، یک واحد آموزشی  
 آموزیدن: تعلم، بیاموختن، فراگرفتن  
 آمه: خوالستان، دوات، جای زکاب  
 آمیختگی: آغشتگی، آمیزه، ترکیب  
 آمیختگی: آمیزش، امتزاج، خلط، معاشرت  
 آمیختن: آمودن، اختلاط، امتزاج  
 آمیختن: ترکیب کردن، مخلوط کردن  
 آمیختن: نزدیکی کردن، همخوابگی  
 آمیخته: درهم شده، مختلط، مخلوط  
 آمیخته: درهم، سرشته، ترکیب شده  
 آمیخته: عجین، امتزاج یافته  
 آمیخته: مرکب، ترکیب شده

آهوری: خردل  
 آهومند: آکدار، معیوب  
 آهیانه: کدفت، استخوان سر  
 آهیختن: استخراج کردن، برکشیدن  
 آهیختن: درآوردن/ برگزیدن  
 آهیخته: برکشیده، بیرون آورده، آهنجیده  
 آیفت: حاجت، نیاز  
 آینده: اتی، اتیه، زمان پس از کنون  
 آینده بین: عاقبت بین  
 آینده نگر: فرجام نگر، عاقبت اندیش  
 آینده نگری: فرجام اندیشی، عاقبت اندیشی  
 آیین: قانون، دستور  
 آیین: آداب، رسم، نهاد  
 آیین: شیوه، روش، هنگ و هنجار  
 آیین: قاعده، بنیاد

.....

آوری: باورمند، معتقد / درست، یقین  
 آوری: گرویده، مؤمن، صاحب یقین  
 آوند: باردان، ظرف  
 آوند: شوند، چرایی، فرنود، انگیزه، دلیل  
 آوند: موجب، سبب  
 آونگ: پاندول  
 آونگ: ریسمان برای خشک کردن میوه  
 آونگ: هرچیز آویخته، معلق  
 آویختگی: دروایی، تعلیق  
 آویز: گوشواره/ آویخته شده  
 آویژه: می انگوری، شراب انگوری  
 آویژه: ویژه، مطلق، خالص  
 آویش: هویدا، آشکار، بدیهی، مبرهن  
 آویشه: شاهد، مدرک، گواه  
 آوین: اثبات، دلیل، مدرک  
 آوینیدن: اثبات کردن، ثابت کردن  
 آهزش: تداعی و ربط دو چیز  
 آهزیدن: تداعی کردن یا شدن  
 آهنجش: تجرید  
 آهنجیدن: انتزاع کردن  
 آهنجیده: مجرد، انتزاعی  
 آهنگ: اراده، یازش، قصد، عزم  
 آهنگ دیدار: قصد دیدن  
 آهنگ سخن: لحن کلام  
 آهن گذاری: ذوب آهن  
 آهنگها: الحان، نغمه ها  
 آهنگیدن: برآن شدن، قصد کردن  
 آهنگیدن: تصمیم گرفتن  
 آهنگیده: خواسته، فردید، مقصود  
 آهنگین: خنیاور، خوش نوا، موزون  
 آهن نورد: راه آهن، قطار  
 آهو: بد، ناپسند  
 آهون: تهال، گاباره، اشکفت در کوه  
 آهون: نقب، گریچ، سُمچه  
 آهیانه: جمجمه ی سر



اپستام: (أ. ب) اطمینان، اعتماد  
اپستام: دلگرمی، پشتگرمی  
اپیواز: سانواژه، فید  
اتانش: (ا) توجه  
اتانمند: متوجه  
اتانی: حضور (آیا اتانی من بایاست؟)  
اتانیدن: توجه کردن  
اتانیدن: حضور داشتن  
اتایش: تطبیق دادن  
اترمش: (آترمش، آترم) برگزیدن، تعیین  
اترمش: منصوب کردن، معین کردن  
اخترشناس: اخترمار، ستاره شناس، منجم  
اخترشماری: علم نجوم  
اخش: (ا) بها، ارزش، نرخ، ثمن  
آخشیگ: ضد، مخالف  
اخشیگان: عناصر اربعه، چهار گوهر  
اخگر: پاره ی آتش، شرار، شراره  
اخگر: لاوه، جرقه، بارقه  
اداک: جزیره: گزیرک، آبخست  
ادب: پارسی است  
ادب: فرهنگ، منش، پرهیخت، دانش  
ادب: روش، رفتار، روش پسندیده  
ادب آموخته: با فرهنگ، فرهیخته، دانا  
ادبیسار: ادبی، ادبیات  
ادبیسار: نوشتار و آثار ادبی  
ادب سنجشی: تطبیقی

ابر: سحاب، میغ / اسپنج  
ابر: (أ. ب) بر، بالا، ور، برسر  
ابرشگفت: خارق العاده  
ابرکوه: ابرقو نام شهری است  
ابرنگر: عالی نظر، دارای فکر وسیع  
ابروای: (أ. ب) اتمسفر  
ابره: رویه، روی جامه  
ابرهام: طبیعت/ نام فرشته ی راهکار  
ابریق: آبریز، آوتابه، آفتابه، لولنگ  
ابزار: کاجال، وسایل خانه  
ابزار: اوزار، افزار، آلت  
ابزار: آلت، ساز و برگ، دستگاه  
ابزارخانه: اثاث، اثاثیه، اسباب  
ابزارسازی: فناوری، صنعت  
ابزارمند: پیشه ور، استادکار  
ابزارمند: صنعتگر، صنعتکار  
ابزارواره: مکانیکی  
ابزارها: آلات، ادوات، وسایل  
ابلک: ابلق، بلوک، خَلنگ، سیاه و سفید  
ابلوک: (ا) فضول، منافق، دورنگ  
اپاختر: شمال  
اپاخترین: شمالی  
اپدر: (أ) اقدر، عمو  
اپدرزاده: افدرزاده، عموزاده  
اپدرنیا: (أ) افدرنیا، عمو بزرگ  
اپرخیده: پرزیوند، رُک، صریح

ادب ورزان: ادبا، ادیبان  
 ادمان: (ا) تمرین/ تکرار درکار  
 ادمان: ورز، کارمتوالی، ورزیدن  
 ارج: ارزش، بها، آخش، قیمت  
 ارج: احترام، بزرگداشت  
 ارج: حرمت، شوکت، ورج، قدر، رتبه  
 ارجدار: با قدر، ارجمند  
 ارجشناسی: قدرشناسی، سپاسگزاری  
 ارج شناسی: سپاسداری، حق شناسی  
 ارجمند: بزرگوار، قابل احترام  
 ارجمند: گرامی، بزرگوار، محترم  
 ارجمند: با قدر، ارجدار  
 ارج ننهادن: وقعی ننهادن  
 ارجه: اعتبار داشتن (موجودی داشتن)  
 ارجه: اعتبار، (قدر شناسی، اعتماد)  
 ارز: احترام، ارج، منزلت  
 ارز: قدر، ارزش، جاه  
 ارزانی داشتن: بخشیدن، پیشکش کردن  
 ارزانی کردن: پیشکش دادن  
 ارزش: اعتبار، قدر و قیمت  
 ارزشمندی: اهمیت، باارزش  
 ارزیابان: ویزیتاران، ممیزین  
 ارزیابی: برآورد، تخمین  
 ارزیابی: برآورد، سنجش، محاسبه  
 ارزیابی: واری، ویزیتاری، ممیزی  
 ارزیر: قلع  
 ارژنین: مرمرین  
 ارش: ساعد، (اَرش)  
 ارشا: صحیح  
 ارشایش: تصحیح، اصلاح  
 ارشاییدن: تصحیح کردن، اصلاح کردن  
 ارگانون: ابزار  
 ارمند: مصون، ایمن (اَرمند)  
 ارمندی: ایمنی، بی بیمی  
 ارنگ: خنثی (اَرنگ)  
 اروس: بیوگان (اروس پارسی است)  
 اروس: پیوگ، عروس (اروس پارسی است)  
 اروسی: بیوگانی، پیوگانی

اروند: تجربه، آروین، آزمایش  
 از آغاز تا انجام: از اول تا آخر، از سر تا بن  
 از آن: مال (خانه از آن من است)  
 از آن زمان تا کنون: از آن وقت تا حالا  
 از آنک: از آن سبب، زیرا، از آن رو  
 ازانا: دارنده  
 ازانش: مالکیت  
 ازانش: تولید، فراوری، حاصل کردن  
 ازاننده: مالک، صاحب، دارنده  
 ازانیدن: تملک (مالک شدن)  
 ازانیدن: تولید کردن  
 از این دست: از این قبیل  
 از این دید: از این نظر  
 از این روی: بدین سبب  
 ازبا: دعا، دُوا، نیایش  
 از برای: به سبب، به جهت  
 از برداشتن: حفظ بودن، بیاد داشتن  
 از بن جان: از صمیم قلب، از ژرفای دل  
 از بن دندان: به همه ی دل  
 از بنیاد: از پایه، از اصل، علی الاصول  
 از بهر آنکه: ازیرا، زیرا، از این جهت  
 از پایه: از بنیاد، اساسا  
 از پس روندگان: اتباع، از پی فراشدگان  
 از پس کار برآمدن: از عهده برآمدن  
 از خویش رفته: از خود بی خبر، بیهوش  
 ازداگر: (ا) اطلاع دهنده، ازداینده  
 ازداگر: مطلع کننده  
 ازدامند: اطلاع داشتن، مطلع بودن  
 ازدانامه: (ا) اطلاعیه  
 ازدانش: مالکیت  
 ازدانگاره: اینفوگراف  
 ازداها: اطلاعات، (ازداها)  
 ازداهایی: اطلاعاتی، (ازداهایی)  
 ازدایش: (ا) اطلاع، اطلاع رسانی  
 ازدایش ها: اطلاعات  
 ازداییدن: اطلاع دادن، اطلاع رسانی  
 ازداییک: اطلاعات، فناوری ها  
 ازدر: سزاوار، درخور، شایسته

از دم: (از+دم) همه، همگی، گشت  
 از دم افتاده: از نفس افتاده  
 ازدواج: پیوگانی، بیوگانی، زناشویی  
 از دیدگاه: از حیث، از دید  
 از رهگذر: در پرتو  
 از رهگذر: به توسط: به میانجی، به یاری  
 از گردبرخاستن: (گ) از مهلکه گریختن  
 از سوی دیگر: از طرف دیگر  
 از میان بردن: ابطال، زدودن، ستردن  
 ازیرا که: از این جهت که، از بهر اینکه  
 ازمر: ازمر ( صورتحساب، حساب بانکی)  
 اسپ: اسب  
 اسپاش: (ا) فضا، دروای، فراخنا، فراخا  
 اسپاش: فضا، کیهان  
 اسپاش پیما: فضا پیما  
 اسپاشه: فضا پیما  
 اسپاشیک: (ا) فضایی  
 اسپر: کامل، پایان یافته  
 اسپرز: سپرز، طحال  
 اسپرغم: ریحان، اسپرم  
 اسپری: (ا. پ) سپری، پایان یافته، فرجام یافته  
 اسپریس: میدان اسپدوانی، عرصه اسپدوانی  
 اسپک: چادر بزرگ، خرگاه  
 اسپور: تک یاخته زادوری در گیاهان، هاگ  
 استات: حالت، وضع  
 استات: دولت  
 استاتمان: بیانیه، اظهاریه  
 استاد: مدرس، آموزگار، دانشمند  
 استادنما: فضل فروش  
 استادی: تبحر، مهارت  
 استادی: نیک دانی، دانایی، حذاقت  
 استامی: (ا) مطمئن  
 استانده: استاندارد  
 استانش و نایش: اثبات و نفی  
 استاهش: توضیح، استاهش  
 استاهیدن: هامتیدن، شرح دادن  
 استخوانگان: اسکلت  
 استردن: محو کردن، استردن

استره: تیغ سلمانی  
 استن: (ستاک پنداری) هستن/ ستون  
 استو: تن، پیکر، اندام، جسم، کالبد، هیکل  
 استوار: پایدار، همیشگی، ثابت، پابرجا  
 استوار: استوان، پایدار، منبع  
 استوار: پابرجا، استوان، مستحکم  
 استوار: راسخ، قاطع  
 استوار داشت: تأیید، توفیق، درست دانستن  
 استوار داشتن: استحکام بخشیدن  
 استوار کردن: تصدیق کردن، ثابت کردن  
 استوار ماندن: پایدار ماندن  
 استواره ها: استحکامات  
 استواری: استحکام، سختی، ثبات  
 استواری: پایداری، استقامت، ایستادگی  
 استواریدن: ترتیب اثر دادن  
 استوان: استوار، پایدار، محکم  
 استوان: استوار، پایدار/ درستکار، امین  
 استوان: متقاعد، مطمئن  
 استوان: درستکار، امین، معتمد  
 استوان: قابل اطمینان و اعتماد  
 استواندن: استوار کردن، ثابت کردن  
 استوانش: اثبات، ثبوت، پایستن  
 استوانگی: سیلندری، ستونی  
 استوانه: ستون مانند  
 استودان: گورستان زرتشتیان/ مخزن  
 استور: ستور، جانور چهارپا  
 استوم: افراطی، از حد بیرون، دورترین  
 استومانه: بیش از حد  
 استومند: دنیایی، گیتیایی، ناسوتی  
 استومند: هستومند، پیکرینه، زمینی، جسمانی  
 استه: (ا/ا) جسم، تن، استخوان  
 استیگان: (ا) متقاعد، مطمئن، دل استوار  
 استیگان: قابل اعتماد  
 اسپست: اسپرس، یونجه  
 اسرواد: (ا) نثر ≠ سرواد، شعر  
 اسکچه: هکچه، هکه، سکسکه  
 اسکدار: پیک، نامه بر  
 اسکفت: (ا) انفجار

افزونه ای: اضافه ای  
افسار: لگام، مهار، دهانه، عنان  
افسانه: اسطوره، داستان، استوره  
افسانه شناسی: میتولوژی  
افسانه ها: احادیث، داستان ها، اساطیر  
افساییدن: تاراسیدن، اهلی کردن، رام کردن  
افسرانیدن: منجمد کردن، یخ زده کردن  
افسردگی: دلمردگی / انجماد و بستگی  
افسوس: تأسف، تلخ کامی  
افسوس: دریغ، تحسر، پشیمانی  
افسوسمند: متأسف، اندوهگین  
افسوسمندانه: شوربختانه، متأسفانه  
افسوسمندانه: دریغمندانه  
افشاندن: پراکندن، نثار کردن  
افشانه: اسپری  
افکندن: گستردن، انداختن، از شما بیرون کردن  
افماگر: حسابگر، ماشین حساب  
اکنون: نون، اینک، حالا، الان  
اگری: شرطی، سخن اگری، سامه ای  
اگمانی: ناگمانی، قابل اطمینان  
اماتیک: مینوی، غیر مادی  
امارمند: گیرمند، مسئول  
امراژ: نحو، آیین درست خواندن و نوشتن  
امرداد: امرداد (مرداد: مرگ و نابودی است)  
امرداد: امرداد درست است  
امردی: تخنیت، نه مرد و نه زن  
امروزین: امروزی، این زمان، معاصر  
امروزین: امروزی، امروز، زمان حاضر  
امیدمند: امیدوار  
امیدوار: خوشبین، پر امید، آرزومند  
انبار کردن: انباشتن  
انباردگی: انباشتگی، پری، بسیاری، نعمت  
انبارگری: احتکار، انباربندی  
انباره: خازن، باطری، آکوموتور، مخزن  
انباز: هنباز، شریک  
انبازی: شراکت، همدستی، شریک بودن  
انبازیدن: شریک شدن  
انبازین: مشترک، هموند

اسکفتن، اسکفتیدن، منفجر کردن  
اسکفتندگی: قابلیت انفجار  
اسکفتنده: ماده منفجره  
اسکندان: کلیدان، کلید دان  
اسنادی: دیگین، بر بستگی  
اسواران: سپاهیان سواره  
اسوده دلی: ارامش خیال  
اشایند: ممتنع  
اشک شادمانی: اشک شوق  
اشکوب: اشکوبه، طبقه  
اشکوب فرازین: طبقه ی بالایی  
اشکوب فرودین: طبقه ی زیرین  
اشنان: چوبک  
اشوداد: صدقه، اهروداد  
افراخته: افراشته، بالا برده، بلند کرده  
افرازه: لاهه، زبانه، لخشه، شعله  
افروختن: روشن کردن  
افروخته: فروزان، مشتعل  
افروزش: اشتعال  
افروزش: فروزش، روشنایی/ اشتعال  
افروزندگی: تشعشع  
افزا: مضاف - افزاگیر: مضاف الیه  
افزار: بوی افزار، ادویه ها برای خوراک  
افزاگیر: مضاف الیه، متمم  
افزایش: ازدیاد، فزونی، برافزونی  
افزایش: جمع  
افزاینده: زیاد شونده، نمو کننده  
افزایه: افزونه  
افزایه: آنچه به چیز دیگر افزوده شود  
افزودن: اضافه کردن، جمع کردن  
افزودن: فلنجیدن، جمع کردن، جمع زدن  
افزون بر: مزید بر، علاوه بر، بعلاوه  
افزون بر: نه تنها، نیز، همچنین، علاوه بر این  
افزون بر این: گذشته از این/از سوی دیگر  
افزون بر این: نیز، همچنین، اضافه بر این  
افزون بر این: وانگهی  
افزونواژه: فزونواژه، حرف اضافه  
افزونه: اضافه

اندروا: آویخته، معلق	انباشتن: انبار کردن
اندروا: واژگون، باژگون، آویخته	انباشتن: آکومیدن، کومیدن
اندروای: جو(ج)	انباشتن: گردآوردن، متمرکز کردن
اندرونه: امعاء و احشاء	انبودن: انبوشش، انبوشتن، آفریدن
اندرونه: اندام های درون شکم	انبودن: چیدن، روی هم گذاشتن
اندرونی: داخلی، میانی	انبوسیدن: پدید آمدن، بوجود آمدن
اندریابنده: مُدَرک، درک کننده	انبوسیدن: موجودگردیدن
اندریافت: اندریافتن، دریافت، دریایی	انبوهی: ازدحام، جوش و خروش
اندریافت: درک، فهم، قوه مدرکه	انبوهی: ترافیک، آمد و شد، شلوغی
اندریافت: هوش، خرد، زیرکی، فراست	انجالیدن: سیراب شدن، اشباع شدن، برگشتن
اندریافته: مفهوم، دریافته	انجام: پایان، فرجام، انتها و آخر کار
اندریافته ها: ادراک	انجام پذیر: قابل اجرا
اندریافتی: ادراکی	انجام دادن: اجرا کردن
اندک: ناچیز، ناقابل	انجامیده: منجر، انجامیدن به، کشیده شدن به
اندک: انگشت شمار، کم شمار، معدود	انجمن: اجلاس، تجمع
اندک: پاره، کم، شمه	انجمن: نشست، گردهمایی، جلسه
اندک: فشرده، مختصر	انجمن آراستن: تشکیل جلسه دادن
اندک: معدود، اندک شمار	اندازه: مقدار، پیمانه ی هر چیز
اندکی: قدری، قلیلی	اندازه: هندچک، هندسه
اندکی: کمی، پاره ای، جزئی	اندازه گیر: شمارنده، مهندز، مهندس
اندکی: کمی، قلت	اندام: عضو
اندوخ: ربا، بهره ی پول	اندام: پیکر، تن، کالبد، ابدام، جسم، هیکل
اندوختن: انباردن، پس انداز کردن، ذخیره کردن	اندام زادآوری: عضو تناسلی
اندوخته: پس انداز، پشتوانه، ذخیره	اندامگان: ارگانسیم
اندودن: اندود کردن	انداموار: ارگانیک
اندودن: آب دادن توپال (فلز)	اندامواره: ارگانسیم
اندوه: تلخکامی، غم، غصه، دلگیری	اندام ها: اعضا، جوارح
اندوه: تنگدلی، حزن، غم، غصه	اندایه: گلابه
اندوه: موژه، مویه	اندایه مند: گله گزار
اندوهبار: اسفناک، ریشناک، رنجبار	اندخسگاه: نقطه ی اتکاء
اندوهبار: اندوهناک، حزن آور، محنت آور	اندخسیدن: پناه دادن / پناه گرفتن
اندوهبار: تاسف بار، دلازار، دل گداز، رنجبار	اندرز: پند، نصیحت، موعظه
اندوهزای: دریغ آمیز	اندرزید: رایزن
اندوهگین: اندوهناک، متأسف	اندرزگو: پند دهنده، ناصح
اندوهگین: غمگین، حزین	اندرکردن: داخل کردن، درچیزی پیچیدن
اندوهگین: نژند، اندوهناک، ملول	اندرکشنده: جاذب، جذب کننده
اندوهگین: تنگدل، افسرده، حزین	اندرکشیدن: جذب کردن
اندوهناک: اسفناک، دُرکامه، غصه دار	اندرمانده: متحیر، مبهوت، درشگفت



اندیدن: دودلی، تردید/ در شگفت شدن  
اندیشمند: اندیشنده، ژرف اندیش، فرزانه  
اندیشمند: فکور، متفکر / نگران، ناراحت  
اندیشمندانه: متفکرانه  
اندیشنده: متفکر  
اندیشه: فکر، سگال، خیال  
اندیشه انجام کار: به صرافت افتادن  
اندیشه در هم: افکار مغشوش  
اندیشه گر: متفکر، اندیشه کار  
اندیشه ی پایا: ایده ی فیکس  
اندیشیدن: فکر کردن، سگالیدن، تفکر  
انگار: انگاشت، هنگار، گمان، فرض  
انگار: تصور، فرض  
انگارش: تجسم، تصور، انگار  
انگارش: ریاضی  
انگارشگر: ریاضیدان  
انگاره: پندار، تصور، انگاشت  
انگاره: تصویر، نگاره، پیکران  
انگاره: فرضیه، نظریه  
انگاره ای: پنداری، فرضی  
انگاره بستگی: فرضیه نسبیت  
انگاره ها: تصورات ذهنی  
انگاره ها: تصورات، فرضیه ها  
انگاریدن: پنداشتن، تصور کردن  
انگاریدن: فرض کردن  
انگاریک: هنگاریک، فرضی  
انگاشت: پنداشت، پندار، گمان  
انگاشت: تصور، انگاره، فرض  
انگاشتن: انگاریدن، پنداشتن، فرض کردن  
انگاشتن: گمانیدن  
انگامی: (ا) موسمی  
انگین: عمل، نوش، شهد  
انگشت مهین: انگشت وسطی  
انگشت نما: مشهور به بدنمایی  
انگشتدان: (ا. گ) زگالدان، منقل  
انگشتری: انگشتر آرا، حلقه  
انگل: طفیلی، پارازیت/ سربار، مفت خور  
انگم: ژد، کتیرا، ماتک چسبناک درختان

انگم: صمغف شیره درخت  
انگیختگی: انگیزش، شوق  
انگیختگی: برانگیختن، بعثت  
انگیختگی: ترغیب شدن  
انگیختن: برانگیختن، باعث شدن  
انگیزش: برانگیزی، تحریک، ترغیب  
انگیزش: تشویق، آرزومند گرداندن  
انگیزگان: عوامل، علل  
انگیزگی: انگیختگی، تحریک شدن  
انگیزه: شوند، باعث، سبب، علت  
انگیزه: مایه، دستاویز  
انگیزه: مایه، سبب، علت، چرایی  
انگیزه: محرک، باعث  
انگیزه ی کارساز: علت موثر  
انگیزه ی ماتکیک: علت مادی  
انوشه: نامیرا، جاودان، جاوید، زوال ناپذیر  
انوشه: خوش، خرم، شادمان  
انیرانی: غیر ایرانی  
انیشگی: جاسوسی  
انیشه: جاسوس  
انیشیدن: کاویدن، غور کردن  
اوبارد: فرو دهد، بخورد  
اوباردن: قورت دادن  
اوباردن: نواریدن، بگلو فرو بردن. ایتلاع  
اوبارده: بلعیده شده، خورده شده  
اوباریدن: اوباشتن، فرو بردن، بلعیدن  
اوباریدن: بلعیدن  
اوباشتن: بلع کردن، بلعیدن  
اوباشتن: به گلو فرو بردن، خوردن  
اوباشته: بلعیده  
اودرز: عمه (ا پدر: عمو)  
اورمزد: اهورامزدا/ ستاره مشتری  
اورنگ: اوژنگ، تخت پادشاهی و سلطنت  
اورنگ: فر، شکوه  
اوشستر: جنوب شرق  
اوشسترشناس: مستشرق  
اوگ: اوج، فرازنا  
اهریمن: ابلیس، دیو، شیطان

اهریمن سرشت: بد سرشت، بد ذات  
ای خدا: یا حق، یارب  
ای مهربان: ای دشمنند، یارحیم  
ایاتیدن: ذکر کردن، اشاره کردن  
ایدر: اینجا/نون، اکنون، اینک  
ایدون: اینگونه، این چنین  
ایدون: چنین سان، چنین  
ایدون: نون، کنون، اکنون  
ایدون باد: چنین باد، آمین  
ایرمان: عاریت/ مهمان (ناخوانده)  
ایرماندار: زینهار دار، امانت دار  
ایژک: لاهه، شراره  
ایستا: برپای، پایا، قائم، ثابت  
ایستا: بی جنبش، ساکن، بی حرکت  
ایستادگان: روشنان، ثوابت  
ایستادگی: پایداری، پشتکار، مقاومت  
ایستادگی: استقامت، پایداری، پایمردی  
ایستادگی بخودی خود: قائم به ذات  
ایستادن: ماندن، درنگ کردن، توقف کردن  
ایستاده: قائم/میخکوب، متوقف  
ایستاده بخود: اکتاء به نفس، پشت گرمی به خود  
ایستاده بخود: قائم بالذات  
ایستاده گری: مقاوم بودن  
ایستاده گری: مقاومت/ دوام، استحکام  
ایستائیدن: برپا کردن، بنیاد کردن  
ایستایی: مکث، تأمل، تانی  
ایستگاه: منزلگاه، جای ایست ترا برد همگانی  
ایمان: اعتقاد، باور  
ایوار: غروب، عصر  
ایوارانه: عصرانه  
ایواز: فقط، صرفاً، تنها  
ایوان: هشتی، شاه نشین  
ایورزیدن: مسافرت از کشوری به کشور دیگر  
ایورزیدن: رهنوردی، مسافرت

.....



# ب

با: همراه، دارنده، افزون بر آن  
 با: بوسیله، توسط، بعلاوه، نسبت به  
 با: آش، جوجه با، ماست با، زیره با  
 با ارج: احتراماً، بابرگداشت  
 بابا: پاپا، پدر، ابو، آبی  
 بابرنامه: دارای آرمان، با هدف  
 باتنگان: بادنگان، بادنجان  
 با جان و دل: با میل و رغبت  
 باختر: غرب، مغرب  
 باخترین: غربی  
 با خرد: پرمایه، دانا، خردمند، ذوعقل  
 بادبان: سایبان، شراع  
 بادبرین: باد صبا، نسیم الصبا  
 بادپروا: بادگیر، بادغر  
 بادمساز: بادموافق  
 بادرم: کاربیهوده/ از کاربازمانده  
 بادسری: تکبر، غرور  
 بادنگان: بادنجان، باتنگان  
 باده: آب رز، می، خمر، نیبذ  
 باده: می، شراب  
 بار: ثمر، میوه، سود، بر، محصول  
 بار: داو، پستا، دفعه، مرتبه  
 بار: ضربدر/ مشقت، رنج  
 بار: اجازه، رخصت

بارآور: میوه دار، سودمند، مثمر  
 بارآورد: نتیجه، برآیند  
 بارانداز: اسکله، اسقاله  
 باربر: بارکش، باربردار، حامل  
 بارت:(بختیاری)، نقش، ریخت، شکل  
 باردادن: اذن دخول  
 باردادن: پروانه دادن، اجازه دادن  
 باردان: خورجین، کوله بار، آوند، ظرف  
 باردان: حقه ی تریاک، از چینی یا سفال  
 باردان: ظرف، وند، آوند  
 بارگذاری: فرستادن داده ها با رایانه  
 بارگیری: دریافت داده های رایانه ای  
 بارو: برژ، باره، بورگ، برج و بارو  
 بارو: دژ، کلات، قلعه  
 بارو: حصار، مرزبند  
 بارور: پر بار، بارآور، میوه دهنده  
 باروری: زایایی، شکوفایی، حاصلخیزی  
 باره: دفعه، مرتبه/ تحفه، ارمغان  
 باره: بارو، برج، برج آسمانی  
 باره: دیوار دژ، حصار  
 باره ی آبریز: بهمن ماه، برج دلو  
 باره ی بره: فروردین، برج حمل  
 باره ی بژ نر: دیمه، برج جدی  
 باره ی ترازو: مهرماه، برج میزان

با: همراه، دارنده، افزون بر آن  
 با: بوسیله، توسط، بعلاوه، نسبت به  
 با: آش، جوجه با، ماست با، زیره با  
 با ارج: احتراماً، بابرگداشت  
 بابا: پاپا، پدر، ابو، آبی  
 بابرنامه: دارای آرمان، با هدف  
 باتنگان: بادنگان، بادنجان  
 با جان و دل: با میل و رغبت  
 باختر: غرب، مغرب  
 باخترین: غربی  
 با خرد: پرمایه، دانا، خردمند، ذوعقل  
 بادبان: سایبان، شراع  
 بادبرین: باد صبا، نسیم الصبا  
 بادپروا: بادگیر، بادغر  
 بادمساز: بادموافق  
 بادرم: کاربیهوده/ از کاربازمانده  
 بادسری: تکبر، غرور  
 بادنگان: بادنجان، باتنگان  
 باده: آب رز، می، خمر، نیبذ  
 باده: می، شراب  
 بار: ثمر، میوه، سود، بر، محصول  
 بار: داو، پستا، دفعه، مرتبه  
 بار: ضربدر/ مشقت، رنج  
 بار: اجازه، رخصت

باز پس دادن: پس دادن، مسترد کردن  
 باز پس نگریستن: به عقب نگاه کردن  
 باز پسین: آینده، سپسین، بعدی  
 باز جست: واریسی، بازجویی، تفحص  
 باز جستن: بازخواستن، مطالبه کردن  
 باز جو: تفتیش کننده، مفتش  
 بازجویی: بازپرسی، تفتیش  
 بازخواست: مؤاخذه، استیضاح، واپرسی  
 باز خواهی: پرسیدن، خواستن، اقتراح  
 باز دارنده: بازدار، نهی کننده  
 باز دارنده: بند، مانع  
 باز داری: بازداشتگی، بازداشتن، ممانعت  
 باز داری: منع، محروم کردن  
 باز داری: نهی، رانش  
 باز داشت: منع/ زندانی، دستیگر  
 باز داشتگاه: توقیف گاه  
 باز داشتن: پروانه ندادن، نهی کردن  
 باز داشتن: پیشگیری کردن، مانع شدن  
 باز دید: دیدار دوباره، دیدار مجدد، ملاقات  
 باز دید: بر آورد، بررسی، رسیدگی به...  
 باز داشتگاه: توقیف گاه  
 باز داشتن: مانع شدن، منع کردن  
 باز دیسی: رفرم، اصلاح بنیادین  
 باز رس: کار آگاه، مفتش  
 باز رگان: تاجر، سوداگر  
 باز رگانی: دادو ستد، خرید و فروش  
 باز سازی: مرمت، نوسازی، تعمیر  
 باز شناخت: تشخیص  
 باز شناختن: تشخیص دادن، شناختن  
 باز شناختن: تعیین کردن، باز نمودن  
 باز شناختن: تمییز دادن، جداساختن  
 باز شناسی: باز شناخت، تشخیص  
 باز شناسی: تمییز، جدا کردن  
 باز شمردن: دو باره شمردن  
 باز کاوی: استقراء، تحقیق، جستجو  
 باز گذاردن: رها کردن، واگذارن  
 باز گرفت: مسترد داشتن، استرداد کردن  
 باز گرفتن: پس گرفتن، مضایقه کردن

باره ی خرچنگ: تیرماه، برج سرطان  
 باره ی خوشه: شهریورماه، برج سنبله  
 باره ی دوپیکر: خردادماه، برج جوزا  
 باره ی شیر، امر دادمه: برج اسد  
 باره ی کژدم: ابان ماه، برج عقرب  
 باره ی کمان: آذرماه، برج قوس  
 باره ی گاو: ورزا، اردیبهشت، برج ثور  
 باره ی ماهی: اسفند ماه، برج حوت  
 باری: به هر روی، القسه  
 باریک: دقیق، عظیم الفکره/ کم قطر  
 باریک: نازک، ظریف/ کم پهنا/ لاغر  
 باریک اندیش: ریزبین، دقیق الفکر  
 باریک بین: دقیق، ژرفنگر  
 باریک بینی: دقت، تدقیق  
 باریک سنج: بادقت، دقیق، نکته سنج  
 بازار شکنی: دامپینگ  
 باز اندوخت: بایگانی، ضبط  
 باز ایستادن: امتناع کردن، نپذیرفتن  
 باز برد: ارجاع، احاله  
 باز بردگاه: خاستگاه، مرجع  
 باز بردن: ارجاع دادن  
 باز بردی: ارجاعی  
 باز بسته: وابسته، پیوسته، در پیوند  
 باز بسته: نسبت، مرتبط  
 باز بسته: بسته، مربوط  
 باز بینی: بازنگری، مرور، دوباره خوانی  
 باز تاب: پژواک، انعکاس، واکنش  
 باز تاب روانشناختی: انعکاس نفسانی  
 باز تابگر: انعکاس دهنده، منعکس کننده  
 باز تابیدن: باز تافتن، انعکاس دادن  
 باز تافتن: باز تابیدن، منعکس شدن یا کردن  
 باز تافته: انعکاس یافته، منعکس شده  
 باز تن یابی: باز تن آیی، تناسخ  
 باز پرس: بازجو، مستنطق، مفتش  
 باز پرسی: استنطاق، مواخذه، دادرسی  
 باز پس افکندن: باز پس انداختن  
 باز پس افکندن: به تأخیر انداختن  
 باز پس افکندن: عقب انداختن، سردواندن

باسپاد: دوباره به کار انداختن  
 بازگشایی: افتتاح، گشایش  
 بازگشت: ارجاع، مراجعت  
 بازگشت: برگشتن، رجعت، رجوع  
 بازگشت ناپذیر: غیر قابل برگشت  
 بازگفت: بازگویی، تکرار  
 بازگفت: روایت، نقل قول  
 بازگفتن: نقل کردن، بازگویی کردن  
 بازگوشه: زاویه منفرجه  
 بازگوینده: راوی، محدث، روایتگر  
 بازگویی: واگوش، نقل، تکرار سخن  
 بازگیر: رخدانگار، تاریخنگار، مورخ  
 بازمانده: باقی، مانده، الباقی، تتمه  
 بازنشستگی: گوشه نشینی، تقاعد  
 بازنمایی: روشنکردن، توضیح  
 بازنمایی: تفسیر، گزارش  
 باز نمود: تعریف، شرح، بیان، توضیح  
 باز نمود: تفسیر، توصیف، گزارش، وصف  
 باز نمودن: ابراز کردن، شرح دادن  
 باز نمودن: بیان کردن، روشن گردانیدن  
 باز نمودن: تعریف کردن، گزاردن  
 باز نمودن: توصیف کردن، تفسیر کردن  
 باز نمودن: ثابت کردن، فرودن  
 باز نمودن: فرامودن، وصف کردن  
 باز نمودها: تعریفات، توضیحات  
 باز نمودی: تفسیری، بیانی  
 باز نمودی: ستایه‌یی، وصفی  
 باز نوشتن: ثبت کردن، تحریر کردن  
 بازویی: مونوپاد  
 بازه: دوری، فاصله  
 بازیچه: دستخوش، ملعبه  
 بازیگده: بازی جا، محل بازی و نمایش  
 بازیگاه: استادیوم/ تماشاخانه، بازی جا  
 باژ: باج، خراج، مالیات  
 باژستان: باج ستاننده، باجگیر  
 باژگون: وارونه، واژگون، معکوس  
 باژگون: واژگونه، برعکس  
 باسپاد: (س) باس = باستان + پاد (پسوند)

باسپاد: محافظه کار، سنت گرا  
 باستار: فلان و بهمان، باستار و بیستار  
 باستانکاوی: یافتن مانداک های دیرینه  
 باستانگاه: زمان باستان  
 باستان نویس: کارنامه نویس، تاریخگو  
 باستان نویس: مورخ  
 باسیرگان: کارنامه نویسان، مورخین  
 باسیرگان: تاریخ نویسان  
 باسیره: مورخ، تاریخ گو/ باستان شناس  
 باشاننده: فاعل، کننده  
 باشاننده: موجد، پدیدآورنده، هست کننده  
 با شتاب: به سرعت، سریع  
 با شتاب: در اسرع وقت، در کمترین زمان  
 باشته: متهم، تهمت زده شده  
 باشکوه: شاهوار، مجلل  
 باشگونه: واژگونه، وارونه، معکوس  
 باشندگان: حاضران، ساکنین،  
 باشندگان: موجودات، کائنات  
 باشندگی: وجود، هستی، بودش، فرتاش  
 باشنده: موجود/ ساکن، مقیم، آرام گیرنده  
 باشنده: هستنده، آفریده، هست شده  
 باشه: پرنده شکاری، قرقی  
 باغ: بوستان، بوستان، گلشن، گلزار  
 باغبان: گلشن آرا، بوستان پیرا  
 باغستان: گلستان، گلشن، باغ، حدیقه  
 بافت: بافته، بافتگی، نسج  
 بافت شناس: نسج شناس  
 بافتار: ویژگی های پایا و سازنده در چیزی  
 بافتار استوار: بافت مستحکم  
 بافه: متن / یک دسته واش یا گیاه  
 باک: ترس، بیم، هول  
 باگل: (گ) نه سرد و نه گرم، ولرم  
 بال: هر یک از دو سوی لشگر، جناح  
 بال: اندام پرواز در پرندگان و شبکور  
 بال: اندام پرواز در خسترها (حشره ها)  
 بالا: بالنده/ بئرز، قد و بالا/ بلندی، درازا  
 بالابرافراختن: قد علم کردن  
 بالابردن: ارتقاء دادن، پایه دادن

باورمند: معتقد، مومن، گرونده  
 باور ناپذیر: غیر قابل باور، باور نکردنی  
 باورها: اعتقادات، معتقدات  
 باوریدن: باور کردن، اعتقاد داشتن  
 باهماد: اتحادیه (باهماد کارگری)  
 باهماد: فراهماد، جمعیت، حزب  
 باهم ساختن: اتفاق نمودن، همدستی  
 باهمستان: هازمان، اجتماع  
 باهمی: اتحاد، همدستی / ادغام  
 باهمیدن: گردهم آمدن، جمع شدن  
 باهمیدن: متحد شدن  
 باهو: از آرنج تا سر دوش  
 باهه: خلیج، شاخاب، شاخابه  
 بایا: بایسته، ناگزیر، واجب، باید بود  
 بایا: ضروری، وایا، وایست  
 بایا: لازم، باینده، که باید، بایسته  
 بایایی: بایسته بودن، ملزومیت  
 بایستگان: واجبات، ملزومات  
 بایستگانه: ضرورتاً، الزامی  
 بایستگی: وجوب، ضرورت، لازم بودن  
 بایستگیک: التزام، لازمیت  
 بایستن: واجب بودن، ضرورت داشتن  
 بایسته: بایا، لازم، واجب، بایست  
 بایسته: بی چون و چرا، بیگمان، حتمی  
 بایسته: ضروری، نیازین، واجب، لازم  
 بایسته ها: کارپردازی، ملزومات  
 بایگان: ضباط، نگاهدارنده  
 بایگانی: ضبط، آرشیو  
 بایگانی شده: ضبط شده  
 بایم: ستوران، چارپایان  
 بیایست: لزوماً، اجباراً  
 بت پرست: مشرک  
 بتاوار: پایان، فرجام، اقدام، فرناد، عاقبت  
 بتاور: در پایان، سرانجام  
 بچمی: یعنی، بدین مانک  
 بخت: اقبال، شانس، طالع  
 بختامدانه: خوشبختانه  
 بختامدی: تصادفی، اتفاقی

بالابلند: قدکشیده، بلند قامت  
 بالار: پالار، شاه تیر، تیربزرک درچخت  
 بالارفتن: بر شدن، اوج گرفتن، صعود  
 بالاو فرود: صعود و هبوط  
 بالای انجمن، صدر مجلس  
 بالای: رفعت، والایی / زبرین، فرازین  
 بالست: (ل) دوشیزه، بکر  
 بالست: اوج ≠ حسیض (درستارگان)  
 بالش: از بالیدن، فزونی، رویدگی  
 بالش: رشد، رویش، نمو، بالندگی  
 بالش: بخود نازیدن، فخر کردن  
 بالگرد: چرخبال، هلیکوپتر  
 بالندگی: بالیدگی، رشد، کنش بالنده  
 بالنده: نمو کننده، افزایشنده  
 بالیدگی: بلوغ، شکفتگی، نمو، رویدگی  
 بالیدن: نازیدن / رشد کردن  
 بالیدن: نمودن، گوالیدن  
 بام تا شام: صبح تا شب  
 بامداد: آفریده ی فروغ و روشنایی  
 بامداد: سپیده دم، صبح، صبحگاه  
 بامدادان: صبح صادق  
 بانگ: آواز بلند، فریاد، ندا  
 بانگ زدن: نهیب زدن، سدا کردن  
 بانگیدن: بانگ و فریاد برآوردن  
 بانگیدن: جاز زدن، صلا دادن  
 باور: اعتقاد، عقیده / اعتماد، اطمینان  
 باور: قبول، تصدیق سخن، یقین  
 باور: ایمان، گروه  
 باورانندن: تلقین کردن، پذیرفتاریدن  
 باورانندن: به باور داشتن، قبولاندن  
 باور پرسی: انکیزیسیون  
 باور پرسی: بازجویی، استنطاق  
 باور پرسی: باور کاوی، تفتیش عقاید  
 باور داشت: تفه، اعتقاد، ویراوش  
 باور داشتن: یقین داشتن  
 باور داشتن: پذیرفتن، متقاعد شدن  
 باور داشتن: تصدیق سخن  
 باور کردیم و درست دانستیم: آما و صدقنا

بدانگه که: در حالی که  
 بدبختی: مصیبت، بداقبالی، فلاکت  
 بد چشم: حسود، بدسرشت، بدخواه  
 بدخشان: بدخشی، سنگ لال (لعل معرب)  
 بدخواه: دشمن، دژکام، کینه ور، عدو  
 بدخواه: حسود، رشکین، رشکوند  
 بد دریافتی: بد برداشتی، سوء تفاهم  
 بددلی: جبن، سوء ظن  
 بدرستی: به راستی، به سادگی  
 بدرستی: بیگمان، واقعا، در حقیقت  
 بدرستی: هرآینه، همانا  
 بدرکشیدن: استخراج کردن  
 بدرود: خداحافظ، پدرود، خدانگهدار  
 بدرهه: (ب. ر) بدرقه  
 بدستاویز: به وسیله، به توسل  
 بدسرشت: حسود، بد خواه، بدچشم  
 بدسرشتی: بد نهادی، خیانت  
 بدسگال: بداندیش، بدسرشت، دشمن  
 بدسگالی: دشمنی، کینه توزی، خصومت  
 بدفرجام: بد عاقبت  
 بدکاری: فساد (بدکاره = فاسد)  
 بدکردار: بدکنش، بدفعل، بد رفتار  
 بدکرداری: بدخواهی، بدنهادی، شرارت  
 بدگمانی: سوءظن، بدخیالی، بدبینی  
 بدگواری: سوء هاضمه  
 بدگوهر: فرومایه، نا اصل  
 بدگویی: دژیاد، افترا / غیبت  
 بدمنش: بد سرشت، بدرگ، بد فطرت  
 بدنهاد: بدسرشت، تیره دل، بدجنس  
 بدنهاد: تیره باطن، بد طینت، بد ذات  
 بدهکار: مقروض، وامدار  
 بدیگر سخن: بدین معنی، به عبارت دیگر  
 بدین ماناک: بدین چم، هت، بدین معنی  
 بدین مانک: به این چم، به این معنی  
 بدیهه: ناگاه، نااندیشه، نیاندیشیده  
 بر: ضلع، پهلو/ کنار، پیش، نزد/ بالا  
 برابرسنجی: مقایسه، تطبیق، همسنجی  
 برابری: مساوات، همسانی، یکسانی

بختک: کابوس  
 بختیار: بهروز، نیک اختر، سعادت مند  
 بختیاری: بهروزی، نیک اختری، سعادت  
 بخردانه: خرد پذیر، درست رفتار، معقول  
 بخردانه: خردمندانه، درست، منطقی  
 بخش: بهر، جزء، پاره، قسمت، بهره  
 بخش: فصل، ورشیم / ناحیه  
 بخش: تقسیم، بخش بری/ بخشگری  
 بخشایش: از گناه گذشتن، عفو کردن  
 بخشایش: استرحام، آمرزش  
 بخش بر: تقسیم بر  
 بخش بندی: فصل بندی  
 بخش پذیر: قابل قسمت  
 بخش پذیری: قابلیت قسمت  
 بخشش: انعام، داد و دهش  
 بخشش: جوانمردی، جود، کرم  
 بخش کاری: بخش خدمات  
 بخش کردن: پخش کردن، توزیع کردن  
 بخش کردن: تقسیم کردن  
 بخش کردن: تقسیم عددی بر عدد دیگر  
 بخش کردن: واج گفتن، هجی کردن  
 بخشگری: تقسیم، بخش/بخش بری  
 بخش ناپذیر: غیر قابل قسمت  
 بخشنامه: ابلاغیه، آگهی  
 بخشندگان، پارسایان، مردان نیک، ابدال  
 بخشندگی: داد و دهش، دست و دلبازی  
 بخشنده: دهشگر، کریم، دست و دلباز  
 بخشنده: سخاوتمند، رادمند، خیر  
 بخشنده: سخی، گشاده دست، فیاض  
 بخشوده: معذور، معاف، عفو شده  
 بخشی: مقسوم  
 بخشیا: مقسوم علیه  
 بخواست: آگاهانه، عمدی  
 بخیل: ژکور، دون، فرومایه، پست  
 بداختر: بد طالع، بد شانس  
 بداشتن: متوقف کردن، نگه داشتن  
 بداندیشی: دژاندیشی، بد سگالی  
 بدان سان: همانگونه، همان طور

بر آهنجیده: آبستره، انتزاعی	برادر: اخوی، داداش
بر آهیختن: در آوردن/ برگزیدن	برازندگی: هماهنگی، تناسب
بر آیش: برآمد خورشید، طلوع	برازنده: درخور/ هماهنگ، متناسب
بر آیند: بازده، دستاورد، نتیجه	برازنده: شایسته، لایق، قابل، زبینه
بر آیندها: نتایج، پیامدها، پی آیندها	برازیدن: زبینه بودن، زبندگی
برباریک: (بر: کمر) کمر باریک	برازیدن: سزاوار بودن، شایستن، مستحق
بربت: بربوت، بربط	برآسای: به عنوان، به منزله، برآسای دستور
بربستگی: ارتباط، پیوند	براستا: براستای، درباره، درحق، درباب
بربستگی: اسنادی، اسناد دادن	براستی: در حقیقت، حقیقتا
بربستن: پیوند دادن، نسبت دادن	برافتادگی: واژگونی، انقراض
بربستن: هارفتن، وابستن	برافتاده: از میان رفته، ورافتاده، منسوخ
بربسته: دج، بسته، جامد	برافراختن: برپا کردن، بنا کردن
بربسته: بی جان، جماد ≠ بررسته	برافراختن: نصب کردن، برافراشتن
برپای داشتن: اقامه کردن	برافروخته: آتشین خوی، غضبناک
برپایه: بر بنیاد، بر اساس	برافزوده: اضافه شده، الحاقیه
برپایی: استقرار، جایگیری، ثابت شدن	برافزوده: پیوست، الحاق
برتاشتن: بایندگی، قطعیت بخشیدن	براکوه: دامنه و سینه ی کوه
برتافتن: بردبار بودن، متحمل شدن	براندازی: کودتا، ساقط کردن
برتافتن: تاب آوردن، تحمل کردن	برانگیختن: باعث شدن، مایه کاری شدن
برتافتن: روگردانیدن/ پیچیدن	برانگیختن: برخیزانیدن، ترغیب کردن
برتافتن: توانایی داشتن	برانگیختن: به هیجان آوردن، تهییج
برتر: ارجح، اولی، افضل، خوبتر	برانگیختن: تحریز کردن، تحریک کردن
برتر: بهتر، بالاتر، (صفت تفضیلی)	برانگیختن: دلگرم کردن، تشویق کردن
برتر دانستن: ترجیح دادن	برانگیخته: معلول / هیجان زده
برتری: ارجحیت، الویت، رجحان	برانگیزاننده: برانگیزنده، مسبب
برتری: امتیاز، فزونی	برانگیزاننده: تحریک کننده، محرک
برتری: براعت، سر بودن	برانگیزندگی: انگیزتاری، ترغیب
برتری: بالاتری، بلندتری	براوژولیدن: تحریض، برافژولیدن
برترین: اعلا، برجسته ترین، بهترین	برای چه: که چه، به چه مانک
برتنی: غرور، خودستایی، تکبر	برایی: کارایی، برندگی
برجا: پایا، پابرجا، پایدار، باقی	برآماهیدن: برآماسیدن، تورم
برجامانندن: باقی ماندن، بازماندن	برآمد: طلوع ≠ فروشد: غروب خورشید
برجا مانده: باقیمانده، به یادگار مانده	برآمدن: برآمدن، دمیدن، نمودار شدن
برجاهستن: بودن، حاضر بودن	برآمدن: طلوع کردن، سرزدن
برجای داشتن: اثبات، استوار کردن	برآمده: تحصیل شده، منتج شده
برجستگان: بهینگان، ممتازان	برآمده: ناشی، نتیجه، برآیند
برجسته: با اهمیت، سرآمد، ممتاز	بران شدن: واسونیدن، آهنگ داشتن
برجسته: بهینه، گزیده، برتر، هوگن	بران شدن: تصمیم گرفتن



برجهانیدن: بلند کردن به تندی  
 برچسبیدن: فسردن، یخ زدن  
 برخ: بخش کوچکی از یک همداد (کل)  
 برخ: پاره، حصه، بهره، بخش/بعض  
 برخاستن: برخیزیدن، ایستادن، بپا شدن  
 برخاستن: انقلاب کردن، شوریدن  
 برخاستن: بیدار شدن/ برآمدن خورشید  
 برخم: کمائی، منحنی  
 بر خورد: اصطکاک، تصادم، تماس  
 بر خوردار: بهره ور، کامگار، کامیاب  
 بر خوردار: بهره ور، مستفیض، متمتع  
 بر خورداری: تمتع، استفاده، بهره مندی  
 برخه: کسر، عدد کسری  
 برخه: پاره ای از چیزی  
 برخه ای: کسری  
 برخه شمار: صورت کسر  
 برخه نام: مخرج کسر  
 برخی شدن: قربانی شدن، کُریانی شدن  
 برخی: پاره ای، بعضی، جزوی  
 برخی: قربانی، پیش مرگ  
 برخیگر: قربانی کننده  
 برداشت: استنتاج، استنباط درک  
 بردبار: پرتاب و توش، پرتاقت  
 بردبار: شکیب، پرحوصله، صبور  
 بردباری: تاب، شکیبایی، قرار  
 بردباری: تحمل، شکیب، صبوری  
 بردباری: تاب آوری، تحمل، طاقت  
 بردباری: شکیبایی، حلم، صبر  
 برده: اسیر، بنده، غلام  
 بررشته: گیاه، نبات  
 بزرز: بزرگی، اعتلاء  
 برز: (بُ) بلندی، بشن، قد و بالا  
 برز: بلندی قامت  
 برزخ: اعراف، (میان بهشت و دوزخ)!  
 برزن: کوی، محله  
 برزن: ناحیه، منطقه  
 برزیدن: پاییدن، تیمارداشتن، مواظبت کردن  
 برساختن: ساختن واژه ی نوین (فرهنگستان)

برساخته: جعلی، مصنوع، مصنوعی  
 برسازنده: مولد  
 برسو: جهت علوی  
 برسویی: فوقانی، زبرین  
 برسه: طرح، دیزاین، پروژه  
 برسه گر: طراح  
 برسیدن: فرجامیدن، رسیدن، وصل/ بلوغ  
 برسیدن: تفتیش و رسیدگی کردن  
 برشگاه: چهارراه، تقاطع، مقطع  
 برشگاه: گسستگاه/ پایانه چامه، مقطع  
 برشونده: صاعد، بالارونده  
 برشوی: فرارفت، پیشرفت  
 برغاب: برغ، بنداب از چوب و خاشاک  
 برغم: برخلاف: برمخ، مخالف  
 برکام خواسته: علی رقم میل  
 برکامه: برغم، در برابر، برخلاف  
 برکامه: علی رغم، با اینکه  
 برکشیدن: استخراج، استخراج کردن  
 برکنار کردن: معزول کردن، خلع کردن  
 برکنار کردن: کنار گذاشتن، اخراج کردن  
 برکنار شده: معزول، اخراج شده  
 برکنار کردن: عزل کردن، بیکار کردن  
 برکناری: اخراج، عزل  
 برگاشتن: برگردانیدن، پشیمان شدن  
 برگاشتن: منصرف شدن، برگرداندن  
 برگاشته: برگردانده، منصرف  
 برگردان: ترجمه، همسیراز، ویچاردن  
 برگردانده: ترجمه شده، همسیراز شده  
 برگردانده: بازپس داده، پس داده، مسترد  
 برگردانش: کنش برگرداندن  
 برگردانش: قلب، عکس  
 برگرداننده: مترجم، تریزان، ویچارگر  
 برگردانیدن: برگرداندن، ترجمه کردن  
 برگرفتن: اشتقاق  
 برگرفته: مشتق، گرفتن  
 برگرفته نام: اسم ماخوذ، نام وام گرفته  
 برگرفته: اقتباس شده  
 برگزیدن: انتخاب کردن

برنهادگی: تصمیم، بر آن شدن  
 برنهادگی: برقراری، برپایی  
 برنهادن: مقرر داشتن، وضع کردن  
 برنهادن: روی چیزی گذاشتن، بالانهادن  
 برنهاده: مقرر شده، هکائیده، تعیین شده  
 برنهاده: موضوع، جستار، پرسمان  
 برنهاده: نوشته شده، رقم زده  
 برنهادی: وضع کردنی  
 برنهنده: تصمیم گیرنده  
 برنهنده: سرنوشت ساز، تعیین کننده  
 بروت: سیل / کبر و غرور  
 بروزگار: مدتی مدید  
 برون: ریخت، نما، ظاهر، بیرون  
 برون آختگی: ابژکتیو (ا)  
 برون آخته: ابژه  
 برون راه: خروجی، برون رو  
 برون رفت: خروجی  
 برون رو: خروجی  
 برون نگر: ظاهری، ظاهر بین  
 برونی: صوری، سطحی، ظاهری  
 برهانیدن: (ب) استدلال، برهان، حجت  
 برهانیدن: شونداوری، فرمایش  
 برهم افت: رویداد همزمان دو چیزی  
 برهم افت: انطباق، دو رویداد اتفاقی باهم  
 برهوه: پرهوه، سابون  
 برهیختن: استخراج کردن، برکشیدن  
 برهیخته: استخراج، برآورده  
 بریافت: استنتاج، دریافت، نتیجه گرفتن  
 بریان: برشته، کباب شده  
 بریزن: تنور، کوره  
 برین پایه: اعلی درجه  
 برینش: (ب) قطع در رایشگری  
 برینش: (ب) مابعدالطبیعه  
 بزدل: کم جرات، ترسو  
 بزرگ: سترگ، کبیر / برجسته، نمایان  
 بزرگ: گته (گ)، گت  
 بزرگداشت: احترام، ارج  
 بزرگداشت: نکو داشت، تجلیل

برگزیدن: اختیار کردن، انتخاب کردن  
 برگزیده: بهینه، گزیده، مبعوث  
 برگزیده شده: منتخب، انتخاب شده  
 برگشت: بازگشت، عودت  
 برگشت: معطوف  
 برگشتن: باز پس آمدن، به پس رفتن  
 برگشته: مرتد  
 برگماردگی: انتصاب  
 برگه: برگ، ورقه  
 برگه دان: فیشیه  
 برگیر نام: مضاف الیه، متمم  
 برگیری: اشتقاق، شکافتن  
 برگیری: گرفتن واژه ای از واژه دیگر  
 برگیزه: فیش، برگه برای یادداشت  
 برماند: اثر، ارث، توارث  
 برماندبر: وارث  
 برمخ: باژگون، وارونه  
 برمخ: برخلاف، برعلیه، مخالف، ضد  
 برمخیدن: مخالفت، نافرمانی، خودسری  
 برمژیدن: تماس و برخورد با رویه چیزی  
 برمژیدن: تماس تنی با چیزی  
 برنا: بالغ، جوان  
 برناتافتن: تحمل نکردن  
 برنام: تخلص، فرنام، سرنام  
 برنام: عنوان، سرنامه، ورنامه  
 برنامه: نمودار، نگاره، نقشه  
 برنامه ریز: نقشه کش، رسام  
 برنامه ریزی: زمینه چینی، طرح ریزی  
 برنامه نوشتن: نقشه کشیدن، طرح ریختن  
 برنایش: گو الیده، برنا، رسیده  
 برنتافتن: تحمل نکردن، تاب نیاوردن  
 برندگی: (ب) قاطعیت  
 برنده: (ب) تیز، بران  
 برنده: پیروز، پیروزگر، موفق / حامل  
 برنده شدن: پیروز شدن، بردن پاداش  
 برنگاشتن: نگاشتن، نگاریدن، نقش زدن  
 برنگری: مشاهده، رویت، نظاره کردن  
 برنهاد: مقرر، تعیین شده

بزرگراه: اتوبان  
 بزرگ منشی: برتر منشی/ خویشتن بینی  
 بزرگ نمایی: خود پرستی، خود پسندی  
 بزرگواری: بزرگ منشی، شرافت  
 بزرگی: احتشام، شکوه، فر و والایی  
 بزرگی: بلند پایگی، شکوه  
 بزرگی: والایی، هیبت  
 بزم: رامش، شادخواری، عیش و نوش  
 بزم ساز و آواز: سماع  
 بزم نامه: طرب نامه  
 بزمگاه: رامشگاه، طربخانه  
 بزمی: شاد، جشن و خوشی  
 بزمگاه: کمینگاه  
 بزمگاهیدن: خود نهانیدن، کمین کردن  
 بزه: جرم، گناه، خطا  
 بزهکار: آثیم، گناهکار، دروغگو  
 بزهکار: خطا کار، گنهکار، مجرم  
 بزیدن: بزه کردن  
 بزیدن: وزیدن، زدن پنبه (پنبه ی بزیده)  
 بژ: (ب) برف و دمه  
 بژکول: مرد چابک  
 بژند: حنظل، شرننگ، کبست  
 بژنگ: کلید، مفتاح  
 بس: بسیار، بسنده  
 بساره: صفحه، رویه  
 بسامان: دهناد، منظم، مرتب  
 بسامان: منتسق، منتظم  
 بسامد: تناوب، تکرار  
 بسان: درحکم/همپایه، مانند، هم رنگ  
 بس اندک: به ندرت  
 بساوانام: اسم ذات - برای چیزی که دیده و لمس شود  
 بساوانام: اسم ذات (نابساوانام: اسم معنی)  
 بساواایی: لامسه از حواس پنجگانه  
 بساوش: لمس، پرواس، پرماس  
 بساویدن: لمس کردن، دست مالیدن  
 بستا: بغچه، بستیکو (بختیاری)  
 بستانک: فشرده، یخ زده  
 بستانکار: آنکه طلب دارد، طلبکار

بستانکاری: طلب طالبکاری  
 بستانه: قید در دستور زبان، سانواژه  
 بستر: فراش، رختخواب  
 بستر رود: جایی که رود از آن می گذرد  
 بستگی: تعلق، نسبت، پیوند  
 بستناکی: انجماد  
 بستوگ: جامد، یخ بسته، منجمد  
 بستوگان: جامدات  
 بست و گشاد: رتق فتق  
 بسته: وابسته، مربوط  
 بسته به: منوط به، در پیوند به، وابسته به  
 بسته کار: مکانیسین ماشین، نیسارگر  
 بسد: (ب. س) مرجان  
 بس شماری: ضرب  
 بس شمر: مضروب فیه  
 بس شمردن: ضرب کردن  
 بس شمرده: مضروب  
 بسکلیدن: نوازش کردن، ورفتن، لاسیدن  
 بسندگی: اکتفا، بسنده، قناعت  
 بسنده: کافی، بس  
 بسنده کردن: اکتفا کردن، بسکردن  
 بسوان: اکثرأ، بسوان، (به کرات، اغلب اوقات)  
 بسودن: لمس کردن، بساویدن  
 بسودنی: ملموس، لمس کردنی  
 بسیار: زیاد، وسناد، فراوان، انبوه  
 بسیار: کثیر، هنگفت  
 بسیار پهلو: کثیر الاضلاع  
 بسیاری: تعدد، فراوانی، کثرت  
 بسیجیدن: آهنگ کاری کردن  
 بسیجیدن: سامان دادن، فراهم آوردن  
 بسیجیدن: تهیه دیدن  
 بش: بند و بست از توپال  
 بشکول: (ب) چست و چالاک، نیرومند  
 بشگون: خجسته، مبارک  
 بشن: (ب. ش) تن، بالا بلندی  
 بغ: خداوند، پروردگار  
 بغپور: پسر خدا  
 بغرنج: پیچیده، درهم، نارسا، دشوار

بن گذشته: ماده ماضی  
 بناگاه: ناگهان، ناگافل  
 بناور: (بُ) هر چیز ریشه دار / عمیق  
 بناور: دمل، دنبل  
 بند: بندگاه، پیوندگاه، مفصل  
 بند: بیت، (بند برای سرواد)  
 بند: پاراگراف، فقره، هر بخش از یک نوشتار  
 بند: وابستگی، قید  
 بنداشت: اصول متعارف  
 بنداشت: بدیهی، سخن بنداشت (بُ)  
 بندخت: روی، چهره، رخسار (بُ. دُ)  
 بندکردن: اسیر کردن  
 بندگی: اسارت، بردگی، طاعت  
 بندگی: عبودیت، نوکری، چاکری، خدمت  
 بندواژه: حرف ربط، وات پیوند  
 بنواژه: ستاک، مصدر  
 بن و بر: انگیزه وانگیخته، علت و معلول  
 بندها: بستگی ها، قیود  
 بندی: اسیر، گرفتار، بیشال: بندیان، زندانی  
 بنشت: اصل، بن و بیخ، اصل اساسی  
 بنشتها: اصول، اسای ها، ریشه ها  
 بنک: (بُن) جای پا، اثر پا  
 بنک: (بِن) قهوه  
 بنک گر: قهوه چی  
 بنکجوش: (بِن) قهوه جوش  
 بنکخانه: (بِن) قهوه خانه  
 بنکخوری: بنکدان، قهوه دان، قهوه خوری  
 بنکدار: (بُ) عمده فروش  
 بنکی: (بِن) قهوه ای / رنگ قهوه ای  
 بنگاه: آژانس، موسسه  
 بنلاد: پایه، بنیاد، بن، اساس  
 بنمایگان: منابع، ابشخورها  
 بنمایه: خاستگاه، سرچشمه  
 بُنو: غله، خرمن گندم یا جو  
 بنوها: غلات  
 بنیاد: اصل، بن، ریشه، پایه، نهاد، آغازه  
 بنیاد: بنلاد، پایه، شالوده، بیخ  
 بنیادگذار: پایه گذار، پی افکننده، موسس

بغرنج: دشوار، پیچیده، غامض  
 بغرنج: سخت، صعب  
 بکار بردن: استعمال کردن  
 بکاربری: استفاده، بهره مندی، بهره برداری  
 بکار بستن: اجرا کردن  
 بکام: بکامه، پسنده، مطابق میل  
 بگاه: به موقع، به زمان بایا  
 بگردانیدن: (واژه گرداندن) صرف کردن  
 بگردانیدن: ساختواژی در دستور زبان  
 بگرافه: بی حد و حساب، گرافه  
 بلبشو: هر ج و مرج، آشوب  
 بلغاک: غوغا، آشوب  
 بلغاکی: بلبشو، شلوغی  
 بلفختن: اندوختن، ذخیره کردن  
 بلنج: اندازه، هنداج، هنگ، مقدار  
 بلنج: مبلغ (هم آوای برنج)، چندا=مبلغ  
 بلند: ارتفاع، بلندی  
 بلند بالا: خوش اندام، خوش قامت  
 بلندپایگی: رفعت  
 بلند پایه: والامقام، بلند مرتبه  
 بلندپایه: رفیع، فرازین  
 بلند پایگی: بلند مرتبگی  
 بلندنگر: بلند نظر، دست و دل باز  
 بلند نگری: بلند همتی، دست و دل بازی  
 بلندی: قامت، بُرز  
 بلندی میانگی: ارتفاع اوسط  
 بلویدن: حل کردن  
 بمزد دادن: کرایه دادن  
 بمزد گرفتن: کرایه کردن  
 بن: ریشه، اصل، پایه، بنیاد  
 بن: بنمایه، ماده  
 بن: انتها، ته، قعر  
 بُن بیچون: اصل مسلم  
 بن پاره: ذات، گوهر، بُن  
 بن پاره: عنصر  
 بن پویه: ماده ی فعل  
 بن ریزه: اتم، ریزه ی بنیادین  
 بن کنون: ماده مضارع

بنیادها: اصول، بن ها، پایه ها، ریشه ها  
 بنیادی: سرشتی، مهادین، اصلی  
 بنیادین: اصلی، بنیادی  
 بنیادین: پایه ای، مهادین  
 بنیادین: راستین، اساسی  
 بنیک: سرشتی، بنیادی  
 بوب: بوپ، گسترده، زیرانداز، فرش  
 بوبیده: گسترده شده، مفروش  
 بوپ: بوپ، فرش، زیر انداز  
 بوپ: بساط و اسباب  
 بوتار: شرط  
 بوتاری: شرطی  
 بوته: قالب زرگری برای زر و سیم  
 بوختن: رهاپیدن، رهایش، رستگاری  
 بودش: (د) بوش (و)، هستی، وجود، بود  
 بودش از ناچیز: خلق از عدم، بودش نه از چیز  
 بودش بیرونی: وجود خارجی  
 بودش یاده: وجود ذهنی  
 بودگی: حضور  
 بودمایه: ماهیت  
 بودن: برجاهستن، هستی داشتن  
 بوده: واقع شده، حادث شده  
 بوده: هستی داشته، وجود داشته، موجود  
 بودی: حقیقت، وجود، هستی  
 بردن: (ب. و. د) تغییر دادن  
 بوزار: بوی افزار، بواوزار،  
 بوزار: چاشنی خوراک  
 بوسین: اتهام، پلمس، سپزگی، تهمت  
 بوش: (ب. و) وجود، هستی، بودن  
 بوش: موجودیت، کون  
 بوش: (ب. و) سرنوشت، تقدیر  
 بوشن: (ب. و) پیدایش، زامان  
 بوشیدن: آغازیدن کاری/ اندیشیدن  
 بولنجک: شگفتی زا، خنده دار  
 بوم: سرزمین، اقلیم  
 بومدات: اقتصاد  
 بومداتی: اقتصادی  
 بومداتیک: اقتصاد، علم اقتصاد

بوم سازگان: اکوسیستم  
 بوم شناسی: اکولژی، مطالعه زیستبوم  
 بومشناسی: از محیط زیست+شناسی  
 بومهن: (م. ه) زلزله، زمین لرزه  
 بومی: محلی، اهل محل و یا ناحیه  
 بوندگ: تام، فرآرسته، رسا، سراسر  
 بوندگانه: (و) تماماً، بوندگانه  
 بوندگ تر: (ب. و) اکمل  
 بوندگی: کمال، فرآرستگی  
 بوندیدن: کامل کردن فرجامیدن  
 بوی: رایحه  
 بوی افزار: ادویه برای خوراک  
 بویایی: شامه، یکی از حواس پنجگانه  
 بویدان: آوند خوشبویه، آوند عطر  
 بویناک: متعفن، بد بو، گندیده  
 بوینده: بو کننده، بویا  
 بویدن: استنشاق، بو کردن  
 به آهستگی: نرم نرمک، کم کم، تدریجا  
 بها: ارزش، نرخ، قیمت، ثمن، بلنج  
 بها: وهاک، آخش (برهان) قیمت  
 بهابزار: بورس  
 بهابریگه: بهانامه، برات، سفته  
 بها دادن: اهمیت دادن، ارج گذاشتن  
 بهادار: قیمتی، گرانبها  
 بها شکن: قیمت شکن، بلنج شکن  
 به انجام بردن: فیصله دادن، خاتمه دادن  
 به بار نشسته: به ثمر رسیده  
 به بازی بخت: اتفاقاً، قضا را  
 به بسندگی: به اندازه کافی، به حد کافی  
 به بند افکندن: اسیر کردن  
 به پاس: به خاطر، به احترام  
 به پاس: به شوند، به دلیل  
 به پیروی از: به تاسی از  
 به توانش: بالقوه  
 به چمی: یعنی، بدین مانک، به آرش  
 به چنگ آوردن: اخذ کردن  
 به چه مانک: برای چه، که چه، یعنی چه  
 به خواست: ارادی، داوطلبانه

بهبود بخش: عافیت دهنده، شفا بخش  
 بهبودی: تندرستی، عافیت  
 بهجویانه: اصلاح خواهانه، اصلاح طلبانه  
 بهدیی: اصلاح اندک  
 بهر: بهره، قسمت، نصیب، نیاوه، آوخ  
 بهر: جزء، پاره، بخش  
 بهر: خارج قسمت  
 بهر: سبب، برای، در پی  
 بهرام: مریخ  
 بهرگ: بهره، بخش و پارگی از چیزی  
 بهرگانی: قسط  
 بهرگی: ورقه سهام/ دولت و مال  
 بهره: استفاده، ربح / بهر، سهم  
 بهره بردن: استفاده کردن  
 بهره بری: بهره برداری، بهره جویی  
 بهره پذیر: قابل قسمت  
 بهره جویی: بکار گرفتن، سوء استفاده  
 بهره دادن: بار دادن، نتیجه دادن  
 بهره ده: فیض رسان، بخشنده، فیاض  
 بهره مند شدن: سودجستن، فیض بردن  
 بهره مند: سودبرنده، برخوردار، منتفع  
 بهره مند: کامیاب، متمتع، برخوردار  
 بهره مندی: بهره وری، برخوردار شدن، تمتع  
 بهزاد: نیک نژاد، نیکو تبار  
 بهسازی: تصحیح، اصلاح/ ویرایش  
 بهشت: پردیس، خلد  
 بهکرد: اصلاح، سروسامان دادن  
 بهگر: بهجوی، اصلاح طلب  
 بهگرایانه: اصلاحگرایانه  
 بهنگام: سر وقت، بموقع، بگاہ  
 بهیار: پرستار  
 بهین: حلاج، نداف  
 بهینه: گزیده شده  
 بی آروین: ناورزیده، خامکار، نیازموده  
 بی آروین: ناشی، بی تجربه  
 بی آروینی: خامکاری، ناشیگری  
 بی آرم: بی حیا، بیشرم  
 بی آرمی: بیشرمی، بی حیایی

به درازا کشیدن: طول کشیدن  
 به درستی: به نیکی، دقیقاً  
 به دیده گرفتن: در نظر گرفتن  
 به سہش یا به خرد: حساً و عقلاً  
 به شمار آوردن: به حساب آوردن  
 به شیوه: به روش، به صورت  
 به فراخور: بر حسب، به گونه ی، بر طبق  
 به فر بود: به واقع، بدرستی  
 به فرجام رسیدن: به اتمام رسیدن  
 به فرموده: به امر، به دستور  
 به کردار: بالفعل، بالقوه  
 به کردار آوردن: به فعل در آوردن  
 به کنش: بالفعل، در عمل  
 به کوتاهی: اجمالاً، سر بسته، کوتاه سخن  
 به گزین: موشکاف، نکته سنج  
 به گزین: گزیننده بهترین ها  
 به گزینی: انتخاب درست  
 به گستر دگی: به تفصیل  
 به گمان بسیار: قریب به یقین  
 به مزد دادن: کرایه دادن  
 به مزد گرفتن: کرایه گرفتن  
 به میانجی: به توسط، از رهگذر، به یاری  
 به نوشتار: کتبا، کتبیف نوشتاری  
 به نهاد: معمول، رایج، عادت  
 به ویژه: بویژه، بخصوص، خصوصاً  
 به هر روی: در هر حال (حال پارسی است)  
 به هم نگرستن: تناظر  
 به همه ی: سراسر، تماماً، کلاً  
 به هنجار: معمولی، طبیعی، عادی  
 به هیچ روی: به هیچ وجه  
 به یاری: به کمک  
 بهار: ربیع  
 بهاری: ربیعی  
 بهاسنج: قیمت سنج، قیمت گر/مقوم  
 بهانه: دستاویز، عذر نابجا / ایراد بیجا  
 بهانه: مستمسک، گزک  
 بهانه جویی: تعلل ورزیدن/ عذر طلبی  
 بهانه روا: عذر موجه

بی پشتوانه: بی پشتیبان  
 بی پشتوانه: بی سپرده در بانک  
 بی پیشینه: بی سابقه  
 بی پیشینه: بی سابقه قبلی/ بی پرونده  
 بی پیوند: بی ارتباط، بی ربط/ بی تماس  
 بی جایگاه: بی جای، لامکان  
 بی چند و چون: بی چون و چرا  
 بی چون و چرا: بلاشرط، مطلق، قاطع  
 بی چون و چرا: به طور قطع  
 بی چونی: بی کیفیت، عدم کیفیت  
 بی چیز: مفلس، فقیر، مستمند  
 بی چیزی: فقر، تنگدستی  
 بیخ: بن، بنیاد، شالوده  
 بیختن: الک کردن، سرند کردن  
 بیختن: بیزیدن، پرویزن کردن  
 بی خدایی: الحاد، ناباوری  
 بیخردی: نابخردی، نادانی، کودنی  
 بیخردی: سفاهت، بلاهت، کانایی  
 بی خواست: ناخواسته، بی اراده  
 بی خویشتنی: بیخودی، بیهوشی  
 بی دانش: بی سواد، امی  
 بیدادگری: ستمکاری، جور، ظلم  
 بیدادگری: ستمگری، قساوت  
 بیدامندی: بی انصافی، بیعدالتی  
 بیدار دل: بینادل، بیدار، بصیر  
 بیدار دلی: بینش، دریافت، بصیرت  
 بیدرنگ: اندر زمان، بلافاصله، فوری  
 بیدرنگ: دردم، زود، فورا  
 بی دشتان: (د) یائسه  
 بی دستانی: (د) یائسگی  
 بیدنگ: خاموش، بی سدا  
 بیراهه: راه کج، راه دشوارگذار، راه خطا  
 بیرون: برون، خارج، ظاهر چیزی  
 بیرون آمدن: به در آمدن، خارج شدن  
 بیرون از: جدا از، به استثناء  
 بیرون روی: اسهال، شکم روش  
 بی ریا: بی تظاهر، یکدل، روراست  
 بی ریا: یکرنگ، یکرو

بی آغاز: ازلی، ابدی، سرمدی  
 بی اک: بی آهو، بی عیب، کامل  
 بی آگاهی پیشین: بی اطلاع قبلی  
 بی آگاهی: بی اطلاع بودن  
 بی آرایش: صاف و ساده  
 بی آرایش: ناب، پاک، روشن، صاف  
 بی آوا: بی سدا، همخوان، صامت  
 بیاد داشتن: بخاطر و درحافظه داشتن  
 بی ارج: بی اعتبار/ بی بها، بی اهمیت  
 بی ارزش: بی پایه، نامعتبر  
 بیاره: شاخه های سست گیاه  
 بی اندازه: بیشمار، بیش از حد  
 بی انگیزه: بی رغبت، بی میل  
 بیاویدن: ثابت کردن، استواندن  
 بیاویند: ثابت کنند، محق شمارند  
 بی بار: بی بر، بیهوده، بیحاصل  
 بی باک: گستاخ، نترس، پرجرات  
 بی باکی: ناپروای، دلیری، تهور  
 بیجا: نابهنگام، بی مورد  
 بیچارگی: استیصال، پریشانی، درماندگی  
 بی بند و بار: ولنگار، یله، لاقید  
 بی برآیند، بی نتیجه، بی حاصل  
 بی برگشت: غیر قابل فسخ  
 بی بنیاد: بی اساس، بی پایه  
 بی بنیاد: سست، بی پایه، واهی  
 بی بهر: محروم، ناکام  
 بی بهره: محروم، بی نصیب  
 بی بیم: دل استوار، آسوده  
 بی پایان: نامتناهی، بی انتها، بی حد  
 بی پایه: بی اساس، بی معنی، یاه  
 بی پایه: بیهوده، بی ارزش، عبث  
 بی پدر: یتیم  
 بی پدری: یتیم بودن، یتیمی  
 بی پرده: آشکار، روشن، فاحش  
 بی پرنگر: بی توجه، بی اعتنا  
 بی پرنگر: بی ملاحظه، رویگردان  
 بی پروانه: غیرمجاز  
 بی پروایی: بی باکی، گستاخی، جرات

بیزار: دلزده، منتفر  
 بیزاری: اکراه، دلزدگی، رمندگی  
 بیزاری: تنفر، انزجار  
 بیزاری: اشمئزاز، رمیدگی  
 بی زنگار: صیقل یافته  
 بی سامان: بی دهند، بی نظم  
 بی سامان: پراکنده، پریشان، درهم  
 بی سامه: بی شرط، نامشروط، بلاشرط  
 بی سپاسه: نا سپاس، ناشکر/ بی لطف  
 بی ستیهنده: بی همورد، بلامنازع  
 بی ستیهنده: بی مدعی، بی مخالف  
 بی سویانه: بی طرفانه  
 بی سویه: بیطرف، کرانجی  
 بی سیج: بی خطر، امن، ایمن  
 بی شرمانه: وقیحانه  
 بی شکیب: بی صبر، ناشکیبا  
 بی شمار: بی اندازه، بی حد  
 بی شمار: بیکران، نامحدود  
 بی شوند: (ش. و) بی راین، بی دلیل  
 بی فرنود: بی جهت  
 بی فرور: (ف. و) بی تفاوت، بی اعتنا  
 بی فروغ: بی پرتو، بی روشنی، بی رونق  
 بی فری: (ف) بی شوکتی، بی فروشکوه  
 بی کرانگی: بی انتها بودن، بی انتهای  
 بی کرانه: پایان ناپذیر، لایتناهی  
 بی کیستی: بی هویت  
 بی گمان: بااستیگان، قطعاً، بی شبهه  
 بی گمان: بی تردید، بی شک، مسلم  
 بی گمان: دل استوار، دل آسوده، مطمئن  
 بی گمانی: بی شکی، استیگان، اطمینان  
 بی گمانی: یقین، سوءظن نداشتن  
 بی مهر: نامهربان، بی ملاحظت  
 بی میانجی: بی واسطه  
 بی نا: ناتوان، بی نیرو، بی توان  
 بینا: دانا، بصیر، آگاه/ بیننده  
 بی نرمش: بی سازش / جمود  
 بی نیازاز روشنگری: أَبْلَغُ مِنَ النَّصْرِیحِ  
 بی ویمند: بیکران، غیرمحدود  
 بی همورد: بی رقیب  
 بی هنایش: کم دامنه، ناکارا، بی اثر  
 بیستار: بهمان، و همان  
 بیستگانی: ماهیانه، حقوق ماهیانه  
 بیشا: حتی، هم  
 بیشال: رَمَن، جمع  
 بیشش: افزایش، فزونی  
 بیش گساری: مصرف اضافی  
 بیش و کم: زیادت و نقصان  
 بیش و کم: افزونی و کمی  
 بیشینه: اکثریت، عمد، بیشتر، غالب  
 بیشینه: مهینه، بیشترین، حداکثر  
 بیغاره: گوازه، سرزنش، طعنه  
 بیکران: بی انتها، پایان ناپذیر  
 بیکران: بی حد، بی مرز/ فزون از شمار  
 بیکران: بیکرانه، بی ویمند، لایتناهی  
 بیکرانه: بی نهایت، بی پایان  
 بیگانگان: اغیار، اجانب  
 بیگانه: آجَنبِی، ناشناس، ناشناخته  
 بیگانه: خارجی، غریب، غریبه  
 بیگانه نوازی: غریب نوازی  
 بیگمان بودن: استیگان و اطمینان داشتن  
 بیگمان: به طور قطع، بی شک و شبهه  
 بیگمان: بی چون و چرا، بی تردید  
 بیگمان: بی دودی، بلاشک، بی تردید  
 بیگمان: قطعی، گمان ناپذیر، تاشتیگ  
 بیگمان: هرآینه، به یقین، یقیناً  
 بیگمانی: بی دودی، یقین، بی شکی  
 بیگمانی: اطمینان، دل آسودگی  
 بیگمانی: ایقان، هرآینگی، بی شکی  
 بیگناه: بری، پاک از گناه  
 بیگناه: بی تقصیر، معصوم  
 بیلک: قباله خانه و باغ  
 بیمار: بد حال (حال پارسی است)  
 بیمار: رنجور، علیل، سقیم  
 بیمار: ناخوش، مریض  
 بیمار بینی: عیادت  
 بیمارنمایی: تمارض



بیمانند: بی نظیر  
 بیمناک: سهمناک، ترسناک، خوفناک  
 بیمناک: هراس انگیز، مخوف  
 بیمناکی: بیم، ترس، خوف، هراس  
 بینا: بصیر  
 بینایی: باصره  
 بینش: بینایی، بصارت، قدرت دید  
 بینش: بصیرت، درون بینی، درک  
 بینش: خرد، شعور، آگاهی  
 بینشمند: خردمند، بصیر  
 بینک: (ن) عینک، بینک دور و نزدیک  
 بینک: مردمک چشم  
 بیننده: باصر / نگرنده، تماشاکننده  
 بینوا: مستمند، درمانده، مسکین  
 بیوس: انتظار، چشمداشت، توقع  
 بیوسان: منتظر، متوقع، امیدوار  
 بیوسان: در انتظار و امیدواری  
 بیوسان: ~~بیوسان~~ غیر مترقبه، ناگهانی  
 بیوسایی: انتظار (از بیوسیدن)  
 بیوسنده: چشم انتظار، چشم به راه

بیوسنده: متوقع، چشم دارنده، منتظر  
 بیوسه: طمع، چشمداشت  
 بیوسیدن: انتظار داشتن، چشم داشتن  
 بیوسیدن: توقع داشتن، انتظار داشتن  
 بیوسیدن: چشم داشتن، منتظر بودن  
 بیوسیده: انتظار داشته  
 بیوک: [پیوگ، پیوگان] اروس پارسی  
 بیوگ: (ب) اروس، بیو، ویوگ، عروس  
 بیوگانی: جشن زناشویی، جشن اروسی  
 بیوگانی: پیوگانی، زناشویی  
 بیهودگی: بی بهرگی، بطالت  
 بیهوده: باطل، بی پایه  
 بیهوده خواری: اصراف  
 بیهوده گویی: اطاله ی کلام، اطناب  
 بیهوش شدن: از حال رفتن  
 بیهوش شدن: از خود رفتن، غش کردن  
 بیهوشی: اغماء / کند ویری، کودنی

.....  
 را یانه یاری نداد!



# پ

پادگفتن: مخالف گفتن، همراهی نبودن  
 پادگونه: اضداد، متضاد، ضد  
 پادگونه: متناقض، ناسازگار  
 پادگویی: تناقض، تضاد، ضد گویی  
 پادنهاده: تقابل، پادنهش  
 پادنهاده: متقابل، پادنهاده، روبرو  
 پادنهادهها: تقابلات  
 پادنهش: مقابله، پادنهاده  
 پادورز: مخالف، ناهمراه، ناهمسو  
 پادورزان: مخالفان، دگر اندیشان  
 پادورزی: مخالفت، ناسازگاری کردن  
 پادیاب: پادیاو، آیین پاک داشتن و پاکیزگی  
 پادیر: دیرک برای استحکام دیوار  
 پادیستگران: ناهمسویان، مخالفان  
 پادیسگر: ناهمدل، مخالف  
 پادینه: آخشینگ، مخالف  
 پار د: (مانند کارد) ماده، متریال  
 پار دیگری: ماد دیگری  
 پار سا: پاک، سپند، قدیس، قدیسه  
 پار سا: متقی، پرهیزیده، پرهیزکار  
 پار سایان: اتقیاء، پاکان، پرهیز کاران  
 پار سایانه: پرهیزکارانه، زاهدانه  
 پار سایی: پاکی، تقدس  
 پار سه: زبان پارسی باستان  
 پارسی: فارسی  
 پارسیگ: پهلوی

پابستگی: پابندبودن، مقید بودن  
 پابستگی: پای بندی، پابندی، تقید، تعهد  
 پابسته: مقید، دربند، متعهد/ اسیر  
 پاتوکیدن: استمرار داشتن، هماره بودن  
 پاتیابه: پاکی، پاکیزگی، طهارت  
 پاتیاوند: مُتکبر، اَبَرتن، اَپَرْمَنش  
 پاتیل: دیگ بزرگ دهانه گشاد مسی  
 پاتیل: سیاه مست  
 پاخوس: اعتراض، پاخوشش  
 پاخوسیدن: اعتراض کردن، پاد اندیشی  
 پاد: (پیشوند) ضد، مخالف - پادزهر  
 پاد: (پسوند) دارنده، نگهبان - آذرپاد  
 پاداش: جایزه / سزای کار خوب یا بد  
 پادافره: بادافره، بادافراه، کيفر، مجازات  
 پادافرای: کيفر، عقوبت  
 پاداندیشی: ضدیت، مخالفت  
 پادرم: حمله متقابل  
 پادرمیدن: متقابلا حمله کردن  
 پادرمیانی: دخالت، وساطت، میانجیگری  
 پادزهر: تریاق، ضدزهر  
 پادزیست: پادزهر، آنتی بیوتیک  
 پادسان: متضاد، متباین  
 پادسانی: تضاد، تباین  
 پادکام: ناساز با، به رغم  
 پادکام: وارون، برمخ، ضد، مخالف  
 پادگ: (د) گویال، گوی، کره

پاسن: پاشنه ی پا، بٹل  
 پاشیدگی: پراکندگی، گسیختگی  
 پاشیدن: پراکندن، افشاندن  
 پافشاری: ابرام، اصرار، پا پیچی  
 پافشاری: ایستادگی، پژوژ  
 پافشاری: تاکید/ سماجت، مقاومت  
 پافشاری: الحاح، ستیهیدن  
 پافه: اجاره، کرایه  
 پافه دادن: کرایه دادن  
 پافیدن: سلاک دادن/ اجاره کردن  
 پاکدل: راستگو، درستکار، صادق  
 پاکدل: نیک سرشت، صادق، روراست  
 پاکدل: یکرو، یکرنگ، صمیمی  
 پاکدلانه: از بن جان، صمیمانه  
 پاکدلی: یکدلی، یکرویی، صداقت  
 پاکیزگی: پاکی، تمیزی  
 پاکیزه: پاک، پیراسته، تمیز  
 پاگاه: (پا+ گاه= جای) پایگاه/ آخور  
 پالاهنگ: پالهنگ، افسار، مهار، کمند  
 پالوانه: ترش پالا، پالایه، صافی  
 پالودن: تصفیه کردن، پالانیدن  
 پالوده: فالوده  
 پالیده: سره، ناب، بی آمیغ، خالص  
 پالیده: کاویده، تفحص و جستجو کرده  
 پالیده: صاف کرده، صافی شده  
 پالیده: پاک شده از ناپاکی و ناخالصی  
 پالیز: فالیزف کشتزار، زمین کشت  
 پالیک: پای افزار چرمین، پاتابه  
 پانا: آقا، کدبان، سرکار، سرور  
 پا نهادن: قدم نهادن، ره نهادن، راه رفتن  
 پاورنجن: زیوراز زر یا سیم برای مچ پا  
 پایا: پایدار، مانا، برقرار، جاودانه  
 پایا: جاودانه، پاینده، دیرپای، دائمی  
 پایا: گیاهی که بیش از دو سال بماند  
 پایان: انجام، فرجام، سرانجام، عاقبت  
 پایان: نهایت، انتها، آخر  
 پایان دادن: تمام کردن، به فرجام رساندن  
 پایان نامه: تز، رساله

پارک: (ر) بخش، بهره، قسمت  
 پارگرت: شرکت  
 پارگرتیدن: شرکت دادن  
 پارگک: بخشی خرد، چیزی اندک، کمی  
 پارگی: جزئیت/ دریدگی، کهنگی  
 پارگین: گنداب، فاضلاب، اگو  
 پاره: باژ، اتاوه، رشوه، ارمغان  
 پاره: جزء، بهر، ریزه  
 پاره: لخت، بخش، جزء، قطعه  
 پاره: جزء (برخ در دانش همار)  
 پاره: نیمه، یک بند از چامه، مصراع  
 پاره ای: بخشی، جزوی، جزئی  
 پاره پاره: لخت لخت، بند بند  
 پاره کردن: بریدن، گسستن  
 پاره ها: تکه ها، اجزاء  
 پاره های فراز: اجزاء جمله  
 پارینه: سال گذشته  
 پازتاری: جزئی/ لخت(ل)  
 پازتاریان: لختی ها(ل)/ جزئیات  
 پاژ: نام زادگاه فرزانه توس  
 پاژگون: واژگون، وارون  
 پاژنام: برنام، فرنام، لقب  
 پاژنگ: پاچنگ، کفش  
 پاس داشتن: ارج و احترام گذاشتن  
 پاس داشتن: نگاه داشتن، حفظ کردن  
 پاساده: محفوظ، نگاهداشته  
 پاسبان: نگهبان، حارس  
 پاسبان: نگهبان، شبگرد، عسس  
 پاسخ: جواب  
 پاسخده: مسئول  
 پاسخدهی: مسئولیت  
 پاسخگویی: مسئولیت، پاسخدهی  
 پاسدار: پشتوان، پشتیبان، نگهدار، حامی  
 پاسدارانه: محترمانه، با احترام  
 پاسداری: ارج، حرمت، احترام  
 پاسداری: نگهبانی، نگهداری  
 پاسداری: محافظت، مراقبت، حر است  
 پاسداشت: کنش پاس داشتن، پاییدن

پایانه: متمم، رساگر  
 پایانه: ترمینال (لاتین)  
 پایانه ی فروزه: متمم صفت، رساگر  
 پایانه ی نام: متمم اسم  
 پایانی: اختتامیه، نهایی  
 پایانی: فرجامین، غایی، نهایی  
 پایایی: همیشگی، استمرار، مداومت  
 پایبند: دربند، دامنگیر، مقید  
 پای پیمان: وفادار، پیماندار  
 پای فشاری: اصرار کردن، درایستادن  
 پای فشردن: تاکید کردن، برنهادن  
 پایبندی: وفاداری، پیماننداری  
 پایدار: باقی، همیشه هست  
 پایداری: ایستادگی، استواری  
 پایداری: استقامت، مقاومت  
 پایزن: خدمتکار، پیشیار، زاور  
 پایستار: استوار، پابرجا، باقی، ثابت  
 پایستاری: پایندگی، پایستگی، بقا، ثبات  
 پایستاریدن: باقی ماندن / ثابت ماندن  
 پایستگی: ماندگاری، بقا  
 پایستن: پایدار و جاودان ماندن، دائم بودن  
 پایستن: مقاومت کردن، دوام آوردن  
 پایش: نگهداری، پاسداری / رعایت  
 پایشگر: سرپرست  
 پایشمندانه: محتاطانه  
 پایگان: سلسله مراتب، درجات  
 پایگان فروزه: درجات صفت  
 پایگاه: جایگاه، پایه، موقعیت  
 پایگاه: رده، رتبه، مرتبه  
 پایمرد: میانجی، دستیار، یاری دهنده  
 پایمزد: حق القدم  
 پایندان: پذیرفتار، کفیل  
 پایندان: ضامن، وکیل / میانجی کننده  
 پایندانی: ضمانت، تضمین  
 پایندگی: جاودانگی، همیشگی، ابدیت  
 پاینده: پایدار، جاوید، جاودان، ابدی  
 پاینده داشتن: تخلید، جاودانه کردن  
 پایندیدن: ضامن شدن، ضمانت کردن

پایورزی: اصرار، پافشاری  
 پایه: اساس، نیاد، ریشه، مبنا، شالوده  
 پایه: ستون نگهداشت میز، سندلی و جز آن  
 پایه: جایگاه، مرتبه، رتبه، درجه  
 پایه: پایین، دامن، دامنه (پایه کوه)  
 پایه: پایه و ساق درخت  
 پایه: در پیوند (چراغ پایه، چهار پایه..)  
 پایه پایه: پله پله، درجه درجه  
 پایه ای: بنیادی، مهدین، اصلی  
 پایه دار: درجه دار، دارای رتبه  
 پاییدن: نگهداری کردن، مراقبت کردن  
 پاییدن: چشم داشتن، زیر نظر قرار دادن  
 پاییدن: پایدار بودن، دوام داشتن  
 پاییز: خزان، خریف  
 پایین رو: فرود آمده، نازل، هیوط  
 پت: (پ) آهار از کتیرا یا نشاسته، لعاب  
 پت: (پ) پشم بسیار نرم بز / هرچیز نرم  
 پتار: علیه، برضد / ایستادگی، مقاومت  
 پتایش: ادامه، پیگیری  
 پتنت: (پ/ت) توبه، پشیمانی از گناه  
 پتتکار: توبه کار  
 پتنت نامه: توبه نامه  
 پیت: (پ. پ) پرنندگان کوچک آواز خوان  
 پتست: (پ. ت)، تهدید، ارعاب، ترسانیدن  
 پتستن: تهدید کردن، بیم عقوبت دادن  
 پتفوز: گرداگرد نوک مرغان  
 پتگر: آهار زننده، آهارکننده، آهارگر  
 پتوند: (ت. و) پروز، نژاد، اصل و نسب  
 پته: (پ. ت) گذران، بلیت  
 پته: پروانه، اجازه، جواز عبور  
 پتی: خالی / لخت، برهنه  
 پتیاره: پتیارک، اهریمن، دیو، بدخو  
 پخش کردن: پراکندن، توزیع کردن  
 پخشیدن: پخش شدن، پراکنده شدن  
 پدافند: پادافند، دفاع، پس زدن  
 پدافندیدن: (بر گرفته از پدافندی و آفندیدن)  
 پدافندیدن: پشتیبانی کردن، دفاع کردن  
 پداک: درجه، رتبه

پایانه: متمم، رساگر  
 پایانه: ترمینال (لاتین)  
 پایانه ی فروزه: متمم صفت، رساگر  
 پایانه ی نام: متمم اسم  
 پایانی: اختتامیه، نهایی  
 پایانی: فرجامین، غایی، نهایی  
 پایایی: همیشگی، استمرار، مداومت  
 پایبند: دربند، دامنگیر، مقید  
 پای پیمان: وفادار، پیماندار  
 پای فشاری: اصرار کردن، درایستادن  
 پای فشردن: تاکید کردن، برنهادن  
 پایبندی: وفاداری، پیماننداری  
 پایدار: باقی، همیشه هست  
 پایداری: ایستادگی، استواری  
 پایداری: استقامت، مقاومت  
 پایزن: خدمتکار، پیشیار، زاور  
 پایستار: استوار، پابرجا، باقی، ثابت  
 پایستاری: پایندگی، پایستگی، بقا، ثبات  
 پایستاریدن: باقی ماندن / ثابت ماندن  
 پایستگی: ماندگاری، بقا  
 پایستن: پایدار و جاودان ماندن، دائم بودن  
 پایستن: مقاومت کردن، دوام آوردن  
 پایش: نگهداری، پاسداری / رعایت  
 پایشگر: سرپرست  
 پایشمندانه: محتاطانه  
 پایگان: سلسله مراتب، درجات  
 پایگان فروزه: درجات صفت  
 پایگاه: جایگاه، پایه، موقعیت  
 پایگاه: رده، رتبه، مرتبه  
 پایمرد: میانجی، دستیار، یاری دهنده  
 پایمزد: حق القدم  
 پایندان: پذیرفتار، کفیل  
 پایندان: ضامن، وکیل / میانجی کننده  
 پایندانی: ضمانت، تضمین  
 پایندگی: جاودانگی، همیشگی، ابدیت  
 پاینده: پایدار، جاوید، جاودان، ابدی  
 پاینده داشتن: تخلید، جاودانه کردن  
 پایندیدن: ضامن شدن، ضمانت کردن

پذیرندگی: پیروی، مطاوعت  
 پذیرنده: پیشبازکننده/ قبول کننده، قابل  
 پراسه: (پ) مسئله، مشکل، معضل  
 پراشیدن: چاپ کردن  
 پراشیده: منتشر شده  
 پراکندگی: پراشیدگی، تفرق، تشتت  
 پراکندگی: گسترش، انتشار  
 پراکندن: انتشار دادن  
 پراکنده: پخش شده، گسترده، منتشر  
 پراکنده: متشتت، متفرق، پراشیده  
 پراکندیدن: انتشار دادن  
 پَرانامی: واژه ای از ریشه یکسان با واژه ی دیگر  
 پراوش: اختراع  
 پراویدن: اختراع کردن  
 پربنگرید: توجه کنید  
 پربنه: (پ. ب) محتویات  
 پربنیدن: حاوی بودن، شامل بودن  
 پربهاره: (پ) پرسن و سال  
 پربهاره: سالخورده، مسن  
 پرتگاه: لغزشگاه، ورطه، مهلکه  
 پرتو: روشنایی، نور  
 پرتو افشانی: نورافشانی  
 پرتوتاب: پروژکتور  
 پرتوزا: رادیواکتیو  
 پرتوشناسی: رادیولوژی  
 پرتونگار: رادیوگرافست  
 پرتونگاری: رادیوگرافی  
 پرتوهای درخشان: انوار  
 پرچانگی: وراجی، پرگویی  
 پرچانه: بسیارگویی، وراج  
 پرچین: چپر، حصار  
 پرخاش: کشمکش، زدو خورد، دعوا  
 پرخاشگرانه: اعتراضی  
 پرخاشگری: برافروختگی، تغیر  
 پرخروش: پرغوغا، خروشان، بی امان  
 پرخیده: رمز، اشاره  
 پرداخت: بازپرداخت، تأدیه  
 پرداخت: جلا، صیقل، زنگ زدایی

پداکیدن: ترفیع، پایه دادن، رتبه دادن  
 پدر: بابا، پاپا، اب  
 پدر: آبوی  
 پدرام: خوش و خرم/ نیکو، آراسته  
 پدرام: خجسته، فرخ/ همیشه، پاینده  
 پَدشخور: پیشدستی، بشقاب، دوری  
 پدمه: بهره، بژکاله  
 پدوارنده: کاشف، یابنده، پی برنده  
 پدواریدن: کشف کردن  
 پدواریده: آشکار شده، کشف شده  
 پدیدآوردن: آفریدن، به وجود آوردن  
 پدیدآوردن: اختراع کردن  
 پدیدآورده: اختراع  
 پدید آورنده، آفریننده، مخترع، سازنده  
 پدیدار: آشکار، عیان  
 پدیدارشدن: عیان شدن، ظاهر شدن  
 پدیدار شدن: حاضر شدن  
 پدیدارشناختی: فنومنولوژیک  
 پدیدارشناسی: فنومنولوژی  
 پدیشش: اثبات، پدیش (از برهان)  
 پدیشگر: تظاهرکننده / نشان دهنده  
 پدیشیدن: توضیح دادن با مدرک  
 پذیرفتار: (ر) پایندان، ضامن  
 پذیرفتار: پذیرفتار، قبول کننده  
 پذیرفته: پذیرفته شده، قبول کرده  
 پذیرفته: خستوشده، اقرار کرده/ منفعل  
 پذیرا: پذیرنده، قبول کننده  
 پذیرا: پذیرنده، پیشباز کننده / قابل  
 پذیرا شدن: استقبال کردن، پیشباز رفتن  
 پذیرش: قبول، اگرمان، موافقت  
 پذیرفتار: پذیرنده، پذیرفتار، پایندان  
 پذیرفتاری: پیشباز، استقبال  
 پذیرفتاری: پایندانی، تعهد  
 پذیرفتاریدن: تلقین، قبولانیدن  
 پذیرفتاریدن: به قبول واداشتن  
 پذیرفتگاری: اجابت، برعهده گرفتن  
 پذیرفتن: قبول کردن، موافق بودن  
 پذیرفتنی: روا، پسندیده، موجه

پر شمار: پر تعداد، تعداد زیاد، متعدد  
 پر شور: احساساتی، جوشی  
 پرک: (پ. ر) عقربه ساعت  
 پرکان: قلعه، دژ، بارو، حصار  
 پرگ: (پ) پروانه، اجازه  
 پرگ دادن: (پ) اجازه دادن  
 پرگار: ابزار دو شاخه برای کشیدن دایره  
 پرگال: (پ) جمعیت  
 پرگالنده: (پ) اجرا کننده، پرگالگر  
 پرگالیدن: اجرا کردن  
 پرگتاش: تعلق، اتصال، ارتباط  
 پرگتیدن: تعلق داشتن  
 پرگتیدن: تعلق، متعلق بودن، از آن.. بودن  
 پرگران کردن: فرود آمدن  
 پرگست: (پ. گ) دورباد، معاذله  
 پرگست: (گ) دورباد، خدای ناکرده  
 پرگست: (گ) پرگس، حاشا، مبدا  
 پرگو: حراف، وراج، پر سخن  
 پرگو: هرزه درای، پر حرف  
 پرگونی: جوراجوری، گونه های بسیار  
 پرگونی: گوناگونی، تنوع  
 پرگوی: پرچانه، گرافه گو، حراف  
 پرمار: (پ) آبوین، والدین، پدر و مادر  
 پرماس: ارتباط، تماس، لمس، لامسه  
 پرماس ناپذیر: غیر قابل لمس  
 پرماس: خلاص و نجات، رهایی  
 پرماسیدن: بسودن، بساویدن، دست مالیدن  
 پرمانه: دریافته، مفهوم  
 پرمانه ها: (پ) مفاهیم  
 پرمر: امید، انتظار / زنبور  
 پرموته: (پ. ت) شئی، چیز  
 پرمور: امید، انتظار  
 پرموز: کلیر انگبین، زنبور عسل  
 پرمون: زیور، آرایه  
 پرمویدن: انتظار داشتن  
 پرناس: علت و ماهیت، فراروند  
 پرناس: تعیین ماهیت بیماری از راه بررسی  
 پرنک: بست (ب)، پشته، گریوه

پرداخت: زدودن زنگ، درخشان کردن  
 پرداختگی: آسودگی، آسایش، فراغت  
 پرداختن: پیراستن، صیقل دادن  
 پرداختن: درخشانیدن، جلا دادن  
 پردازش: انجام کار بر روی داده ها  
 پردازش: آهنگ کاری کردن  
 پردازش: به کاری دست زدن  
 پردگی: راز، هر چیز پوشیده  
 پرده برداشتن: آشکار کردن، نمایاندن  
 پرده برداشتن: واضح ساختن  
 پرده پوشی: اختفا، پوشیدگی  
 پرده نمایش: اکران  
 پردیس: فردوس  
 پررو: بی حیا، سمج  
 پرزانه: (پ) به ندرت  
 پرزه: ریزه، ذره  
 پرزیوند: (پ. و) رک و راست  
 پرژن: انتقاد، نقد  
 پرژنش: انتقاد، نکوهش  
 پرژنه: بحران، آشفتگی، تغییر حالت  
 پرژنی: انتقادی، بحرانی، متشنج  
 پرژنیدن: نقد کردن، نکوهیدن  
 پرستگار: عابد  
 پرستگی: خدمتگزاری، خدمت  
 پرسته: کنیز، کلفت، خدمتکار  
 پرسخن: پرچانه، زیاده گوی  
 پرسش: استفهام، سؤال  
 پرسش: نیوند، جویایی  
 پرسمان: پرسش / مسئله  
 پرسمان: درخواست آگاهی از یک دادگان  
 پرسمان خیز: پرسمان برانگیز  
 پرسمان خیز: مسئله ساز  
 پرسمانیک: مسئله دار / پرسش انگیز  
 پرسون: دقت، دقیق  
 پرسونگی: با دقت  
 پرسه زن: دوره گرد  
 پرسه: (پ) جویای تندرستی، عیادت  
 پرسه: (پ) تسلیت، مجلس ترحیم

پروندش: اسارت، گرفتاری، اسیری  
 پرونده ها: اسناد، مدارک  
 پروه: غنیمت / ستاره ی پروین  
 پروهان: آشکارا، به روشنی، بی پروا  
 پروهان: (پ.ر. و) برهان، فرنود  
 پروهان: آوند، دلیل، حجت، استدلال  
 پروهانگر: استدلالی، شوند آوری  
 پرویزن: الک، غربال، موبیز  
 پرویزن: شبکه، هرچیز سوراخ دار  
 پرویش: غفلت، ویستاری  
 پرویش: درنگ، تاخیر، تنبلی، اهمال  
 پرویشی: فرناسی، فرناس، غفلت  
 پروین: ستاره پروین، ثریا  
 پره: (پُ) از پُریدن، ماه پر، ماه کامل  
 پره: (پ) چنبره، حلقه و دایره لشگر  
 پره: (پ) دندان چرخ و دولاب  
 پره: کنارچیزی، پره ی دشت، پره ی کوه  
 پره: هریک از خانه های ترشاب ها  
 پرهام: فرشته ی خوبی / نام برای پسران  
 پرهام: ابراهام، طبیعت  
 پرهامشناسی: طبیعیات  
 پرهامگرای: طبیعتگرای، زیستبومگرای  
 پرهامی: طبیعی، در پیوند با زیستبوم  
 پرهاندن: مطالعه کردن، تحصیل کردن  
 پرهانه: مطالعه، تحصیل، بررسی  
 پره بستن: جمع شدن، حلقه زدن  
 پره زدن: حلقه زدن، گردآمدن  
 پرهو: برهو، سابون  
 پرهون: چنبر، دایره، گردی  
 پرهون: دایره/ دایره تو خالی، حلقه  
 پرهون: هرچیز گرد، پرهون ماه  
 پرهون پنداری: گوی زمین: خط استوا  
 پرهیاهو: پرغوغا، پرسر و سدا، شلوغ  
 پرهیب: شبیح (پرهیب این باورها پایستار است)  
 پرهیختن: امتناع کردن، خودداری کردن  
 پرهیختن: باز ایستادن، پرهیز داشتن  
 پرهیختن: دورماندن، برحذر ماندن  
 پرهیختن: سرباز زدن، دوری جستن

پرندین: پرندینه، آنچه از حریر باشد  
 پرنگر: آگاه، بیدار، هشیار، متوجه  
 پرنگری: توجه، دقت  
 پرنگری: احتیاط، تیمار  
 پرنیان: ابریشم زربافت، دیبای منقش  
 پرنیک: تبلت رایانه  
 پروا: احتیاط، ترس، هراس  
 پروا: پرهیز، دوری، حذر  
 پروا پیشه: با تقوی، پرهیزکار  
 پرواسش: لمس، بسودن  
 پرواسش: ماسیدن، برماسیدن  
 پرواسیدن: دست مالیدن، برماسیدن  
 پرواسیدن: لمس کردن، ببسودن  
 پروامند: متوجه، روی آورده  
 پروانه: اجازه، اجازت، دستور، جواز  
 پروانه: اجازه نامه، پرگ، مجوز  
 پروانه: بارداد، دستور، رخصت  
 پروانه دادن: اجازه دادن  
 پروانه ی گذر: حق عبور  
 پروبال دادن: امکان دادن، دلگرمی دادن  
 پروردگی: پروردن و آموختن  
 پروردن: پروراندن، تربیت کردن  
 پرورده: پرورش یافته، تربیت شده  
 پرورده: مرشح  
 پرورش: تربیت، آموزش، تعلیم  
 پرورشگاه: یتیم خانه  
 پرورنده: تربیت کننده، پرورش دهنده  
 پرورنده: مربی، پروراننده  
 پرورز: (پ. و) نژاد، اصل و نسب  
 پروست: (و) احاطه شده، پرچیندار  
 پروست: حصار، پرچین  
 پروستا: (و) محاصره شده، دربندیده  
 پروستایان: محاصره شدگان  
 پروست شده: محصور  
 پروستن: احاطه کردن، گرد گرفتن  
 پروستن: محاصره کردن  
 پروستن: محصور کردن، چینه کشیدن  
 پروندش: فراگیری، احاطه، چیرگی

پژوهش ها: تحقیقات  
 پژوهنده: باحث، جوینده، کاونده  
 پژوهنده: متببع، محقق  
 پژوهیدن: تحقیق کردن، جستجو کردن  
 پژوهیدن: کاویدن، کافتن، برسیدن  
 پژوهان: درکار پژوهیدن، جویان  
 پژوهان: (پ) پژوه، شهوت، ورن  
 پس از این: از این پس، من بعد  
 پس افت: بدهی پرداخت نشده/ اندوخته  
 پس انداختن: سردواندن، عقب انداختن  
 پس دادن: باز دادن، استرداد، باز پس دادن  
 پس گرفتن: ستدن، بازستاندن  
 پس ماندگی: عقب ماندگی، واپس ماندگی  
 پسا: نوبت، بار/ زمان، وقت  
 پسا: این پسا، در این زمان  
 پسا: آن پسا، در آن زمان  
 پساپیش: نامرتب، بی دهناد و سامان  
 پسادست: نسیه  
 پس افت: ذخیره، اندوخته/ بدهی  
 پسان: پس از آن، بعد، پس تر  
 پسانه: بعدا، دیرتر، سپس  
 پساویدن: بساویدن، لمس کردن، پسودن  
 پستا: (پ) دفعه، بار، داو  
 پستا: نوبت، بار/ اندوخته، ذخیره  
 پستان نگاری: ماموگرافی  
 پستاها: اندوخته ها، پس افکنده ها، ذخائر  
 پستایی: پس انداز، ذخیره، اندوخته  
 پستی: خواری، ابتذال، بی ارزشی  
 پستی: ناکسی، رذالت، فرومایگی  
 پسرخواندگی: پور پدري، بنوت  
 پسرفت: تنزل، آخشینگ پیشرفت  
 پسگردی: پس روی، قهقرا، واپسگرایی  
 پسگردی: به عقب برگشتگی  
 پسند: ذوق، سلیقه/ گزینش، انتخاب  
 پسنده: پسندیده، خوشایند، مطبوع، مقبول  
 پسنده: قیمة  
 پسنده پلو: قیمة پلو  
 پسنده ریزه: کوفته ریزه

پرهیز: احتراز، خود داری، اجتناب  
 پرهیز: خودداری، امتناع  
 پرهیزانه: خوراک بیمار  
 پرهیزکار: پارسا، پاکدامن، متقی  
 پرهیزکاری: پارسایی، پاکدامنی، تقوی  
 پرهیزکاری: خودداری، پرهیز، تقیه  
 پری: (پ) پاداش، جایزه  
 پری: (پ) پتیان، آنچه، جن  
 پریزیدن: ترک کردن، دست کشیدن  
 پریش: آشفته، سرگشته، پریشان، پریشیده  
 پریشان: آشفته، سرگشته، مشوش  
 پریشان: سرگردان، مبهوت، متوحش  
 پریشانند: برهم زدن، مختل کردن  
 پریشانش: اختلال، اختشاش  
 پریش پندار: گمان برنده، خیالاتی، متوهم  
 پریش پنداری: انگاشتن، توهم  
 پریشدل: پریش پندار، پرت حواس  
 پرینش: (پ. ن) جمعیت  
 پزامش: بلوغ، برنایی، گوالش  
 پزامش: بالیدگی، بالش  
 پزاوه: کوره، آوه، داش، چار  
 پزشک: طبیب، دکتر  
 پزشکی کهن: طب قدیم  
 پژکاله: بخش، بهره، پاره از چیزی  
 پژمان: پریشان خاطر  
 پژمان: نژند، اندهگین، افسرده، مغموم  
 پژواک: انعکاس سدا  
 پژواک: بازگشت سدا، طنین، انعکاس  
 پژوردن: مروسیدن، پرستاری کردن  
 پژوژ: اصرار، پافشاری، ابرام  
 پژوژناک: مصر، پایی (پ)، الحاح کننده  
 پژوژناکانه: مصرأ، با پافشاری  
 پژول: کعب، استخوان پاشنه ی پا  
 پژول: شتالنگ  
 پژوهانه: بورس تحقیقاتی  
 پژوهانه: حق التحقیق  
 پژوهش: پی جویی، کاوش، تحقیق  
 پژوهش: مطالعه، خواندن، جستجو



پسندیدن: برگزیدن، پذیرفتن، رواداشتن  
 پسندیده: خوشایند، دلپذیر، مقبول  
 پسندیده: برگزیده، دلخواه، مطلوب  
 پسودن: بسودن، دست مالیدن، لمس کردن  
 پسودن: لمس کردن، پساویدن  
 پسودنی: بسودنی، درخور لمس، ملموس  
 پسوجیدن: بسوجیدن، آراسته و مهیا کردن  
 پسوجیدن: آماده شدن، سامان دادن  
 پسین: موخر، آخرین  $\neq$  پیشین  
 پسین: میان ظهر و غروب، پس از نیمروز  
 پسینگاه: پسینگاهان، عصرگاه، ایوارگاه  
 پسینه: پستو، صندوقخانه، تپنگوخانه  
 پسینه: پسین، آخرین  $\neq$  پیشینه  
 پسینیان: آیندگان، متاخران  
 پشت: تخم، تخمه، نژاد، نسل  
 پشت: سوی دیگر هر چیز، پشت تن  
 پشت: یار، پشتیان  
 پشتاره: پشتواره، کوله بار  
 پشت دادن: تکیه دادن، اتکاء کردن  
 پشت دادن: روگردانیدن، ادبار  
 پشتکار: کوشش، تلاش، همت، پایداری  
 پشتگرم: دلگرم، مستظهر  
 پشتگرمی: اتکاء، تکیه کردن، پشتیبانی  
 پشتگرمی: اعتماد، دلگرمی، ایستام  
 پشتوانه: اعتبار، تضمین، سپرده بانکی  
 پشتیبانی: اندُخس، حمایت، یاری  
 پشک: قرعه/ شبنم، ژاله  
 پشک انداختن: قرعه کشیدن  
 پشکم: ایوان، بارگاه  
 پشیمان: شرمسار، شرمگین، نادم  
 پشیمانی: ندامت، تحسر، افسوس  
 پکشی: (پ) انفجاری  
 پکیدن: انفجار، ترکیدن  
 پگاسوس: اسپ بالدار  
 پگاه: سپیده دم، بامدادان، سحر  
 پگاه: شبگیر، صبح زود  
 پگاهان: بامدادان، سحرگاهان  
 پگاهان: سپیده دمان، بامدادان، صبحگاهان

پگنی: جام، کدوک، پنگان، پیاله، کاسه  
 پگه خیز: سحرخیز  
 پل: (پ) قنطره، جسر، خدک  
 پل زدن: ارتباط برقرار کردن  
 پلاسک: نکبت، خواری، تنگی، بدبختی  
 پلاو: پلو/ نعمت، برکت، انباردگی  
 پلاهنگ: مهار، زمام، افسار  
 پلاهنگ کردن: مهار کردن  
 پلپل: فلفل  
 پلپل نمکی: فلفل نمکی  
 پلمس: اتهام، بوسین، سپزگی، تهمت  
 پلمس: دروغ بستن، بد نام کردن، چفتیه  
 پلمل: (از پلملیدن) لندیدن، تته پته کردن  
 پلمه: سلمه، لوحه  
 پلمه: لوح برای نوشتن  
 پلیته: فتیله، (فتیله چراغ)  
 پلید: ناپاک، مخبط، فاسد، کثیف  
 پلیدی: ناپاکی، کثافت  
 پلیمه: پناد، هوای نه گرم و نه سرد  
 پلیمه: معتدل، معتدله  
 پن: ولی، اما، گرچه  
 پناد: وای، هوا  
 پنادپیما: طیاره، هواپیما  
 پنادزا: هوازا، اکسیژن  
 پنادزا: اکسیژن - کم پنادزا: کم اکسیژن  
 پنادشناسی: هواشناسی  
 پنادشناسی: هواشناسی، وای شناسی  
 پنادی: هوایی، وایی، سمایی، فلکی  
 پناغ: تار ابریشم، دوک نخ ریسی  
 پناغ: دبیر، نویسنده  
 پنافتن: مسدود شدن راه آب، پافته شدن  
 پنام: مانع/ پوشیده، پنهان  
 پنامش: منع  
 پنامیدگی: ممنوعیت  
 پنامیدن: ممنوع کردن، منع کردن  
 پنامیدن: باز داشتن، برحذر داشتن  
 پنامیده: ممنوع، قدغن، غیرمجاز  
 پناه بردن: التجا، ملتجی شدن، زینهار خواستن

پسندیدن: برگزیدن، پذیرفتن، رواداشتن  
 پسندیده: خوشایند، دلپذیر، مقبول  
 پسندیده: برگزیده، دلخواه، مطلوب  
 پسودن: بسودن، دست مالیدن، لمس کردن  
 پسودن: لمس کردن، پساویدن  
 پسودنی: بسودنی، درخور لمس، ملموس  
 پسوجیدن: بسوجیدن، آراسته و مهیا کردن  
 پسوجیدن: آماده شدن، سامان دادن  
 پسین: موخر، آخرین  $\neq$  پیشین  
 پسین: میان ظهر و غروب، پس از نیمروز  
 پسینگاه: پسینگاهان، عصرگاه، ایوارگاه  
 پسینه: پستو، صندوقخانه، تپنگوخانه  
 پسینه: پسین، آخرین  $\neq$  پیشینه  
 پسینیان: آیندگان، متاخران  
 پشت: تخم، تخمه، نژاد، نسل  
 پشت: سوی دیگر هر چیز، پشت تن  
 پشت: یار، پشتیان  
 پشتاره: پشتواره، کوله بار  
 پشت دادن: تکیه دادن، اتکاء کردن  
 پشت دادن: روگردانیدن، ادبار  
 پشتکار: کوشش، تلاش، همت، پایداری  
 پشتگرم: دلگرم، مستظهر  
 پشتگرمی: اتکاء، تکیه کردن، پشتیبانی  
 پشتگرمی: اعتماد، دلگرمی، ایستام  
 پشتوانه: اعتبار، تضمین، سپرده بانکی  
 پشتیبانی: اندُخس، حمایت، یاری  
 پشک: قرعه/ شبنم، ژاله  
 پشک انداختن: قرعه کشیدن  
 پشکم: ایوان، بارگاه  
 پشیمان: شرمسار، شرمگین، نادم  
 پشیمانی: ندامت، تحسر، افسوس  
 پکشی: (پ) انفجاری  
 پکیدن: انفجار، ترکیدن  
 پگاسوس: اسپ بالدار  
 پگاه: سپیده دم، بامدادان، سحر  
 پگاه: شبگیر، صبح زود  
 پگاهان: بامدادان، سحرگاهان  
 پگاهان: سپیده دمان، بامدادان، صبحگاهان

پناهگاه: جای استوار، مامن، جای امن  
 پنجاهه: خمسین  
 پنج سو: پنج گوشه، مخمس  
 پندار: انگار، پنداشت، گمان، خیال، وهم  
 پندار: تخیل، مخیله، اندیشه، پنداشت  
 پندار انگیز: خیال انگیز  
 پندار باف: پندار پرور، خیال باف  
 پندار بافی: خیال بافی  
 پندارش: تخیل، خیال، وهم، گمان  
 پنداره: فکر، خیال، تخیل، اندیشه  
 پندارگان: تخیلات، پندارها  
 پنداری: گویی، گویا، همانا  
 پندارین: افسانه مانند، خیالی  
 پندارین: تخیلی، رویایی / مجازی  
 پندارین: گمان شده، انگاری، موهوم  
 پندارینه: تخیلی، غیر واقعی، پندار گونه  
 پنداشت: پندار، خیال، گمان، ظن  
 پنداشتن: انگاشتن، گمان بردن  
 پنداشتن: تصور کردن، خیال کردن  
 پنداشته، پندارین، بی پایه، خرافه، موهوم  
 پنداشتی: خیال، گمان باطل، متصور  
 پنداشتی: گفتمانی، همانا، مانا  
 پندنیوشی: پند پذیری، حرف شنوی  
 پنده: خال، تیل، نقطه، لکه  
 پنگاشت: بنگاشت، نقش  
 پنگاشتن: بنگاشتن، نقش کردن  
 پنگاشتن: رسم کردن، مجسم کردن  
 پنگان: فجان، پیاله برای نوشیدن چای  
 پنهان: پوشیده، ناپیدا، مخفی، نهفت  
 پنهان شدن: مخفی شدن، اختفا  
 پنهانکار: پرده پوش، مخفی کار  
 پنهان کردن: نهان داشتن، مخفی کردن  
 پنهانی: درخفا، مخفیانه  
 پوپ: بوب، قالی، فرش  
 پوپک: شانه به سر، هدهد / دوشیزه  
 پوته: خزانه، جای گنج / گنجینه  
 پودنه: پونه، نعنا  
 پوده: پوشیده، کهنه / چوب میان تهی

پوده: کاواک، پوچ / پوشیده، کهنه  
 پور: فرزند نرینه، ابن، پسر  
 پوران: پسران / نام برای دختران  
 پورسینا: ابن سینا  
 پورهان: پیشکش، ارمغان  
 پوز: گرداگرد دهان جانوران، پتفوز  
 پوزش: عذر خواهی، معذرت خواهی  
 پوزش خواستن: عذر خواستن  
 پوزش ناپذیر: نامعذور، عذرنا مقبول  
 پوزش خواه: معذرت خواه  
 پوزیدن: معذرت خواستن  
 پوزیده: معذور، بخشوده شده  
 پوست: پوشش، پرده، غشاء  
 پوست پیرا: چرمگر، دباغ  
 پوسته: پوشش، رویه، لایه، قشر  
 پوسته: جدار، غشاء  
 پوسته: دیواره، جدار، قشر  
 پوشیدگی: فساد (پوشیده = فاسد)  
 پوشبافت: اپیدرم  
 پوشش: کنش پوشیدن / جامه، لباس  
 پوشش: لفاف، جلد  
 پوشش: نیام، غلاف  
 پوشش آبگون: اثیر، تیر، بخش بالای جو زمین  
 پوشش: پوشش هر چیز، جلد نیبگ  
 پوشش: پوشینه، پوشنه، جلد نیبگ یا دفتر  
 پوشیدگی: چگونگی هر چیز پوشیده  
 پوشیدگی: ابهام، استتار، ناپدیدگی  
 پوشیدگی: مستوری، ستر، خفا  
 پوشیدنی: در خور پوشیدن، ملبوس  
 پوشیده: پنهان، مستور، مستتر  
 پوشیده: نهفته، مکتوم، در پرده  
 پولاب: شعور، اندریافت  
 پولاب: حس، سهش  
 پولاب ششم: حس ششم، بینش  
 پولاب بویایی: حس شامه  
 پولاب شنوایی: حس سامعه  
 پولاد: تویالی سخت از آهن و کربن، فولاد  
 پولک: فلس، پولک ماهی و برخی مهره داران

پناهگاه: جای استوار، مامن، جای امن  
 پنجاهه: خمسین  
 پنج سو: پنج گوشه، مخمس  
 پندار: انگار، پنداشت، گمان، خیال، وهم  
 پندار: تخیل، مخیله، اندیشه، پنداشت  
 پندار انگیز: خیال انگیز  
 پندار باف: پندار پرور، خیال باف  
 پندار بافی: خیال بافی  
 پندارش: تخیل، خیال، وهم، گمان  
 پنداره: فکر، خیال، تخیل، اندیشه  
 پندارگان: تخیلات، پندارها  
 پنداری: گویی، گویا، همانا  
 پندارین: افسانه مانند، خیالی  
 پندارین: تخیلی، رویایی / مجازی  
 پندارین: گمان شده، انگاری، موهوم  
 پندارینه: تخیلی، غیر واقعی، پندار گونه  
 پنداشت: پندار، خیال، گمان، ظن  
 پنداشتن: انگاشتن، گمان بردن  
 پنداشتن: تصور کردن، خیال کردن  
 پنداشته، پندارین، بی پایه، خرافه، موهوم  
 پنداشتی: خیال، گمان باطل، متصور  
 پنداشتی: گفتمانی، همانا، مانا  
 پندنیوشی: پند پذیری، حرف شنوی  
 پنده: خال، تیل، نقطه، لکه  
 پنگاشت: بنگاشت، نقش  
 پنگاشتن: بنگاشتن، نقش کردن  
 پنگاشتن: رسم کردن، مجسم کردن  
 پنگان: فجان، پیاله برای نوشیدن چای  
 پنهان: پوشیده، ناپیدا، مخفی، نهفت  
 پنهان شدن: مخفی شدن، اختفا  
 پنهانکار: پرده پوش، مخفی کار  
 پنهان کردن: نهان داشتن، مخفی کردن  
 پنهانی: درخفا، مخفیانه  
 پوپ: بوب، قالی، فرش  
 پوپک: شانه به سر، هدهد / دوشیزه  
 پوته: خزانه، جای گنج / گنجینه  
 پودنه: پونه، نعنا  
 پوده: پوشیده، کهنه / چوب میان تهی

پویا: کوشا، پرکار، فعال، که پوید  
 پویان: روان، دوان/ درحال پویدن  
 پویایی: پویش، چگونگی پویا بودن  
 پویایی: تلاش، فعالیت، جنبش، تحرک  
 پویش: کوشش، جستجوی پیگیر  
 پویش های پژوهشی: فعالیت های تحقیقاتی  
 پویندگی: فاعلی  
 پوینده: فاعل، کنا، کنشگر  
 پویه: فعل، کارواژه  
 پویدگی: کارپذیر، کندار، مفعولی  
 پویده: مفعول  
 پهرست: فهرست، سیاهه  
 پهرستار: کاتالوگ  
 پهلوی: (پ. ل) قوم پارت/ دلیر/ شهر  
 پهلوی: جنب، ضلع، سمت  
 پهلوی: هر دو سوی سینه و شکم  
 پهلوی: بر، کنار، نزدیک  
 پهلوان، دلاور، شجاع / نیرومند  
 پهلوی: گاه گریزی: جنب حاره ای  
 پهلوی: (ل) پارسیگ  
 پهنای: عرض/ فراخی، گشادی، وسعت  
 پهنای: هرگونه گستره ی آبی  
 پهنای: دلگشا، فراخ، گسترده، وسیع  
 پهنای: گسترده، فراخی، وسعت  
 پهنه: پیست (اسپ دوانی)  
 پهنه: رویه، صفحه، سطح  
 پهنه: صحنه / نما  
 پهنه: گستره، عرصه  
 پهنه پیکار: عرصه کارزار  
 پهنه ی دست: کف دست  
 پهنیدن: اتساع، پهن شدن  
 پهنین: گشاده، فراخ  
 پی: عصب  
 پی: رشته های سپیدرنگ پیوسته به مغز  
 پی: بن، بنیاد، بیخ، پایه، شالوده  
 پی: عقب، پس  
 پی آورد: نوشتار در پایان نیبگ، ضمیمه  
 پی آورد: دامن دار کردن در نوشتار

پیایی: بارها، تکرار شده، مکرر  
 پیایی: پی در پی، پشت سر هم، متوالی  
 پیایی: اتصالاً، هماره  
 پیایی شدن: تناوب، توالی  
 پی افشردن: پافشاری کردن، استوار ماندن  
 پی افشردن: اصرار ورزیدن  
 پی افشردن: استقامت ورزیدن، پایداری کردن  
 پی افکندن: بنیاد کردن، تاسیس کردن  
 پی افکندن: ساختن، بنا نهادن  
 پی افکنی: پایه ریزی، تاسیس  
 پی بردن به راستینگی: عین الیقین  
 پی پرسی: استعمال  
 پی پرسیدن: استعمال کردن  
 پی جویی: تتبع، تحقیق، مطالعه  
 پی جویی: کاوش، کند و کاو، تفحص  
 پی در پی: کراراً، پیایی، متوالیاً  
 پیرامونیان: اطرافیان، مقربان  
 پیرو: مرید، سرسپرده  
 پیروان: اتباع، پس روندگان، مریدان  
 پی ره: پیرو راه، مرشد  
 پی گرفتن: ادامه دادن، دنباله گرفتن  
 پیام آور: بانگنده، بانگ کننده، منادی  
 پی آمد: نتیجه، برآمد، حاصل  
 پی آیند: برآیند، نتیجه  
 پیچازی: جدول/ پارچه ی چترنگی  
 پیچش: انحنا، خمیدگی، کژی  
 پیچش: گره انداختن، تعقید  
 پیچش آرشی: تعقید معنوی  
 پیچش گفتاری: تعقید لفظی  
 پیچک: لبلا، نیلوفر، عشقه  
 پیچ و خم: چین و شکن، گردش و تاب  
 پیچیدگی: چگونگی پیچیده، ابهام/ صعوبت  
 پیچیدگی: دشواری/ گرفتگی در سخن گفتن  
 پیخال: سرگین پرنده، فضله  
 پیداکر: آشکارکننده، ظاهر کننده  
 پیداور: موجود، مهیا  
 پیدایش: آفرینش، خلقت، تکوین  
 پیدایش: پدیدارگشتن، ظهور

پیدایی: پدید آبی، سربر آوردن، ظهور  
 پیدایی: پیدابودن، آشکاربودن  
 پیدایی: یابش، کشف/ دانش، معرفت  
 پیدایی: بروز، تکون، طلوع  
 پیراستگی: چگونگی پیراسته، تجرید  
 پیراستن: اصلاح کردن، زدودن  
 پیراستن: کاستن برای آراستن (درخت)  
 پیراسته: زیبا شده، خوش نما شده  
 پیراسته: پاک، مهذب  
 پیرامون: اطراف، حول، محیط، گرداگرد  
 پیرامون: دور و بر، نزدیکی ها، حوالی  
 پیرامون: حاشیه: کناره، لبه  
 پیرامونیان: اطرافیان، مقربان، نزدیکان  
 پیرراه شناس: پیر طریقت  
 پیرنگ: طرح/ خط داستانی در زمان  
 پیرنگ: ساختار و هسته اصلی نمایش یا فیلم  
 پیرنگساز: طراح، برنامه ریز/ گرده ریز  
 پیرنگسازی: طراحی، برنامه ریزی  
 پیرو: پیرو، کیسه ی پول  
 پیرو: (پ) سرسپرده، مرید، تابع  
 پیرو: (پ) طرفدار، پس رو، دنباله رو  
 پیروان: اتباع، پس روان، یاران  
 پیروشدن: چیره شدن، غلبه کردن  
 پیروز: چیره، مظفر، غالب، فاتح  
 پیروز، کامروا، پیروزمند، فاتح  
 پیروزگر: از نام های خداوند  
 پیروزگر: پیروزمند، منصور  
 پیروزگر: موفق، ظفرمند  
 پیروزگرانه: ظفرمندانه، با موفقیت  
 پیروزگرانه: فاتحانه، ظفرمندانه  
 پیروزمندی: ظفرمندی، فتح، کامیابی  
 پیروزه: فیروزه  
 پیروزی: چیرگی، گشایش، فتح، ظفر  
 پیروی: از پی فرا شدن، دنباله روی  
 پیروی: پذیرندگی، تبعیت، تاسی  
 پیروی: پذیرندگی، دنباله روی، تقلید  
 پیروی خواستن: استتباع  
 پیس: بیماری پوستی، پیسه، أبرص

پی سودن: اراده کردن، آهنگ کردن  
 پی سودن: لگد کوب و پایمال کردن  
 پی سودن: مشتاق بودن، رغبت کردن  
 پیش: قبل، جلو، روبرو/ نزد، طرف  
 پیش: ضمه (ـِ)  
 پیشاب: ادرار، گمیز، بول  
 پیشادست: نقد، دستادست  
 پیش آورد: خوردنی سبک پیش از شام یا نهار  
 پیش از این: پیشترها، سابقا  
 پیش از این: قبلا، سابق  
 پیشامد: رویداد، رخداد، حادثه، اتفاق  
 پیشامدی: ازقضا، نابیوسانه، تصادفی  
 پیشانه: پیشین، که پیش از آن نبوده باشد  
 پیشانه: پیشخوان / صدر مجلس  
 پیشانی: جبین/ بخت، اقبال  
 پیشباز: استقبال، پیشواز، پذیره، پذیرفتاری  
 پیشبود: پیشگام به زبانزد فرزانی، مقدم  
 پیشپایه: مفروضات، فرض  
 پیشتاز: نوین جوی، متجدد، پیشاهنگ  
 پیشتاز: پیش رو، طلایه دار  
 پیشتازی: کنش پیشتاز  
 پیش برنده: عامل، وادارکننده، اجراکننده  
 پیش بها: بیعانه، پیش پرداخت  
 پیش بینی: دوراندیشی، زمینه چینی  
 پیش بینی: زمینه سازی، مقدمه چینی  
 پیش پرداخت: مساعده، بیعانه، آوانس  
 پیش سو: جلو، پیش  $\neq$  پس سو  
 پیش سو: نشانک فرسته ی پیام (رایانه)  
 پیش نهادن: ارائه دادن، فرابیش نهادن  
 پیشتر: سابق، سابق براین، درگذشته  
 پیشخوان: ویتترین/ میزیا تپنگوی فروشنده  
 پیشداد: مساعده، پیش پرداخت  
 پیشداشت: پیش فرستادن، تقدیم کردن  
 پیشداشت: هدیه، پیشکش کردن  
 پیشرفت: بالندگی، شکوفایی، ترقی  
 پیشرفته: توسعه یافته، مترقی  
 پیشک: اندکی پیش  
 پیشکار: چاکر، خادم، خدمتکار

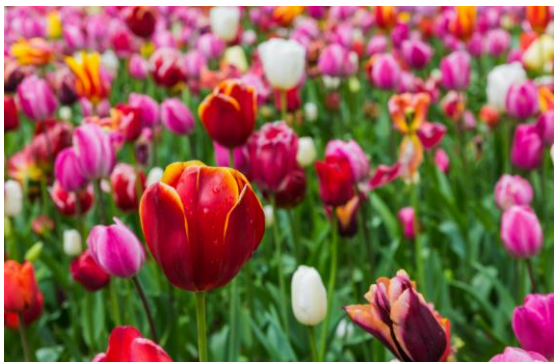
پیکر پذیر: کالبدینگی، تجسد  
 پیکر تراش: تندیس ساز، مجسمه ساز  
 پیکره های آسمانی: صورتهای فلکی  
 پیکری: اندامی، ارگانیک  
 پیگیری: پافشاری، اصرار، ممارست  
 پیگیری: پشتکار، اَدَمَان پیوسته  
 پیگیری: تعقیب، پی جویی، رد گیری  
 پیگیری: دنبال کردن، مداومت  
 پیلاس: پیلسته، دندان پیل، عاج  
 پیله: پوششی که کرم ابریشم می تند  
 پیله: آبسه، چرک و آماس پای دندان  
 پیمان: قول، شرط، قید، عهد، قرارداد  
 پیمان: سوگند، تعهد، برگفته ایستادن  
 پیمان بستن: قرارداد بستن، متعهد شدن  
 پیمان بستن: به گردن گرفتن، زبان دادن  
 پیمان بند: زنهار دار، متعهد  
 پیمان پای: پیمان داری، پایبندی به پیمان  
 پیمان شکن: سست پیمان، بد عهد  
 پیمان شکن: نابکار، دغلکار، خائن  
 پیمان شکنی: خیانت، نا درستی  
 پیمان شکنی: زنهار خواری، خلف عهد  
 پیمان شکنی: نقض عهد، بی وفایی  
 پیمان نامه: معاهده، عهد نامه  
 پیمان و سامه: قید و شرط  
 پیمان ها: سامه ها، شرایط، قراردادها  
 پیمانانه: اندازه، سنجه، معیار، میزان  
 پیمایش: کنش پیمودن و اندازه کردن  
 پیمایش: مساحی و اندازه گیری  
 پیمایش: مساحت کردن / طی کردن  
 پیماینده: اندازه گیرنده / وزن کننده  
 پیمایه: اندازه، مساحت  
 پیمودن: در نوردیدن، طی کردن  
 پیمودن: مساحت کردن، اندازه گرفتن  
 پینکی: خواب آلود، چرت، خواب سبک  
 پینو: کشک، کریز (ک)  
 پیورزی: تعصب، خشک اندیشی  
 پیوست: همراه، ضمیمه، افزوده  
 پیوست: پس آورد، تدبیل

پیشکار: خدمتگزار، بستک / زوار / بنده  
 پیشکش: ارمان، ره آورد، پورهان  
 پیشکش: رهاورد، ارمان  
 پیشکش کردن: اِتْحَاف، ارمان فرستادن  
 پیشکش کردن: تقدیم کردن هدیه  
 پیشگام: پیشقدم، نخستین درکار، متقدم  
 پیشگام: پیشتاز، پیشرو، مقدم  
 پیشگامی: پیشینگی، نخستینگی، تقدم  
 پیشگفتار: دیباچه، سرآغاز، درآمد، مقدمه  
 پیشگو: فالگیر، طالع بین  
 پیشگویی: غیبگویی، فالگیری  
 پیشگویی: طالع بینی، پیش بینی  
 پیشه: کار، شغل، حرفه، کسب  
 پیشه ور: دارای پیشه، اهل حرفه  
 پیشی: سبقت، پیش بودن  
 پیشی گرفتن: سبقت گرفتن، پیش افتادن  
 پیشین: پیش، سابق، پیشتر، گذشته، قبلی  
 پیشینگی: قدمت، دیرینگی  
 پیشینه: گذشته، دیرینه / سابقه  
 پیشینه شناسی: دیرینه شناسی، تاریخ شناسی  
 پیشینه کهن: سابقه دیرین  
 پیشینه ها: سوابق، گذشته ها  
 پیشینه ی دیرینه: قدمت تاریخی  
 پیشینیان: اسلاف، متقدمین  
 پیغاره: تهمت، سرزنش، ملامت  
 پیغاره: طعنه، گوازه، سرکوفت  
 پیغال: پیکان، نیزه کوتاه  
 پیغاله: کاسه، قح، ساغر، پیاله  
 پیغان: شرط، غنوند، سامه، پیمان، عهد  
 پیک: قاصد، نامه بر، اسکدار، پستیچی  
 پیک: نوند، نامه بر، چاپار، قاصد  
 پیکار: جدل، جنگ، نبرد، مبارزه  
 پیکر: شکل، ریخت، کالبد، جسم  
 پیکر: اندام، تن، هیكل  
 پیکر آسمانی: صورت فلکی  
 پیکرانه: تجسمی، ساخته شده در ذهن  
 پیکر بخشیدن: درنگر آوردن، تجسم کردن  
 پیکر بخشیدن: جسمیت بخشیدن

پیوندهای همگانی: روابط عمومی  
پیوندی: ربطی، اسنادی  
پیوندی: اندام پیوند زده شده در آدمی  
پیوندی: میوه پیوند زده شده  
پیوند یافتن: پیوند خوردن، پیوندیدن

.....

پیوستار: همبند، موصول، پیوند شده  
پیوست شده: افزوده شده، منضم، ملحق  
پیوستگی: چگونگی پیوسته، اتصال  
پیوستگی: پیوند، خویشاوندی، مناسبت  
پیوستگی: به هم بستگی، ارتباط، رابطه  
پیوستگی: پیوند، وابستگی، خویشی  
پیوستگی: استمرار، پیگیری، اتصال  
پیوستن: اتصال دادن، متصل شدن  
پیوستن: رسیدن، پیوندیدن، چسبیدن  
پیوستن: الحاق کردن، افزودن  
پیوستن: پیوند دادن، وصل کردن  
پیوسته: پیاپی، همیشه، وقت وبی وقت  
پیوسته: دائم، متصل، پیاپی  
پیوسته: پیوند کرده شده، دوسیده شده  
پیوند: ارتباط، رابطه، اتصال  
پیوند: خویش و تبار، دوده، خاندان  
پیوند: پیوستگی، بستگی، وصلت  
پیوند: اتصال شاخه دو درخت همگون  
پیوند: رشته های پیوندی در ماهیچه ها  
پیوند: ترکیب / و تر در رایشگری  
پیوندانیدن: متصل کردن، پیوند کردن  
پیوندانیدن: اتصال دادن  
پیوند دادن: پیوندانیدن، پیونداندن  
پیوند دادن: اتصال دادن، ارتباط دادن  
پیوند دادن: وصل کردن / نسبت دادن  
پیوند داشتن: ارتباط داشتن  
پیوند ده: پیوند دهنده، حرف ربط  
پیوند دهنده: رساننده، موصل  
پیوندگاه: مفصل، بند  
پیوندگاه: جای پیوند دو استخوان  
پیوندگاه: جای اتصال پایه و پیوندک (باغبانی)  
پیوندگاهی: ارتباطی، رسانشی  
پیوندگر: ارتباط دهنده، پیوند زننده  
پیوندگری: ارتباط، پیوندزنی  
پیوند نامه: قولنامه، مقاوله نامه  
پیوند واژه: حرف ربط



# ت

تاراج کردن: یغمازدن، چاپیدن  
 تاراج کردن: چپاول کردن، ربودن  
 تاراجگر: غارتگر، یغماگر، چپاولگر  
 تاراجه: (از تاراجیدن) آنچه از تاراج آرند  
 تاراجیدن: ربودن، چاپیدن، چپاول کردن  
 تاراس: افساییدن، رام کردن جانور  
 تاراس: زیر دست و تابع خود ساختن  
 تاراس: رام کردن آدمی و جانوران  
 تاراسیدن: افساییدن، رام کردن  
 تارانن: پراکندن، متفرق ساختن  
 تارانن: فرار دادن، هزیمت دادن  
 تاربرگ: صفحه، رویه در رایانه  
 تارپا: خستر، خرفستر، حشره، کُخ  
 تارپایان: حشرات، خستران  
 تارتک: (ت.بَن) تارتن، تنندو، عنکبوت  
 تارپیوند: لینک  
 تارک: میانه ی سر، هباک، فرق سر  
 تارم: خانه ی چوبین/ چوب بست انگور  
 تارمی: نرده چوبی لب بام یا لب ایوان  
 تارنگار: وبلاگ  
 تارنما: وب سایت  
 تاریک: تیره، ظلمانی  
 تازانه: تازیانه (از تازاندن) شلاق  
 تازش: تک و تاز، یورش، حمله  
 تازش: حمله، آفند، هجوم، یورش

تاآن زمان: تا هنگامیکه، مادام که  
 تاآن زمان: تا آن موقع، تا آن وقت  
 تاب: توان، توانایی، پایداری  
 تاب آوردن: استقامت داشتن، شکافتن  
 تاب آوردن: شکیبیدن، صبر داشتن  
 تاب آوردن: طاقت آوردن، تحمل کردن  
 تاب آوردن: پایداری کردن، شکیبیا بودن  
 تاب آوردن: برخورد هموار کردن  
 تابستان: واره ی (فصل) دوم سال  
 تابستانی: آنچه ویژه این واره باشد  
 تابستانی ها: میوه های تابستانی، صیفی جات  
 تابش: روشنی و فروغ، درخشش  
 تاب نیوردن: نناوستن، تحمل نکردن  
 تابیدن: شکیبیا بودن، طاقت آوردن  
 تابیدن: ایستادگی، تاب آوردن  
 تابیدن: درخشیدن، پرتوافکندن  
 تاتلی: سَفْره، دستارخوان  
 تاجه پایه: تاجه حد  
 تاختن: هجوم و حمله بردن  
 تاختن: تند راندن اسپ، تند دویدن  
 تار: تیره، کدر، تاریک  
 تار: ساز ایرانی با پنج تار و دسته بلند  
 تار: رشته، نخ/ رشته های درازای پارچه  
 تار: رشته هایی که تارتک می تند  
 تاراج: یغما، چپاول، غارت

تازش فرهنگی: تهاجم فرهنگی  
 تازشگر: یورشگر، تازنده  
 تازشگر: متجاوز، مهاجم  
 تازه: جدید، نوین، نو، نوظهور  
 تازه کار: ناورزیده، مبتدی، کم تجربه  
 تازه کار: ناپخته، ناوارد، ناآزموده  
 تازی: عرب  
 تازی شده: معرب  
 تازیان: اعراب  
 تازیدن: تاختن، حمله کردن، تهاجم  
 تاسیدن: اندوهناک شدن، دلگیر شدن  
 تاسه: اندوه، بی تابی، اضطراب  
 تاشت: دقت، موشکافی، باریک بینی  
 تاشتیگ: بی چند و چون، قطعی، مسلم  
 تاشتیگ: درست، بی کم و کاست  
 تاشتیگی: قطعیت، یقین  
 تاشش: تولید، فرآوری، ساخت  
 تاشش: درو کردن / تراشیدن  
 تاشگاه: تاشخانه، کارگاه تولیدی  
 تاشور: تاشورز، سازنده، صنعتگر  
 تاشه: پیرنگ، طرح  
 تاشه: ساخته، فرآورده، مصنوع  
 تاشه ها: تولیدات، ساختگان  
 تاشه ها: ساخته ها، فرآورده ها  
 تاشه ها: مصنوعات  
 تاشیدن: ایجاد کردن، تولید کردن  
 تافتگان: مستضعفین، کوفتگان  
 تاگ: تاج  
 تالاب: برکه، آبگیر، استخر  
 تاو: طاقت، توش، بردباری  
 تاوان: جریمه، غرامت/ عوض  
 تاوستن: مقاومت کردن/ توانستن  
 تبار: آل، خاندان، تیره، دودمان، تُخمه  
 تبار: تیره، طایفه، قبیله، قوم  
 تبار: نژاد، اصل، دودمان، خاندان  
 تبارمندی: اصالت، نژادگی  
 تبارنامه: شجره نامه  
 تباه: ضایع، خراب، فاسد

تباهاکار: تبهاکار، بدسگال، فاسد، مفسد  
 تباهاکده: کانون فساد  
 تباه کردن: نابود و هلاک کردن، هدر دادن  
 تباه کردن: پایمال کردن، ضایع کردن  
 تباه مغز: کم هوش، خرفت، کودن  
 تباهی: نابودی، فساد، خرابی  
 تباهانیدن: فاسد کردن، ضایع کردن  
 تباهی پذیر: فاسد شدنی، فساد پذیر  
 تباهی پذیر: آسیب پذیر، خلل پذیر  
 تبگ: (ت. ب) طبق، سبد، ترینان  
 تبنگو: تبنگو، صندوقچه، جعبه  
 تبنگو: خاشکدان/ طبله  
 تبوراک: دف و دایره، طبل کوچک  
 تبوک: سبد، طبق، سینی بزرگ  
 تبهاکار: بزهاکار، جنایتکار، مجرم  
 تبندگی: افرختگی، التهاب  
 تپنگ: سینی چوبی بزرگ، تبنگ  
 تپنگ: قالب کار زرگران و مسگران  
 تپنگو: تبنگو، صندوق، جعبه، کارسان  
 تخت: پهن/ هموار، برابر، مسطح، صاف  
 تخت: نشیمنگاه / کف کفش  
 تخته سنگ: سنگ بزرگ هموار  
 تخش: بالا، صدر مجلس  
 تخشا: (تُ) کوشنده، ساعی  
 تخشاکاندن: (تُ) صنعتی کردن  
 تخشاکیدن: صنعتی شدن  
 تخشاگری: صنعتی  
 تخشایی: (ت) چالاک، کوشایی  
 تخشایی: کارخانه ساخت ابزار جنگی  
 تخشیدن: «توخشیتن» کوشیدن، ورزیدن  
 تخشیدن: تلاشیدن/ کشیدن و رسم کردن  
 تخشیدن: بالا نشستن، صدر مجلس نشستن  
 توخش: رسم، نقش، کشیدگی  
 ترا: (ت) مانند، شبیه  
 ترا: (ت) دیوار بسیار بلند  
 ترا: دیوار پدافندی، استحکامی  
 ترابر: وسیله نقلیه  
 ترابرد: انتقال، جابجایی



تراکنش: جابجایی داده ها در سامانه مالی  
 تراکنش: مبادله پیام های پرسش و پاسخ  
 تراکنش: سیگنال دهی / تبادل پیام ها  
 تراگسیلش: انتقال، فرستادن  
 ترامون: قطر، گذر خطی از مرکز دایره  
 ترانما: شفاف، لیان  
 تراورژ: انتقال، جا بجایی، جا بجا شدن  
 تراورژیدن: انتقال دادن، منتقل کردن  
 تراوه: مایه تراویده شده از بافت زیستی  
 تراوه ها: ترشحات، تراوش ها  
 تراویدن: ترشح کردن، تراوش کردن  
 ترزبان: (ت. رَ) شیوا سخن، فصیح  
 ترزبان: مترجم، برگرداننده، ترگمان  
 ترزباننش: ترگوم، ترگمان، ویچار  
 ترزباننش: ترجمه از زبانی به زبان دیگر  
 ترس: بیم، هراس، باک، خوف  
 ترسا: ترسا کیش، پیروان مشیخا(مسیح)  
 ترساگری: مسیحیت  
 ترسایی: مسیحی: نصرانی  
 ترسیدن: هراسیدن، بیمناک شدن  
 ترشاب ها: مرکبات  
 ترشرو: اخمو، دژم، عبوس  
 ترفند: مکر و حيله، تزویر، فریبکاری  
 ترفند: نیرنگ، حيله، حقه، دسیسه  
 ترک کردن: هلیدن، هشتن، رها کردن  
 ترکیدن: انفجار(بمب)  
 ترگمان: ترجمه، پچواک، ویچار  
 ترگمان: گردانش، وستی، ویچارش  
 ترگماننده: ترازبان، ترزبان، مترجم  
 ترگمانیدن: ترزبانیدن، برگرداندن  
 ترگمانیدن: ویچاردن، ترزبانیدن  
 ترگمانیده: ترزبانیده، کردانیده  
 ترنجش: (از ترنجیدن) فشرده شدن  
 ترنجیدن: فشرده شدن، درهم کشیده شدن  
 تزده ها: (ت) اسناد بازرگانی و دادو سند  
 تزده: بنچک، سند، مدرک  
 تزده: سند، قباله/ اجرت، مزد  
 تسو: ساعت (تسو چند است)؟

ترابردن: انتقال دادن، جابجا کردن  
 ترابرده: منتقل، حمل شده  
 ترابرنده: انتقال دهنده  
 ترابروایی: هواپیما (وای = هوا)  
 ترابروایی: پنادپیما (پناد = هوا)  
 ترابری: حمل و نقل  
 تراپدید: لیان (ل)، شفاف  
 تراپیددی: لیان بودن، شفافیت  
 تراپیدا: تراپدید، لیان  
 تراپیدا: ترانما، روشن، شفاف  
 تراپیدایی: شفافیت  
 تراپیدن: آوای سم چهارپا، تراپ تراپ  
 تراداد: سُنّت، اَپرماند، چَنَب  
 ترادادی: سنتی، چنّبی  
 ترادیس: تغییر شکل، تبدیل، دگرگونی  
 ترادیسی: دگر دیسی، تبدیل شدگی  
 ترادیسی: دگر دیسی برخی خستران  
 ترادیسی: دگرگونی کرم به پروانه  
 ترادیسیدن: تبدیل کردن / تبدیل شدن  
 ترادیسیده: تبدیل شده، دگرگون شده  
 ترادیسی ها: تغییرات، تبدیلات  
 ترا ریخته: دستکاری ژنتیک  
 تراز: رشته خام و تار ابریشم  
 تراز: هموار، هم سطح، برابر  
 تراز: ابزار سنجش همواری سطح  
 تراز: تراز مندی، تعادل  
 ترازداری: اقتصاد/ اقتصادی  
 تراز کردن: هموار و هم پهنه (سطح) کردن  
 تراز مند: متعادل  
 تراز مندی: میانه روی، اعتدال  
 تراز مندی: همترازی، تعادل  
 تراز مندی: همسنگی، توازن  
 ترازوی: افقی، ستانی  
 ترازیدن: ساختن و زینت دادن، آراستن  
 ترا فرازنده: استعلایی / بالارونده  
 ترا فرازنده: آنچه بسوی بالا می رود  
 تراکاستن: خوی نمودن، عرق کردن  
 تراکاستن: چکیدن، تقطیر شدن

تلی: (تْ) کیسه برای ابزار دوزندگی	تسوساز: ساعت ساز
تم: (ت) آب مروارید، بیماری چشم	تسوک: دم، دقیقه
تمنده: (تَمَ. دِ) الکن، فافا، لکنت دار	تسوکه: ثانیه
تمیک: (تْ) میکرب	تسوها: ساعت ها
تمیک شناس: میکروبیولوژیست	تسوی آبی: پنگان آبی
تمیک شناسی: میکرب شناسی	تش: (تْ) تکلیف، (کار، وظیفه)
تن: بدن، کرپ، پیکر، اندام	تفسیده: تفته، داغ شده، فروخته، گداخته
تن: جسم، کالبد، جثه	تاک: درخت انگور، مو، نهال رز (ر)
تن: کس، نفر، شخص	تک: تنها، یگانه، یکه، بی همال
تن آسان: آسوده، مرفه / تندرست	تک: (په) دو، دویدن/اندک، کم، قلیل
تن آسان: تن پرور، خوشگذران	تک تک: آحاد، یک یک، یکی یکی
تنابه: لُنف، مایه های میان بافتی	تک سویه: یک طرفه، یک جانبه
تنانی: جسمانی	تک گویی: با خود سخن گفتن
تنبوشه: لوله های سفالی برای راه آب	تک گویی: مونولوگ
تن پرور: خودنواز، تنبل، کاهل	تک لخشه: یک شعله
تنجش: گرفت ناخواسته ماهیچه، انقباض	تکاب: فرکند، آبکند
تنجیدن: درهم فشردن شدن، منقبض شدن	تکاباندن: غرق کردن، در آب فرو کردن
تنجیدن: بخود پیچیدن / له شدن	تکابیدن: غرق شدن، خبه شدن (خفه)
تنخواه: نقد، پول نقد، سرمایه	تکاپو: فعالیت، کار و جنبش، دوندگی
تند: سریع، باشتاب/ تیز، برنده	تکال: تفریق، منها ≠ بیشال: جمع
تند: مزه ای که دهان را بسوزاند، (پلپل)	تکال گرا: فردگرا
تنداب: سیل، لور	تکالی: فردیت، یکتایی، یگانگی
تنداب گیر: سیل گیر	تکانه: شوک، ضربه، تکان شدید
تن دادن: سپرافکندن، تسلیم شدن، پذیرفتن	تکاور: کماندو، افراد ورزیده نظامی
تندتر: اسرع، زود تر، شتابنده تر	تکاوری: تاختن، دویدن، تیز رفتاری
تندخوی: آتشین خوی، تند مزاج	تکواژ: تکواژه، حرف (در واتگروه)
تندر: (تْ. دِ) کنُور، رعد، آسمان غرش	تکواژ: واژک، خردترین یکان چم دار
تندرست: سالم، سلامت	تکواژ پیوند: پیونده، حرف عطف
تندرستی: صحت، سلامتی، تندرست بودن	تکواژه ها: حروف
تندروی: افراط، فزونخواهی	تکی: خویشی، خویشیک، شخصی
تندی: درشتی، ترش رویی، پرخاش	تکیدن: دویدن، تاختن، جنبیدن
تندی: سرعت/ سرآشویی	تکیده: باریک اندام، بسیار لاغر
تندی: مزه ی پلپل، حدت در مزه	تکین: مفرد ≠ رَمَن = جمع
تندیس: شکل تن، مجسمه، پیکر، کالبد	تگاور: بادپایی، تیز رفتار/ اسپ تندرو
تنش: انقباض، فشار روانی و تنی	تلخکامی: آزردهگی، اندوه، افسردگی، ملال
تن شویی: استحمام، دوش گرفتن	تلواسگی: بی آرامی، دلواپسی، نگرانی
تن شویی: حمام کردن	تلواسه: اضطراب، بی قراری، اندوه
تن کامه: شهوتران، ورنران	تلی: (تْ) دست ابزار خونگیران

توان: زور، توش، نیرو، قوت، قوه  
 توانا: توانمند، نیرومند، قادر  
 توانایی: قدرت، زور، قوه، نیرومندی  
 توان اندیشه: قوه متفکره  
 تواند بود: شایمند است، امکان دارد  
 توانستن: یارستن، توانایی داشتن  
 توانش: استطاعت، توانایی، امکان  
 توانش: پتانسیلف قدرت، قوت  
 توانش: شایستگی، شایندگی، درخوری  
 توانش: قابلیت، توانایی، قوه  
 توان فرسا: تاب فرسا، طاقت فرسا  
 توانگر: برخوردار، متنعم  
 توانگر: دارا، سرمایه دار، بی نیاز، غنی  
 توانگر: فراخدست، ثروتمند، مستغنی  
 توانگر شدن: نیرومند شدن، قوی شدن  
 توانگری: توانایی، ثروتمندی، استغنا  
 توانمند: پرتوان، نیرومند، توانا، مقتدر  
 توانمندی: توانش، نیرومندی، قدرت  
 توان و شکیب: هال و حوصله  
 توپال: فلز، خرده ریزه های آهن  
 توپال سان: شبه فلز  
 توپالی: فلزی، ساخته شده از فلز  
 توپالیک: فلزی  
 توپالین: فلزی  
 توتک: توتی/ نی لبک/ نان شکری  
 توتک: تبنگوی پول، صندوق پول  
 توختن: اداکردن، به جا آوردن، گزاردن  
 توده کردن: الفختن، پشته کردن، تپه کردن  
 توده: ملت، جمعیت مردم، انبوه خلق  
 توده: کپه، پشته، انبوه  
 توزیدن: توختن، پرداخت دین  
 توزیدن: اداکردن، گزاریدن/ گزاردن  
 توزیدن: اندوختن، جمع کردن  
 توسن: دشتی، رام نشدنی، سرکش  
 توسن: رام نشده، وحشی  
 توش: توان، طاقت، توش و تاو  
 توشه: آذوقه، خوار بار، خوراکی  
 توشه: خوردنی، زاد

تتک: (ت. نُ) کم، اندک، کم پشت، نازک  
 تتکرد شناسی: تتکارشناسی، فیزیولوژی  
 تتکردی: وابسته به دانش فیزیولوژی  
 تتکردی: کارکرد اندام های تن  
 تتگ: نزدیک، تتگ غروب  
 تتگ: باریک، اندک پهنا، کم عرض  
 تتگ: بسیار نزدیک، چسبان  
 تتگاتنگ: بی فاصله، بی بازه  
 تتگ باده: (ت) صراحی  
 تتگ بینی: تتگ نگری، رشک بری  
 تتگ بینی: تتگ نظری، حسادت  
 تتگ چشمی: بخل، زُفتی، خست  
 تتگدست: مستمند، بی چیز، مفلوک، مفلس  
 تتگنا: دشواری، تتگی، سختی، مضیقه  
 تتگه: اندکی زر و سیم  
 تتگه: شاخه ای از دریا میان دو خشکی  
 تتگی: تتگدستی، تهیدستی، عسرت  
 تتگیاب: کمیاب، نادر، قحط  
 تتواره: پیکر  
 تتوم: شخص  
 تتوماردن: جنبه شخصی دادن  
 تتوماردن: تجسم بخشیدن به  
 تتومارش: تجلی، هویدایی  
 تتومانه: شخصا  
 تتومسا: شخصیت، آدم مهم  
 تتومگان: نفرات، کارکنان  
 تتومند: تهم، تناور، کلان تن، قوی جثه  
 تتومندی: تناوری، جسمانیت، جسمی  
 تتومی: شخصی  
 تتومیدن: شخصی کردن  
 تتومیگی: شخصیت  
 تتها: تک، طاق  
 تتی: تنانی، جسمانی  
 تتی: جسمی، چهریگ  
 تتیان: جسمانیات  
 تتیدن: بافتن، تاربافتن  
 تتیدن: تاربافتن تارتتک (عنکبوت)  
 تتیده: بافته شده

توفان: باد و بوران، تندباد  
تهی: تهیک، خلاء، خالی، پوچ  
تهی: خالی، کاواک  
تهی: سفر، صفر، پوچ  
تهیدست: تنگدست، مستمند، فقیر  
تهیدستی: مستمندی، تنگدستی، فقر  
تهی یاد: خالی ذهن  
تهیگاه: پهلوی، میان دنده و لگن  
تیر: هرباسپ تیر، سیاره ی عطارد  
تیرآهن: ریل کوس ها ( ریل قطار)  
تیراژه: رنگین کمان، قوس و قزح  
تیرگی: غبار، تاری، تاریکی  
تیرگی ها: تاریکی ها، ظلمات  
تیره: تار، گرفته، دژم، مکدر  
تیره شناسی: نژاد شناسی، اتنولوژی  
تیز: تندمزه، پرادویه  
تیز: مراقب، هشیار / سریع، فوری  
تیزپوی: تیزپای، پرشتاب، سریع  
تیزنگر: تیزبین، هشیار، کنجکاو  
تیزنگری: حدت نظر، هشیاری  
تیزنگرانہ: نزومان، دقیق، موشکافانہ  
تیزویر: تیزدریافت، هوشمند، تیز فهم  
تیزویر: زودگیر، سریع الانتقال  
تیل: خال، نقطه، خجک  
تیل چین: نقطه چین  
تیلسان: تالسان، جامه بلند زرتشتیان  
تیمار: مواظبت، پرستاری / غمخواری  
تیمارستان: دارالمجانین  
تیناب: بوشاسب، رویا، خواب  
تیو: تاب و توان، توانایی، طاقت

.....



# ج

جانور: حیوان  
 جانوری: حیوانی، بهیمی  
 جانوری: حیوانیت، خوی جانور داشتن  
 جاودان: جاویدان، همیشگی، ابدی  
 جاودان: جاوید، فناپذیر، اَبَدَالدَهر  
 جاودانه: پایا، مخلد، پاینده، دائمی  
 جاور: هال ( هال پارسی است)، حال  
 جاور: هال، چه جاور داری؟ هالت چطوره  
 جاور: چه جاور داری؟ چگونه ای  
 جاویدان: اَبَدی، پایدار، جاودانه  
 جایگاه: پایگاه، پایه، مقام، موقعیت  
 جایگاه: زیستگاه، مکان، کاشانه، مأوا  
 جایگاه والا: مقام رفیع  
 جای گرفتن: ماندگار شدن، ساکن شدن  
 جایگزین: جانشین، بدل، بدیل  
 جایگزینی: ابدال، جانشینی  
 جایگیر: جای گیرنده، استوار، ماندنی  
 جایگیری: سکونت، جایگزینی  
 جاینام: توپونیمی، بررسی جای نام ها  
 جاینام: ضمیر / شناسه  
 جاینام شناسی: دانش بررسی جای نام ها  
 جاینامه: نیگی در بردارنده پهرست جای ها  
 جدا: بجز، مگر، بیرون از، مستثنی  
 جدا: به تنهایی/ جداگانه، منفک، متمایز  
 جدا از.....: به استثناء، بجز، مگر

جابجا: فورا، در حال، ناگهان  
 جا به جایی: نقل مکان  
 جا به جایی: بسته به نهاده چم گوناگون دارد  
 جادو: طلسم، چشم بندی، شعبده  
 جادوگر: ساحر، شعبده باز، افسونگر  
 جاشدان: تنگویی نان، صندوقچه  
 جام: پیاله، ساغر / جایزه برخی مسابقات  
 جام: رویه برش نخورده شیشه یا آئینه  
 جام باده: جام شراب  
 جامه: لباس، تن پوش، پوشش  
 جامه دان: چمدان، صندوقچه لباس  
 جان: روان، روح، نفس  
 جان باختن: جان فدا کردن، مردن  
 جانبخش: پروردگار، جان دهنده  
 جانبخش: جان پرور، روحبخش  
 جانبخش: جان افزا، زنده کننده  
 جانپرور: دلنشین، روحپرور  
 جانسپار: جان دهنده، فدایی، جان سپارنده  
 جانسپاری: جانبازی، فداکاری، جان دهی  
 جان سخنگوی: نفس ناطقه  
 جانشین: جایگزین، بدل، بذیل  
 جانشینی: جایگزینی، ابدال  
 جان کندن: جان دادن، نزع  
 جان گویا: نفس ناطقه  
 جانمایه: گوهره، جوهره، درونمایه

جدابخش: دپارتمان، بخشی از یک سازمان  
 جداداشتن: دورداشتن، منفرد ساختن  
 جداساختن: مجزا ساختن، فرق گذاشتن  
 جدا سازی: افراز، تمایز، تفکیک  
 جداسازی: از هم بگشادن، انتزاع  
 جداسازی: تجزیه، تمایز، فصل، تفکیک  
 جدا سان: متمایز، مشخص، جدا  
 جداسانی: فرق، دگرسانی، ناهمسانی  
 جداسر: ناوابسته، مستقل  
 جداشدن: هلیدن، طلاق گرفتن، رها کردن  
 جدا شده: گسسته، گسیخته، دورمانده  
 جدا شده از: مگر، بجز، مستثنی، سوا  
 جدا کردن: تفصیل، تجزیه کردن  
 جدا کردن: سوا کردن، دور کردن  
 جدایش: تجزیه، جداسازی  
 جدایش و آمیزه: تجزیه و ترکیب  
 جدایه: برگرفته، مشتق  
 جدایی: هجران، دوری، فراق  
 جدایی: پراکندگی، افتراق  
 جرگه: گروه، دسته، عده، انبوه مردم  
 جریدن: دریدن، تکه پاره کردن  
 جستار: گفتار، نوشتار، مقاله  
 جستار: مبحث، بحث/ پژوهش، جستجو  
 جستجو: تجسس، یوش، تفحص، پژوهش  
 جستن: (ج) رهایی یافتن، آزاد شدن  
 جستن: خلاص شدن، رها شدن، گریختن  
 جستن: جهیدن، پریدن، جست زدن  
 جستن: (ج) پژوهیدن، جستجو کردن  
 جستن: یافتن، پیدا کردن  
 جستنه: رها شده، گریخته، خلاص شده  
 جستنه: (ج) نهاده، نکته، مطلب  
 جستنه: (ج) پیداشده/ جستجو شده  
 جشن: مهمانی، ضیافت، سور و شادی  
 جشن برگ: کارت بیوگانی (اروسی)  
 جشنواره: فستیوال، جشن های فرهنگی  
 جگر: کبد  
 جگرگاه زمین: اعماق زمین  
 جناغ: استخوان پهن در سینه آدمی

(در این رویه، رایانه با دو ستون راه  
 نداد!) شدنی است که بهم ریختگی داشته  
 باشد!

جهان پیکرینه: دنیای مادی  
جهان خوار: استعمارگر  
جهاندار: آفریدگار، یزدان، صانع  
جهان کهن: عالم اصغر  
جهانگرد: سیاح، گردشگر  
جهانگردی: سیاحت، گردشگری  
جهان مهین: عالم اکبر  
جهانی: دنیوی، مربوط به جهان  
جهانی: بین المللی  
جهانی: فراابومی، فرامرزی  
جهش: پرش، جهیدن  
جهیدن: پریدن، برجستن، قفز

.....

جناغ: استخوان به ریخت هفت در مرغ  
جنبان: جنبنده، متزلزل، متحرک  
جنبان: درکار جنبیدن  
جنبش: تکان، حرکت/ نهضت، شورش  
جنبش: جنب و جوش، لرزش  
جنبش به خواست: حرکت ارادی  
جنبش ها: حرکات، اعمال  
جنبنده: جاندار / متحرک  
جنگ ابزار: اسلحه، جنگ افزار  
جنگاور: جنگجو، مبارز، رزمنده  
جوانمرد: بخشنده، کریم، بزرگوار  
جوانمردان: آرزادگان، بنوالاحرا  
جوتش: تنظیم، ساماندهی  
جوتش: این دستگاه به جوتش نیاز دارد  
جوتیدن: تنظیم کردن (سندلی ماشین)  
جوتیدن: وفق دادن، سازمان دادن  
جور: درخور، شایسته، مناسب  
جور: متناسب  $\neq$  ناجور، نامتناسب  
جور: گونه، نوع  
جورا جور: چند گونه، مختلف، متنوع  
جوشش: کنش جوشیدن، غلیان  
جوشش درون: غلیان احساسات  
جولخ: گونه ای پارچه پشمی  
جوی: جویبار، نهرکم پهنا  
جویای جاورشدن: جویای حال شدن  
جویای حال: احوالپرسی، عیادت  
جوینده: پژوهنده، کاونده، باحث  
جوینده: متجسس، طالب، متفحص  
جوینده: جستجو کننده، کاوش کننده  
جوینده چرایی: جوینده علت  
جوینده چرایی: انگیزه جوی  
جهاب: تنابه، لطف  
جهابی: لطفای  
جهان: دنیا، عالم، گیتی، کیهان  
جهان آفرین: خداوندگار، دادار  
جهان باختر: دنیای غرب  
جهان برین: جبروت، دنیای مینوی  
جهان برین: عالم اعلی، عالم باقی



چاکر: پیشکار، خدمتکار، نوکر  
 چاکر: مستخدم، خدمتگزار  
 چالش: بحث، گفتگو، مذاکره  
 چالش: رفتار با نازو تکبر و غرور  
 چالش: چالشگری، هموردی، مجادله  
 چالش: گفتمان، مناظره، مباحثه، بحث  
 چالش: مسئله، دشواری  
 چامه: سرواد، شعر، چکامه، سروده  
 چامه سرا: سراینده، شاعر  
 چامه سرای: قصیده سرای / خواننده شعر  
 چامه سرایی: سخنسرایی، شاعری  
 چامه گو: سخن سرا، غزل سرا  
 چامه گوی: سرواد سرا، شاعر  
 چامیدن: شاشیدن، ادرار کردن، گمیزیدن  
 چامیدن: خرامیدن، رفتار به نازو خرام  
 چاوچاو: بانگ گنجشک از ترس  
 چاهکن: مقنی، کموش، کاریز کن  
 چپیره: گردهم آیی  
 چپیره: گردآمدن، جمع شدن، اجتماع مردم  
 چپیره: جمع شدن مردم، گرد آمدن سپاه  
 چترنگ: شترنگ، شطرنج  
 چخت: آسمانه، سقف، بام، بان، ورسبیج  
 چخش: دژپیه درزیرگلو، گواتر  
 چخیدن: ستیزه کردن، مجادله کردن  
 چخیدن: کوشیدن، سعی کردن

چابک: چست، فرز، زرنگ، جلد  
 چابک: گوبراک، قبراق  
 چاپ: چاپخش، طبع  
 چاپاک: مطبوع، آنچه چاپ شود  
 چاپخانه: مکان چاپ کردن، مطبعه  
 چاپخش: نشر، چاپ و نشر نییگ  
 چاپلوس: چرب زبان، خوشامدگو، متملق  
 چاپلوسی: تملق، چکمه لیبی  
 چاچه: چاهک، چاه خرد  
 چار: چاکار، وسیله، اسباب، ابزار  
 چارانه: چارگانه، رباعی  
 چارپا: بهیمه، دام، ستور  
 چارپایان: بهائم، دواب  
 چارسو: چهارسو، چهار پهلو، مربع  
 چاروادار: خربنده، خرکچی  
 چاره: گزیر، تدبیر  
 چاره: علاج، درمان، مدارا، معالجه  
 چاره اندیشی: در فکر چاره و علاج بودن  
 چاره جویی: راه علاج، صلاح اندیشی  
 چاره گری: چاره جویی، تدبیر  
 چاری: چارینه، مربع  
 چاش: بنو یا غله ی پاک شده از کاه  
 چاشت: صبحانه/ بخش نخست روز  
 چاشتگاه: هنگام چاشت، زمان چاشت  
 چاشتگاهان: هنگام چاشت، چاشتگاه  
 چاشش: پند، اندرز، موعظه



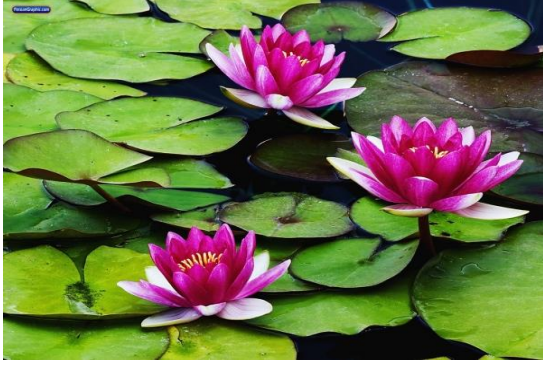
چکه چکه: قطره قطره  
 چکیدگی: اختصار، کوتاهی، تجرید  
 چکیده: اجمال، کوتاهی، فشردگی  
 چکیده: خلاصه، فشرده  
 چکیده: کوتاه سخنی، تلخیص، ژاوش  
 چگال: سنگین، فشرده، غلیظ  
 چگال: انبوه، درهم فشرده، مترکم  
 چگل: گل و لای (در رود)  
 چگونگی: چونی، کیفیت، ماهیت  
 چگونگی: وضعیت، وضع و حالت  
 چگونگی ها: شرایط، حالات  
 چگونه: چه سان، چه جور، چطور  
 چل: (چ) بند از خاک و خاشاک بر رود  
 چل: (چ) دیوانه، نادان، کم عقل  
 چلانیدن: چلانیدن، فشردن برای آبگرفتن  
 چلیاسه: کرپاس، کرپاسو، مارمولک  
 چلچله: آبایل، پرستو، پرستوک  
 چلش: ترشک، گیاهی ترش  
 چلمن: هیل، پخمه، سست، کانا  
 چلییا: صلیب  
 چلیدن: گامیدن، پیمودن، نوردیدن  
 چلیدن: روان شدن / رمیدن  
 چم: رفتار با ناز و خرام (از چمیدن)  
 چم: آرش، ماناک، دریافته، معنا  
 چم: معنی، مفهوم  
 چماچم: پیشانی، جبین، ناصیه  
 چمان: خرامان، خرامنده  
 چمانه: چمان، نیم کدوی تهی برای باده  
 چمانی: باده پیما، ساقی، سرده  
 چم آوری: احتجاج، استدلال  
 چم آوری: استدلالی  
 چم آوری ها: استدالات  
 چمدار: آرش دار، معنی دار  
 چم شناختی: معنایی، معنی شناختی  
 چمیدن: پیمودن، نوردیدن، خرامیدن  
 چمیدن: راه رفتن با ناز و خرام  
 چنانکه: همانگونه که، بدانسان که  
 چنبر: هر چیز دایره مانند

چرای: دلیل، انگیزه، آوند، شوند  
 چرای جوی: جوینده علت  
 چرای ها: شوندها، علل  
 چرخبال: هلیکوپتر  
 چرخشگاه: آسه، محور  
 چرخه: کوده ی فرایندهای در پیوند  
 چرخه: دوره / زنجیره / سیکل  
 چرخه آموزشی: دوره تحصیلی  
 چرندو: کرکرانک، غضروف  
 چسبیده: پیوسته، متصل شده  
 چسپان: تنگ / متصل  
 چشایی: ذائقه، ازسپش های پنجگانه  
 چشپیر: جای پا، نشان پای درندگان  
 چشته: خوردنی برای شکارجانور  
 چشم افسا: جذاب، اندرکشنده، دلنواز  
 چشم انداز: دورنما، منظره  
 چشم براه: بیوسا، چشم انتظار  
 چشم پوشی: اغماض، گذشت  
 چشم پوشیدن: صرفنظر کردن  
 چشم تنگ: کنس، خسیس، زفت  
 چشمبندی: شعبده بازی  
 چشمخانه: حدقه ی چشم  
 چشمداشت: انتظار، توقع / طمع  
 چشمداشت: بیوس، امید، توقع، ترقب  
 چشم داشتن: توقع داشتن، انتظارداشتن  
 چشمگیر: فراوان، قابل ملاحظه  
 چشمگیر: مورد توجه، قابل ملاحظه  
 چشته: چاشت، طعمه برای جانور  
 چفت: زنجیردر، قلاب پشت در  
 چفته: دروغ، بهتان / خمیده، کج شده  
 چفته بستن: وصله چسباندن  
 چفته بندی: تهمت زدن، اتهام  
 چکاد: تارک سر، فرق سر  
 چکاد: چکاده، ستیغ، قلّه کوه  
 چکامه: چامه، غزل، سروده  
 چکامه سرا: سرواد سرا، شاعر  
 چکه: قطره، سرشک  
 چکه چکان: قطره چکان

چنبر: ترقوه، دواستخوان میان جناغ و شانه  
 چنبر: چنبره، حلقه  
 چنبر زدن: دور خود پیچیدن / چنبر مار  
 چنبروار: هاله وار، خمیده، کمانی  
 چنبره: هر چیز پرهون مانند، حلقه  
 چنبرین: چنبرینه، دایره وار، دایره ای  
 چنبره: چوب درشت و ستبر، چماق  
 چندان: آن اندازه، آنقدر، بارها، خیلی  
 چنباره: تکراری، مکرر  
 چند پهلوی: چند بر، چند ضلعی  
 چند سویه: چند رویه، چند بعدی  
 چند و چون: کم و کیف، بگومگو  
 چندی: کمیت / مقداری / یک چند  
 چندی ناپذیر: بیکران، غیر قابل تعیین  
 چندین: این همه، این اندازه، شمار بسیار  
 چنگار: سرطان  
 چنگاری: سرطانی  
 چنگک: ابزار سرکج، قلاب  
 چنگیدن: سخن گفتن، چنگد، چنگید ...  
 چنین سان: بدین صورت / ایدون / چنین  
 چوز: شلفینه، فرج، شرم زنان  
 چوگان: چوب سر پهن بازی چوگان، طبطاب  
 چونان: همچوآن، آن سان، آن چنان  
 چونان استاد: به عنوان استاد  
 چونان استاد: در مقام استاد  
 چونی: چگونگی، کیفیت  
 چونی ها: چگونگی ها، اوصاف  
 چونیمند: (چونی + مند) متکیف  
 چونیمند: آنکه کیفیتی بپذیرد  
 چهار آخشیگان: عناصر اربعه  
 چهارسو: چهار پهلوی، چهار گوشه، مربع  
 چهارسوی بنیادین: جهات اربعه  
 چهار گوشه: مربع  
 چهر: چهره، صورت، رخسار  
 چه سان: چگونه، به چه ترتیب  
 چه چیزی: ماهیت، حقیقت، نهاد، سرشت  
 چهریک: زیستبوم  
 چیرگی: غلبه، دستیابی، استی

چهره پرداز: گریم  
 چیرگی: برتری، یروزی، تسلط  
 چیره: فاتح، فایق، مستولی  
 چیره: پیروز، مسلط، غالب  
 چیره: پیروزمند، پیروزگر  
 چیره دست: ماهر، کاردان، استاد  
 چیره دست: زبردست، کارشناس  
 چیز: شیئی  
 چیزها: اشیاء  
 چیستان: معما، لغز، سخن سر بسته  
 چیستی: گوهر، جوهر، ماهیت  
 چیستی: چگونگی / چونی  
 چیلان: زرفین، زنجیر  
 چیلان: ابزار آهنی، قفل و کلید  
 چینه دان مرغ: ژاغر، کژار، حوصله

.....



# خ

خاموش: ساکت، بی سدا، آبگم، صامت  
 خاموش: قطع جریان برق/ روشن نباشد  
 خامه: قلم/ ابریشم خام/ چربی روی شیر  
 خانپایه: میز، میز خوراک خوری  
 خاندان: دودمان، دوده، خانواده، تبار، آل  
 خانگیان: اهل بیت، زن و فرزند  
 خانه: سرا، کاشانه، منزل، جای زندگی  
 خانه: سرپناه، مسکن، اقامتگاه  
 خانه خدای: صاحبخانه  
 خاور: شرق، اوشستر  
 خاور: مشرق، برآمدگاه خورشید  
 خوبک: استوار، محکم  
 خجسته: فرخنده، بشگون، میمون  
 خجسته و گجسته: سعد و نحس  
 خجک: (خ) خال، لکه سپید توی چشم  
 خجک: نقطه/ تیل  
 خدا: بغ، ایزد، آفریدگار، پروردگار  
 خدابانو: ایزد بانو  
 خداوند: آفریدگار/ مالک/ صاحب  
 خداوندگار: خداوند، ولی نعمت، صاحب  
 خداوندی: الهی/ خدیوی، پادشاهی  
 خدو: (خ) خيو، آب دهان، تف، بزاق  
 خربنده: نگهبان خر، کرایه دهنده خر، خرچی  
 خرچال: (خ) مرغابی گردن دراز، غو  
 خرد: (خ) اصغر، کوچک  
 خرد: (خ) بینش، اندریافت، عقل

خار: تیزی نوک برگ و شاخه گیاه، تیغ  
 خارا: سنگ سخت، گرانیت  
 خارخار: خارش تن  
 خارخار: دلوآپسی، نگرانی، اضطراب  
 خارخار ویری: تشویش ذهنی  
 خاز: چرک تن و جامه، ریم و کثافت  
 خازه: آرد سرشته، خمیر  
 خازه: خمیر گِل، گلابه  
 خاستگاه: بنمایه، منبع، بازبردگاه  
 خاستگاه: سرچشمه، مبداء، ماخذ  
 خاستگاه: برآمدنگاه آفتاب، مطلع  
 خاشکدان: خاشاکدان، صندوق، جعبه  
 خاشکدان: جعبه یا تنبگوی خرده ریز  
 خاک زرخیز: خاک حاصلخیز  
 خاک: تراب / کشور / گور  
 خاکدان: آشخال دان، آشغال دان، زباله دان  
 خاکدان: آشخالدان، مزبله، کلجان  
 خاکسپاری: تدفین، دفن  
 خاکه کند: خاکه قند  
 خاکدیس: بیضی دیسه، بیضی شکل  
 خاکدیس: بیضی، پناغ  
 خاگی: بیضی مانند، تخم مرغی  
 خام اندیش: ساده انگار، سطحی نگر  
 خام اندیش: بی تدبیر، خام اندیشنده  
 خام اندیشی: بی تدبیری، ناپختگی  
 خامکاری: بی تجربگی، ناپختگی

خرمی: سرسبزی، تازگی، شادابی  
 خرمی: شادابی، تری و تازگی، طراوت  
 خرنای: کرنای، شیپور  
 خروش: بانگ، فریاد، غریو، نفیر  
 خروشان: خروشنده، توفنده، پرسدا  
 خروشان: درکار خروشیدن  
 خریداری: ابتیاع، خرید/ کنش خریدار  
 خزان: سومین واره سال، پاییز، خریف  
 خزانی: پاییزی، خریفی  
 خستر: (خ) خرفستر، حشره  
 خستران: (خ.ت) خرفستران، حشرات  
 خستن: آزرده شدن  
 خستن: مجروح و زخمی کردن/ یا شدن  
 خستو: اعتراف کننده، پذیرنده کار و خطا  
 خستو: اقرار کننده، معترف (می خستویم)  
 خستوآمدن: اذعان کردن، اعتراف کردن  
 خستوان: معترف شدگان، اقرارکنندگان  
 خستوشدن: اعتراف کردن، معترف شدن  
 خستیدن: آزرده شدن  
 خشک: (خ.س) خارسه پهلو از توپال، خار  
 خشانیدن: به دندان ریش کردن/ خاییدن  
 خشک: خشکی، یابس، بیس / متعصب  
 خشک: بی رطوبت، پژمرده/ نجسب  
 خشک اندیش: جزمی، جزم گرا  
 خشک اندیش: پی ورز، متعصب  
 خشک اندیشی: تاریک اندیشی، جزمیت  
 خشک اندیشی: تعصب، کوتاه اندیشی  
 خشکاد: خشکسار، قاره  
 خشکسالی: تنگسالی، قحطی  
 خشک مغز: احمق، قشری، متعصب  
 خشکنای: خشکنا، نای، حنجره  
 خشم: برآشفتگی، عصبانیت  
 خشمگین: عصبانی، غضبناک  
 خشمناک: خشمین، غضبان، عصبانی  
 خشن: درشت از هر چیز، زمخت، زبر  
 خشن: ناهنجار، ناخوار، ناهموار  
 خشن: تندخو، نامهربان، پرخاشگر  
 خشنود: خرسند، شادمان، راضی

خرد: دریافت، ادراک، دانایی، فراست  
 خرد: دانایی، فرزانیگی، زیرکی  
 خردآشوب: بی خرد، بی عقل، کانا  
 خردباخته: عقل باخته، مجنون  
 خردپذیر: معقول، بخردانه  
 خردتن: (خ) کوچک، صغیر الجثه  
 خرد دانا: عقل نظری  
 خرد درون زاد: چشم جان  
 خرد سخنگوی: عقل ناطق  
 خرد کنشی: عقل عملی  
 خردکارا: عقل فعال  
 خردکوتاه: عقل اندک  
 خردگی: (خ) کوچکی، تصغیر  
 خرد نهان: شعور باطن  
 خردمند: فرزانه، دانا، حکیم، عاقل  
 خردمندانه: بخردانه، با اندیشه، عاقلانه  
 خردمندانه: اندیشمندانه، از روی خردمندی  
 خردمندی: خردگرایی، خردورزی، تعقل  
 خردناب: خرد نخستین، عقل کل  
 خردور: خردمند، آگاه، هشیار، عاقل  
 خردورانه: خردپسندانه، عاقلانه  
 خردورزی: خردوری، خردمندی  
 خردورزی: عقلانیت، فرزانیگی  
 خرده: ایراد/ اندک، کم/ ریزه هرچیز  
 خرده بین: باریک بین، نکته سنج  
 خرده بین: دقیق، نکته سنج، موشکاف  
 خرده بینانه: با دقت، نیک بینانه  
 خرده بینانه: ژرف نگرانه  
 خرده گرفتن: ایراد گرفتن، نکوهیدن  
 خرده گیر: خرده سنج، ایرادگیر، نکوهنده  
 خرده گیری: انتقاد، نکوهش، سرزنش  
 خرس بزرگ: دب اکبر  
 خرس خرد پیکر: دب اصغر  
 خرسندی: خشنودی، شادمانی، رضایت  
 خرفستر: خستر، حشره  
 خرفستران: خستران، حشره ها  
 خرگاه: چادر بزرگ، سراپرده، خیمه  
 خرما: میوه ی نخل، میوه خرما بن

خشنود: دلشاد، شادخوار، خوشهال  
 خشنودی: رضایت، شادمانی، خرسندی  
 خشوک: فغاک، حرامزاده، لقیطه  
 خفت: (خ) همخوابگی، خفت و خیز  
 خفتگی: خواب رفتن اندام، رخوت  
 خفگی: اختناق، خفقان/ گرفتگی گلو  
 خل: خاکستر/ ابله/ کج، خمیده  
 خلاب: باتلاق، لجنزار  
 خلاندن: خلانیدن، فرو کردن، داخل کردن  
 خلانیدن: نشانیدن چیزی نوک تیز در چیزی  
 خنده: درگذرنده، نافذ، مجروح کننده  
 خلواره: (خ) خرده های آتش و خاکستر  
 خلیدن: فرو رفتن/ فرو کردن  
 خم پذیری: انعطاف، قابلیت ارتجاع  
 خموشانه: حق السکوت  
 خموشی: خاموشی، دم فرو بستن، سکوت  
 خمیدگی: انحناء، کجی، دولایی، چفتگی  
 خمیده: معوج، کج، منحنی، دوتا  
 خندان: خنده کنان، متبسم، شادان  
 خنده دار: خنده آور، مضحک  
 خنده کنان: خوش خندیدن، قهقهه زنان  
 خنده نامه: کمدی  
 خنزک: نرماده، خنثی، دو جنسی  
 خنور: (خ) ظرف سفالی، کاسه کوزه  
 خنیا: موسیقی، سرود، آواز  
 خنیا بزم: کنسرت  
 خنیادان: موسیقیدان، خنیاشناس  
 خنیاسرا: سالن کنسرت  
 خنیاگر: آوازه خوان، قوال  
 خنیاگر: موسیقیدان، خواننده  
 خنیای بومی: موسیقی محلی  
 خنیده: دانا درکار خنیاگری، موسیقیدان  
 خنیده: نامدار، مشهور، معروف، نامی  
 خنیده: پسندیده، مطبوع  
 خوابگزار: معبر، تعبیر کننده خواب  
 خوابگزاری: تعبیر خواب  
 خواب ساختگی: خواب مصنوعی، هیپنوتیزم  
 خواب گزاردن: تعبیر کردن خواب

خوابگزاری: تعبیر خواب  
 خوار: سهل، آسان ≠ دشخوار: مشکل  
 خوار: خوار و زار، خفیف، بی ارزش  
 خوار: پست، زبون، فرومایه، حقیر  
 خوار بار: رزق، روزی  
 خوار بار فروش: بنکدار، بقال  
 خوار تاران: مصرف کنندگان، گسارندگان  
 خوار تاری: اشتها، خوردخواهی، پژوهان  
 خوار دارنده: تحقیر آمیز، توهین آمیز  
 خوار دارنده: تحقیر کننده، کوچک کننده  
 خوار داشت: پست کردن، سبک داشت  
 خوار داشت: اهانت، توهین، تحقیر  
 خوار داشتن: استخفاف، خفیف کردن  
 خوار داشتن: بی اهمیت دانستن  
 خوار داشتن: تحقیر کردن  
 خوار شدن: اِحْتِقَار، خوار داشتن یا شدن  
 خوار کردن: خوار شمردن، تذلیل  
 خوارمایه: بی مقدار، ناچیز، حقیر  
 خواری: حقارت، خفت، سبک ساری  
 خوارزمیک: خوارزمی، الگوریتم  
 خواست: یازش، اراده، انگیزه، نیت  
 خواست: آرزو، طلب، خواستن  
 خواست: یازش، اراده، آهنگ، قصد  
 خواستار: خواهان، خواهنده، متمایل  
 خواستار: راغب، متقاضی، مایل  
 خواستاری: خواستار بودن، خواهشگری  
 خواستک: ملک، خواسته، دارایی  
 خواستکامی: هوسناکی، بوالهوسی  
 خواستن: طلب کردن، خواهش کردن  
 خواستن: اراده کردن، قصد داشتن  
 خواستن: یازش داشتن، مشتاق بودن  
 خواستن: طلب کردن، احضار کردن  
 خواستنامه: سپارشنامه، وصیت نامه  
 خواستنامه: وصیت، خواستگویی  
 خواسته: دارایی، مال و ثروت  
 خواسته ها: گرایش ها، تمایلات  
 خوالستان: دوات زکاب، دوات مرکب  
 خوالسته: لایقه و ابریشم دوات

خودکامه: خودرای، مستبد، یکدنده  
 خودکامه: دیکتاتور  
 خودکامی: استبداد، یک دندگی، خودرایی  
 خو گرفتن: عادت کردن، انس گرفتن  
 خو گرفته: آشنا، مالوف  
 خودگویی: ادعا، خود بینی، خود ستایی  
 خودمدار: خود بین، مغرور  
 خودمداری: خودتتها انگاری، خودباوری  
 خودنما: خودستا، متظاهر  
 خود نمایی: تکبر، تظاهر، غرور  
 خور: هور، افتاب، خورشید، شمس  
 خور: کفاف، روزی اندک، خوراک اندک  
 خوراک: خوردنی، طعام، غذا  
 خوراکي: ماکول، خوردنی، قابل خوردن  
 خوراندن: خوراندن، تغذیه  
 خورد: خوراک، طعام  
 خوردن: تغذی، تناول  
 خورشید: شمس، تابنده شید، هور  
 خورشید گرفتگی: کسوف  
 خورشیدی: شمسی  
 خورنگار: آینه ی آفتابی، ابزار پیام رسانی  
 خورنگاه: ایوان، پیشگاه خانه  
 خوش اختری: خوش اقبالی، نیکبختی  
 خوش اندام: خوش ریخت، خوش قد و قامت  
 خوشانیدن: خشکانیدن، خشک کردن  
 خوشایند: جمیل، جذاب، مقبول  
 خوشایند: دلپذیر، دلنشین، دلپسند، مطبوع  
 خوشایند: دلپذیر، مطلوب، مورد رضایت  
 خوشبو: عطر آگین، شمیم، معطر  
 خوشبو: مشکبوی، مشک آگین  
 خوشبوی فروش: عطار / داروگر  
 خوشبویه: افشره از گیاه خوشبو، عطر  
 خوشخوانی: دکلمه کردن  
 خوش رفتار: خوشخوی، خوش سلوک  
 خوش زی: خوش گذران، تن آسان  
 خوش سخن: شیرین سخن، خوش صحبت  
 خوش منش: شوخ، سرزنده، خوش طبع  
 خوشخوی: نیکخوی، مهربان، خوش خلق

خوان: سفره / تبوک چوبی / سماط  
 خوانپایه: خوان پایه دار، میز خوراک خوری  
 خواندن: مطالعه کردن، قرائت کردن  
 خواندن: احضار کردن / دعوت کردن  
 خوانده: مدعی علیه  
 خوانش: قرائت، مطالعه  
 خواه ناخواه: ناگزیر، ناچار، حکما  
 خواهان: طالب، آرزومند، مشتاق  
 خواهان: مدعی، متقاضی، خواستار  
 خواهش: استدعا، درخواست، تقاضا  
 خواهش: تمنا، خواستن، آرزو، امید  
 خواهش: تضرع، التماس، استدعا  
 خواهشگری: شفاعت، میانجیگری  
 خواهشمند: متمنی، آرزومند  
 خواهشمندیم: مستدعی است  
 خو بروی: خوشگل، زیبا، جمیل  
 خود: جاینام هباز؛ خودمن، خودشما، خود ایشان  
 خود: نفس، ذات، وجود، خویشتن  
 خودباختگی: بی هویتی، خودناباوری  
 خود باوری: اعتماد به نفس  
 خود بین: خودپسند، بزرگ منش، متکبر  
 خود بینی: تکبر، خویشتن بینی، انانیت  
 خودپرستی: خود محوری، خودبینی  
 خود دادن: عادت دادن، معتاد کردن  
 خودداری: سرباز زنی، استتکاف  
 خودپسندانه: خودخواهانه، مغرورانه  
 خودپسندانه: سالار منشانه، متکبرانه  
 خود پسندی: برمنشی، خودستایی، تکبر  
 خود پسندی: تبختر، افاده، والامنشی  
 خود رو: اتومبیل، ماشین  
 خود رو همگانی: اتوبوس  
 خودستایی: خود پسندی، خود بینی، غرور  
 خودستایی: رجز خوانی، خود ستودن  
 خودستودن: لاف زدن، تفاخر بیهوده  
 خودش: شخصا، به تنهایی  
 خودشکن: ریاضت کش  
 خودشکنی: ریاضت  
 خودکامگی: استبداد، دیکتاتوری، یکدندگی

خیره سر: لجوج، ستیهنده، کین توز  
خیره شدن: متعجب شدن، بشگفت در آمدن  
خیزاب: خیزابه، کوهه ی آب، آبکوهه  
خیزاب: موج، آبخیز  
خیزش: آشوب، انقلاب، قیام، نهضت  
خیزش: جدا شدن هواگرد یا فضا پیما از زمین  
خیس کردن: آغشتن، مرطوب کردن  
خیم: خلق، عادت، خصالت، سرشت  
خیم آیینی: سرشت بنیادین  
خیم شناسی: شخصیت شناسی  
خیمی: سرشتی، نهادی، غریزی

.....

خوشرفتار: خوش معاشرت، مبادی آداب  
خوشرفتار: خوش سلوک، گرم، رئوف  
خوشگذران: عیاش، کامجو، تن آسا  
خوشگذرانی: عیاشی، تن پروری  
خوش گمان: حسن الظن، با نیت نیکو  
خوش گمانی: حسن ظن، خوب گمانی  
خوش گمانی: خوب گمانی  
خوش گمانی: حالت و صفت خوش گمان  
خوشگوار: لذیذ، زود هضم، گواران  
خوشمزه: لذیذ، خوش طعم  
خوشنامی: نیکنامی، حسن شهرت  
خوشنویسی: خطاطی  
خوشه ی پروین : عقد ثریا  
خوشی و خرمی: عیش و عشرت  
خوگر: (گ) معتاد، الفت گرفته  
خوگرفتگی: الفت، انس/اعتیاد، عادت  
خوگرفتن: الفت گرفتن، انس گرفتن  
خوگرفته: آمخته، آموخته شده، مانوس  
خوگیر: خوگر، انس گرفته، عادت کرده  
خوگیری: اعتیاد، الفت، موانست، آمختگی  
خونابه: پلاسمای بخش آبگونه ی خون  
خون پناد زا: خون اکسیژن دار (پناد = هوا)  
خونی: تنی، از یک پدر و مادر  
خوی: خیم، اخلاق، منش، هنجار  
خوی: عادت/ عرق تن  
خوی و خیم: منش، خلق و خوی  
خویشان: وابستگان، اقوام، فامیل، بستگان  
خویشاوند: فامیل، منسوب، وابسته  
خویشتندار: باآزرم، خوددار، ملاحظه کار  
خویشتندار: پرشکيب، پر حوصله، بردبار  
خویشتنداری: عفاف، خودداری، اباداشتن  
خویشتنداری، اجتناب، احتراز/ مضایقه  
خویشتنداری: پرهیزکاری، عفاف  
خویشکار: وظیفه شناس، خودکار  
خویشکاری: وظیفه شناسی  
خویشکاری: پارسایی، تدین  
خویشیک: شخصی  
خویشیک: خصوصی، خودی، فردی



# د

دادمند: دادگر، داددهنده، منصف  
دادمندان: با دادمندی، منصفانه  
دادمندی: دادگری، داد، انصاف  
دادنامه: ورقه حکمی، حکم دادگاه  
دادو ستد: بازرگانی، کسب و کار  
دادو ستد: دادن و ستدن، معامله  
داده های دانشیگ: اطلاعات علمی  
دادیار: معاون دادستان/ وکیل عمومی  
دارا: دارنده، ثروتمند، چیزدار، مالدار  
دارابی: میوه ای از گونه ی ترشاب ها  
داراک: مال، دارایی، ثروت  
دارایی: سرمایه، مایه، ثروت، مال  
دارایی: سازمان دریافت مالیات  
دارنده: دارا بودن، واجد  
دارنده: مالک، مالدار، صاحب چیزی  
داروغه: شهربان، شحنه  
دارونامه: نسخه  
داره: خویشکاری، وظیفه، راتبه، کاریا  
داستان: سرگذشت، حکایت، قصه، مثل  
داستان پندارینه: افسانه، استوره  
داستان گو: داستانسرا، قصه گو، روایتگر  
داستانگوی: افسانه گو، نقال  
داش: کوره، پزاوه، چار  
داشت: ملک، دارایی/ توجه، نگهداری  
داشتاری: مالکیت، مالک بودن

دات: داد، قانون، قاعده، فرسار  
داتار: ساختن، آفریدن/ بخشودن  
داد: قانون/ عدالت، انصاف، عدل  
داد: بخشش، عطا/ بانگ، فغان  
دادباخته: محکوم/ دادبرده  
دادبان: دادگزار، وکیل مدافع  
داد ده: عادل، با انصاف، داددهنده  
دادجوی: متظلم، دادخواه، ستمدیده  
دادخواست: عرض حال  
دادخواه: مدعی، خواهان داد  
دادخواهی: تظلم، دعوی، شکوه  
دادشناختی: هوده شناختی، حقوقی  
دادفرمان: حکم قضایی  
دادگاه: محکمه، جای دادرسی  
دادگر: از فروزه های خداوند  
دادگر: دادگستر، دادور، عادل، دادرس  
دادگزار: دادگر، هوده گزار، داددهنده  
دادگزار: وکیل دادگستری  
دادگزار: وکیل دعوی، وکیل مدافع  
دادگزار: منصف، عادل، عدالت ورزنده  
دادگزاری: وکالت  
دادگسترانه: عادلانه  
دادگستری: عدلیه  
دادگونامه: وکالت نامه  
دادمزد: حق الوکاله



دانشنامه: گواهینامه پایانی دانشگاه  
 دانش نیاموخته: اُمی، بیسواد  
 دانش و گروه: تصور و تصدیق  
 دانش واژه: واژه تخصصی علمی  
 دانش واژه: واژه نامه تخصصی  
 دانشوران: علمی، عالمانه، دانشیک  
 دانش های ادبی: نوشتارهای ادب‌ساری  
 دانش های بهنجار: علوم پایه، علوم طبیعی  
 دانش های پیوندها: علوم ارتباطات  
 دانش های مردمیک: علوم انسانی  
 دانشیک: دانشوران، علمی  
 دانگ: یک ششم از چیزی  
 دانه: تخم گیاه، بذر، میوه ی غلات  
 دانه: هر یک از بنوها، غلات  
 دانه: یک عدد از چیزی، یک دانه نخود!  
 داو: نوبت، پستا، بار، دفعه  
 داخواه: خواستار، داوطلب  
 داور: کادیک، قاضی  
 داوری: حکم، وچر / دادرسی  
 داوری: داتستانی، قضاوت/ قضا  
 داوش: از داویدن - ادعا کردن، دعوی کردن  
 داومند: مدعی، خواهان  
 داومندان: مدعیان، ادعا کنندگان  
 داویدن: ادعا کردن / داو خواستن  
 دایگی: پرستاری، حضانت  
 دایی: خالو  
 دبستان: آموزشگاه، جای آموختن، مکتب  
 دبنگ: ابله، نادان، دَنگ، بیخرد، ساده  
 دبیر: مدرس در دبیرستان  
 دبیر: نویسنده، پناغ (پ)، منشی  
 دبیره: خط نوشتنی، سمیره (خط کشیدنی)  
 دبیره ی خنیا: نت موسیقی  
 دپگین: اسنادی، دپگی  
 دپه: (د) سند، مدرک  
 دپیدن: سند دار کردن  
 دج: (د) بی جان  
 دج: (د) فسرده، بر بست، جامد، بسته  
 دچار شدن: مبتلا شدن، گرفتار شدن

داشتاریک: داشتاری، مالکیت  
 داشتندی: ملک، در تصرف  
 داشن: پاداش، بخشش، انعام، عطا  
 داغ گذاشتن: نشان گذاشتن، توسیم  
 دام: ستور، حیوان اهلی  
 دامیار: دامدار / صیاد، شکارچی  
 دانا: آگاه، هشیار، هوشمند، خردمند، مطلع  
 دانا: حکیم، نیکو دان، دانای راست دان  
 دانایی: آگاهی، وقوف  
 دانایی: خرد، حکمت، دانش  
 دانزه: دانچه، عدس، مرجمک  
 دانزه پلو: عدس پلو  
 دانستگی: علم، دانش، معرفت، دانایی  
 دانستگی: چگونگی دانسته، کیفیت دانسته  
 دانستنی: شناخت پذیر، درخور دانستن  
 دانسته: آنچه دانستنی است  
 دانسته: معلوم، آشکار / از قصد  
 دانسته ها: آگاهی ها، آموخته ها، معلومات  
 دانش: کنش دانستگی، دانندگی، دانایی  
 دانش: علم، معرفت، ادب، درایت  
 دانش: دانایی، شناخت، شناسایی  
 دانش آرایه ها: علم بدیع  
 دانش آموختگی: فارغ التحصیلی  
 دانش آموخته: فارغ التحصیل  
 دانش آموزی: دانش اندوزی، تحصیل علم  
 دانش اندوزی: کسب علم  
 دانش برین: علم الهی، علم اعلی  
 دانش برین: مابعدالطبیعه  
 دانش برین: متافیزیک  
 دانشجو: طالب علم، جوینده علم  
 دانش چهریک: علم طبیعی  
 دانش رفتار: دانش فرخوی، علم اخلاق  
 دانش سخنوری: علم بیان، فن بیان  
 دانش شمارش: علم اعداد  
 دانش شمارگری: علم حساب  
 دانشگر: دانشمند، دانشور، بسیار دان  
 دانشمند: ادیب، دانشمند، دانشور، عالم  
 دانشنامه: دایره المعارف

ددمنش: بدکنش، جانی، درنده خوی  
ددمنش: وحشی  
ددمنشی: وحشیگری  
در آستانه: در معرض  
در آمد: دخل، عایدات  
در آمدن: وارد شدن، درون شدن  
در آمیختن: آغشتن، ممزوج شدن  
دراز آهنگ: دراز دامان، طول و تفصیل  
دراز: بلند، طولانی، طویل، کشیده  
دراز: طول، کشیدگی، درازی  
دراز دامان: طولانی  
دراز گوشه: مستطیل  
درازنا: امتداد، زمان چیزی...  
درازنا: درازی، طول  
دراز: طول، درازا  
در اندیشه آمدن: بیاد آوردن، تداعی  
در اندیشیدن: اندیشیدن، تدبر  
در ای: (د) زنگ و جرس  
در ای: گاهیده در آینده، گوینده  
در ای: از درآییدن، گفتگو  
در ای: فرمان بر گفتن، بگو  
در ایستادن: پای فشردن، مصر بودن  
در ایش: هنایش، اثر، تاثیر / ورود  
در ایگاه: درایه، ورودی، مدخل  
در ایه: هر یک از اجزای سازنده یک ماتریس  
در باره: در بازگشت به، راجع به  
در باره ی: راجع به، مربوط به ..  
در بایست: لازم، نیازین، بایا  
در بایستن: لازم بودن، نیاز داشتن  
در برابر: در عوض، در مقابل  
در بردارنده: مشتمل بر، احاطه کننده  
در برداشتن: شامل بودن  
در بستن: بند کردن، مقید کردن  
در بستن: تعطیل کردن  
در برگرفتن: حصر، محاصره کردن  
در برگرفتن: احاطه کردن  
در برگرفتن: در آغوش گرفتن، بغل کردن  
در برگیرنده: شامل، مشتمل، محتوی

در بند: اسیر، برده، در دام، گرفتار  
در بندان: (د. ب) محاصره، حصار  
در بنیاد: اصالتاً، در اصل  
در بنیاد: به راستی، فی الواقع، همانا  
در پناه: امن، بی بیم، ایمن  
در پی: در صدد، در تلاش  
در پی: متعاقب، به دنبال، در پس  
در پی: واپس، پشت سر، عقب  
در پینش: تعمیر، مرمت  
در پینیدن: تعمیر کردن، مرمت کردن  
در پیوند: در ارتباط  
در توان: بالقوه  
در خش: برق، آذرخش  
در خشان: درخشنده، براق، صیقلی  
در خشندگی: تلالو، جلا، درخشش  
در خشنده: درخشان، نیر، منور  
در خشنده: رخشنده، رخشان، نورانی  
در خور: شایسته، سزاوار، قابل  
در خور دریافت: قابل درک  
در دانگیز: تائراور، اندوهبار  
در درازای: به مدت، برای زمانی برابر  
در درازنا: طی این ... در درازنای  
در دسترس: در اختیار، در معرض  
در دسر: مشکل، دشواری  
در دم: (د. د) همان دم، درجا، بلافاصله  
در دم: به گاه، به موقع، به زمان، فوری  
در دم: بیدرنگ، همان دم، به يك دم، آنأ  
در دم: در آن واحد، فی الفور، فوراً  
در رنج: در سختی، آزار شده، معذب  
در زن: سوزن  
درزی: خیاط، دوزنده  
در زیگری: دوزندگی، دخت و دوز، خیاطی  
در ساختن: سازگاری، همدست شدن  
در ست: صحیح / بی عیب / سالم  
در ستاییدن: وصف کردن، شرح دادن  
در ست رفتاری: درستکاری، صدق معاملات  
در ستکار: امین، استوان، درست کردار  
در سنجش: به نسبت، در مقایسه

دروآخیدن: ثابت کردن  
 درود: انوشه، سلام / نیایش  
 درودگر: نجار  
 درودن: درو کردن  
 دروژنام: اسم مستعار، دُرُوژنام  
 دروغ: کذب، خلاف حقیقت، راستی  
 دروغگو: دروغزن، کذاب  
 دروغین: کاذب، ساختگی، مجعول  
 دروکردن: درودن، حوقله  
 درون: داخل، تو  
 درون: نهان، میان، شکم، بطن  
 درون آختگی: سوپژکتیو  
 درون آخته: سوژه  
 درونداشت: آمادگی، استعداد  
 درون سرشتی: درون ذاتی  
 درونگرای: درون پژوه، نهانگرای  
 درونمایه: چکیده، زمینه، مضمون  
 درونمایه: سوژه، مطلب، درونه  
 درونی: باطنی، نهانی  
 درویش: پژوهی، تهیدست، بی چیز  
 درویشانه: فقیرانه، مانند درویشان  
 درویشی: تصوف، گوشه نشینی  
 درویشی: فقر، تهیدستی  
 درها: ابواب، بخش ها  
 درهای خوشی: ابواب طَرَب  
 درهم آمیزی: التقاط  
 درهم و برهم: هر دمبیل، بی نظم  
 درهمی: اختلاط، بهم ریختگی  
 درهمی: پیچیدگی، بغرنجی  
 درهمین هنگام: در همین حین  
 دریا: بحر  
 دریابار: اقیانوس  
 دریابار آرام: اقیانوس آرام  
 دریابار بزرگ: اقیانوس کبیر  
 دریابش: ادراک، درک، فهم  
 دریابیدن: دریافتن، فهمیدن، درک کردن  
 در یاد اندوختن: به خاطر سپردن  
 دریازیدن: اراده و قصد کردن، یازیدن

درشت: زمخت، زبر، خشن، ناهموار  
 درشتخوی: خشن، تندخو، زشتخوی  
 درشتخویی: بدخلقی، دژخویی  
 درشتی: خشونت، تندخویی  
 در شمرد: ابوابجمعی، در مجموع  
 در فرمان: تحت امر، به فرمان  
 درفش: پرچم، بیرق، عَلَم  
 درکشیدگی: فشردگی، انقباض، گرفتگی  
 در کشیدن: جذب، اندرکشیدن  
 در کشیدن: نوشیدن / پیش کشیدن  
 درگدراز: گذرا، عبوری  
 درگذشت: وفات، فوت، مرگ  
 درگذشتن: مردن، وفات یافتن  
 درگذشتن: عبور کردن / بخشیدن  
 درگرو: وامدار، مرهون  
 درگس: (گ) درونیافت، شم  
 درمان: الیتام، چاره، مداوا، معالجه  
 درمان بخش: شفا دهنده  
 درمان پذیر: الیتام پذیر، علاج پذیر  
 درمان کردن: مداوا کردن  
 درمان ناپذیر: لاعلاج  
 درماندگی: استیصال  
 درماندگی: بی بهره از یاری، خذلان  
 درماندگی: خواری، زبونی، عجز  
 درمانگاه: دارالشفاء، هروانگه، هروانه  
 درمانگاه: کلینیک  
 در نبود: در غیاب  
 درنده: دد، جانور وحشی، سبع  
 درنگ: ایست، دیرکرد، آهستگی، مکث  
 درنگ: کندی، مهلت  
 درنگ: نائی، سستی، وقفه  
 درنگ کردن: تأمل کردن، کندی کردن  
 درنگ نما: ویرگول (کاما)  
 درنگیدن: ماندن، باز ایستادن، ثابت ماندن  
 درنما: به ظاهر  
 درنیافتنی: درنیافتنی، درک نکردنی  
 دروا: آویزان، معلق  
 درواخ: به شدن از بیماری، نقاقت

دست ابزار: وسیله، افزارکار  
 دستادست: نقد  $\neq$  پسادست  
 دستاورد: دستامد، بهره، نتیجه، پی آمد  
 دستاورد: حاصل، فرآورد، فرآورده  
 دستاورد دانش: نتایج علمی  
 دستاورد کوشش: نتیجه ی زحمات  
 دست بکاری زدن: آغازیدن به کاریدست  
 بکاری زدن: شروع کردن کاری  
 دست دادن: ممکن شدن  
 دست دادنی: ممکن الحصول  
 دست سوده: استفاده شده  
 دست ناپسوده: استفاده نشده  
 دست نایاخته: اقدام نکرده  
 دست یازیدن: اقدام کردن، قصد کردن  
 دست یازیدن: دست دراز کردن، متوسل شدن  
 دست یافتن: به آرمان رسیدن، نایل شدن  
 دستاویز: مستمسک، بهانه  
 دستبرد: سرقت، دزدی  
 دسترس ناپذیر: غیر قابل وصول  
 دستره: داسکاله، داس کوچک  
 دستک: تزه، سند/ احضار نامه  
 دستک: وکالتنامه/ دفتر حساب و هزینه  
 دستکار: صنعتکار، صنعتگر  
 دستگاه: سامان/ جهاز/ رژیم، حکومت  
 دستگیر: اسیر، برده، مجرم  
 دستگیر: یاری دهنده، مدد کار  
 دستگیر کردن: توقیف و بازداشت کردن  
 دستگیری: اعانت، یاری، مساعدت  
 دستگیری: یآوری، امداد  
 دستمزد: کارمزد، حق الزحمه  
 دستواره: چوبدستی، عصا  
 دستور: پروانه، اجازت، جواز، فرمان  
 دستور: وزیر/ مشاور  
 دستور: قاعده، قانون، آیین، اجازه  
 دستور: امر، فرمان  
 دستورز: (س. و) دستکار، صنعتگر  
 دستورز: تکنیسین، فن ورز، متخصص  
 دستورز: دست ورز، صنعتگر، فیاور

دریازیدن: آهنگ کردن، برآن شدن  
 دریافت: ادراک، پی بردن  
 دریافت: درک/ سهش  
 دریافت: برداشت، استنباط، فهم، پی بردن  
 دریافت: وصول پول، اخذ وجه  
 دریافتن: استدراک، باز یافتن  
 دریافتن: وصول کردن  
 دریافتن: مفهوم شدن، درک کردن  
 دریافتن: فهمیدن، پی بردن، بجای آوردن  
 دریافتنی: فهمیدنی، قابل درک  
 دریافتی: مفهوم، درک شده  
 دریافتیها: آرش ها، مفاهیم  
 دریافتیها: ساحل دریا  
 دریای باختر: دریای مدیترانه  
 دریغ: افسوس، حسرت، تحسر  
 دریغ: اسفا، ای افسوس  
 در یک دم: در یک آن، غفلتاً  
 دزدی: سرقت، استراق  
 دژ: (د) برج، برج و بارو، قلعه  
 دژ: (د) دش/ بد - دژخیم، دژ آگاه  
 دژ آکام: دژکام، زاهد، پارسا  
 دژ آهنگ: بدآهنگ، بد نیت، بد کردار  
 دژ آهنگی: بد نیتی، بد خواهی  
 دژ پیکر: دش پیکر، ناقواره، بد قواره  
 دژ پیه: غده، گره، پیچیدگی  
 دژخیم: جلاد، میر غضب  
 دژخیم: سیاف، مردمکش، جلاد  
 دژ دیده بانی: پست نگهبانی  
 دژکام: تلخ کام، ناامید، اندوهگین  
 دژکام: پارسا، زاهد، خواجه سرا  
 دژگوار: بدگوار، دیرگوار، ثقیل  
 دژگویی: بدگویی، بد حرفی  
 دژگویی: مغالطه، سفسطه  
 دژم: افسرده، دلتنگ، اندوهگین  
 دژواری: دشواری، صعوبت، عسرت  
 دژوند: فاسق، بلاه، زناکار  
 دست آموز: اهلی، رام، امخته  
 دست آورد: نتیجه، برآیند

دشوار: پیچیده، وخیم  
 دشوار: سخت، غامض، بغرنج  
 دشوار: صعب، دشخوار، مشکل  
 دشوار پسند: مشکل پسند  
 دشوار گذار: گذار ناپذیر، صعب العبور  
 دشواری: در دسر، زحمت، مشکل  
 دشواری: گرفتاری، مسئله  
 دشواری: ناگواری، پیچیدگی، وخامت  
 دشواریاب: صعب الوصول  
 دشواژه: کلمه ممنوعه  
 دغلباز: گربه سان، نیرنگباز  
 دفترینه کردن: ثبت کردن، آگاشتن  
 دقله: دف کوچک، پرهون چنبره دار  
 دفنوک: زین پوش، غاشیه  
 دگر: دیگر، نیز، باز  
 دگردوستی: نودوستی، بشردوستی  
 دگردیسی: تغییر بنیادین در برخی جانوران  
 دگردیسی: ریخت گردانی، تغییر شکل  
 دگردیسی: تحول، دیگرگون شدن  
 دگرزاب: تخمیر، سرشته  
 دگر زابی: سرشته شدن، تخمیر شدن  
 دگرسان: متفاوت، ناهمگون  
 دگرسانی: تفاوت، استحاله، دگرگونی  
 دگرسانی: دگردیسی، تغییر  
 دگرسانی: دگرگونی، تغییر در ترکیب  
 دگرسانی: تفاوت، عدم تجانس میان چیزها  
 دگرش: تغییر، دگرگونی، تبدیل  
 دگرش ساز: تغییر دهنده  
 دگرش ها: تغییرات، تبدیلات  
 دگرگرد: متغیر، تغییر در دانش گیتیک  
 دگرگزینی: تعویض، تبدیل، معاوضه  
 دگرگشت: تغییر، تحول  
 دگرگشت: متابولیسم، سوخت و ساز بدن  
 دگرگونی: تغییر، تبدیل/ دگردیسی  
 دگرگونی ناپذیر: تغییر ناپذیر  
 دگرنامی: جداسانی در نام/ دگرسانی  
 دل: ضمیر، درون، میان  
 دل: قلب، گش(گ)

دستورزان: صنعتگران، فیاوران  
 دستور زبان: النحو، گرامر  
 دستور کار: دستور العمل  
 دستور مند: با قاعده، موافق قانون  
 دستوری: امریه ای، فرمانی  
 دستوری: فرمان گونه، تحکم آمیز  
 دستوری: وزارت  
 دسته: صنف، گروهی از مردم  
 دسته: کوده ای (مجموعه ای) از چیزی  
 دستی: یدی  
 دستیاب: دست یابنده، آنچه بدست آید  
 دستیابی: تصرف، حصول  
 دستیار: معاون  
 دستیاری: یاری کردن، معاونت  
 دستیافت: دستیابی، تصاحب/ فرصت  
 دستیینه: امضاء  
 دستیینه کردن: امضاء کردن  
 دسک: (د.س) دیسه، ریخت، نما، شکل  
 دسکره: زمین هموار  
 دسک گیری: شکل گیری  
 دش: (د) (پیشوند) بد، زشت، ناقص  
 دش بالش: رشد ناقص، دُش پرورد  
 دش پرورد: اندام ناقص، ناقص اندام  
 دش دستانی: عادت ماهیانه دردناک  
 دش رویش: رویش ناهنجار گیاه  
 دش کارکرد: نابسامانی، ناهنجاری  
 دش میزی: گمیزیدن با درد و سختی  
 دشامد: حادثه، تصادف، رخداد ناگوار  
 دشپیل: دژپیه، غده  
 دشت: صحرا، هامون  
 دشتان: حیض، عادت ماهیانه  
 دشخوار: دشوار، صعب، ثقیل  
 دشخواری: صعوبت، دژواری  
 دشمنانه: کین توزانه، خصمانه  
 دشمن کامی: بر مراد دشمن بودن  
 دشمنگونه: خصمانه، دشمن روی  
 دشمنی: خصومت، عناد  
 دشنام: توهین، ناسزا، فحش

دل ورزیدن: دلباختگی، عشق ورزیدن  
 دلیر: پردل، بازهره، قویدل  
 دلیر: شجاع، گربز/هرو/هزو  
 دلیری: پردلی، بی باکی، گستاخی، جرات  
 دلیری: دلاوری، شہامت، شجاعت  
 دم: نفس / هنگام، لحظه/ ثانیہ/ لبہ و دہانہ  
 دم: نمار به خودستایی، کبر و نخوت  
 دم: (د) دنباله مهره های پشت جانوران  
 دمابان: حیص و بیص  
 دمام: پی در پی، بی گسست، بی وقفه  
 دماک: (د) بینی  
 دمان: خروشنده، غرنده، فریاد کنان  
 دمان: ایام، روزگاران، لحظات  
 دمان: درکار دمیدن  
 دمیر: (د. ب) ابزار توپالی گچکاران  
 دم بریده: ابتز/ زرنگ، مکار، بدذات  
 دم بریده: مصدر مرخم، ستاک کاهیده  
 دم زدن: دم و بازدم، تنفس، دمیدن  
 دمش: نفس، کنش دمیدن، دمام  
 دمه: بخار/ بادسخت با برف و سرما  
 دمه: ابزاری برای کوره آهنگران، انبان  
 دمه: لب و کنار چیزی، دم تیغ  
 دمی: چندی، لحظه ای  
 دمیدن: برآمدن، سرزدن، طلوع / وزیدن  
 دمیدن: دم زدن، نفس کشیدن / فوت کردن  
 دمیدن: روییدن گیاه / خروشیدن  
 دنبالگر: ادامه دهنده/ پیرو، شاگرد  
 دنباله: ادامه، بقیه، امتداد  
 دنباله داشتن: ادامه داشتن  
 دنباله رو: پیرو، تقلیدگر  
 دندان نیش: نیاب، رَمَن = انیاب  
 دندش: نجوا، رمزو ایما، سخن مرموز  
 دندیدن: خروشیدن خشم، غرغر کردن  
 دوا برو: کمانک، پرانتز  
 دواج: پارسی است، روانداز، لحاف  
 دوازدهگان: دوازده برج  
 دوازدهه: اثنا عشر، روده کوچک  
 دوال: تسمه چرمی

دل آسودگی: امنیت، بی بیمی، آسایش  
 دل آسوده: بی تشویش، خاطر جمع، مطمئن  
 دل آشوب: تهوع آور، بیزار کننده  
 دل آشوبی: تهوع، غثیان، شوریدن دل  
 دل استوار: مطمئن، استیگان، آسوده خاطر  
 دل استوار شدن: اطمینان، دل استواری  
 دل استوار شدن: مطمئن شدن  
 دل استواری: اطمینان، اعتماد، ایقان  
 دلاور: دلیر، شیردل، بی باک، شجاع  
 دلاوری: دلیری، رشادت  
 دلباختگی: شیفتگی، عاشقی  
 دلباخته: عاشق  
 دلبر: دلدار، محبوب  
 دلبری: ناز و کرشمه، جلوه گری  
 دلبند: گرامی، عزیز، محبوب  
 دلیر: دل استوار، مطمئن  
 دل پرده: پرده دل، دیافراگم  
 دل پریش: ویر آشوب، خاطر پریش  
 دلخواه: مطلوب، مورد نظر  
 دل دادن: دلیر کردن، تشجیع، روحیه دادن  
 دلدار: یار، دلبر، جانان، معشوق  
 دلربا: فریبنده، کرشمه باز، طنز  
 دلربایی: کرشمه، غمزہ، ناز، عشوه  
 دلسرد: ناامید، مایوس  
 دلسوز: نرم دل، مهربان، رحیم  
 دلسوز: نیکخواه، شفیق  
 دلسوزی: دلسوزگی، ترحم، رحم  
 دلسوزی: نرم خویی، نیکخواهی، شفقت  
 دلگرمی: تشویق، انگیزش  
 دلگرمی دادن: قوت قلب دادن  
 دل گسل: الیم، الم بار، دل شکن  
 دلگشا: شادی بخش، مفرح، فرحبخش  
 دلنواز: جذاب، اندرکشنده، ربایا، چشم افسا  
 دل نمان: (ل) ناخودآگاه، ضمیر باطن  
 دلواپسی: اضطراب، تپش، تلواسگی  
 دلواپسی: نگرانی، آشفتگی، تشویش  
 دلورزی: عشقبازی، هم خوابگی  
 دلورزی: عشق ورزی، تغزل، کامجویی

دوپیکر: یکی از باره های خورشیدی  
 دوپیکر : جوزا  
 دودستگی: اختلاف، عدم توافق واتحاد  
 دودل: گمانمند، مردد، مشکوک  
 دودلی: گمان، وسواس  
 دودلی: گمانمندی، تردید  
 دوده: خاندان، تبار، دودمان  
 دودیگر: ثانیاً، دوم، دومین  
 دور: آنچه بازه زمانی و مکانی دارد  
 دور آگاهی: تله پاتی، پیوند اندیشه  
 دورا: ای بس دور / هیهات  
 دورا: افق، سیمینه، کرانه ی آسمان  
 دوراز ویر: دور از ذهن، بعید، باورنکردنی  
 دور افتاده: تک افتاده، مهجور، متروک  
 دور اندیش: ژرف نگر، دورنگر، محتاط  
 دور اندیش: فرجام نگر، مآل اندیش  
 دور اندیشی: احتیاط، چگونگی دور اندیش  
 دوربین: تلسکوپ  
 دوربین: دستگاه برای گرفتن فرتور  
 دورتر: ابعَد، بعید تر / پیش تر، جلوتر  
 دورترین: اقصی، دور دست ترین  
 دور شدگی: تباعد، واگرایی  
 دورنگ: دورو، ریاکار، مزور  
 دورنگی: دورویی، ریا، زرق، سالوس  
 دورنما: تلویزیون  
 دورنما: چشم انداز، منظره  
 دورو: ریاکار، دورنگ، ریمن، دغلکار  
 دورویه: دو طرفه  
 دورویی: تظاهر، تزویر، نفاق  
 دوری: بُعد / فراق  
 دوری جستن: احتراز، اجتناب  
 دوری گزیدن: فاصله گرفتن  
 دوسانیدن: چسبانیدن / خود را به کسی وابستن  
 دوست: رفیق، همزاد، همدل  
 دوستگان: محبوب، معشوق  
 دوستی: پیوستگی با کسی، موالات  
 دوستی: رفاقت، همدلی  
 دو سویه: دوطرفه

دوسگن: چسبنده، لزج  
 دوشادوش: به همراه، در معیت  
 دوشیزگی: بکارت  
 دوشیزه: بکر  
 دوشینه: شب پیش، شب قبل  
 دوکار د: قیچی  
 دوکان: دکان (دکان پارسی است)  
 دوگان: دو گونه، دو نوع، دو جنس  
 دوگانگی: اختلاف نظر، ناسازی، تناقض  
 دوگانه پرستی: دوگانه گرایی، دو آلیسم  
 دوگانی: دوتایی، تثنیه یی  
 دوم کس: دوم شخص  
 دوی: دوی بودن، دوگانگی ≠ یگانگی  
 ده: قصبه، روستا، آبادی کوچک، دیه  
 دهاک: ضحاک، آژی دهاک  
 ددهی: اعشاری  
 دهستان: چند ده و قریه نزدیک بهم  
 دهش: بخشش، کرم، هدیه، موهبت  
 دهگان: (د) ده تاده تا، ده ده، عشرات  
 دهگان: (د) کشاورز، دهقان، زارع  
 دهگان: صاحب و رئیس ده  
 دهلیز: دالیز، دالیج (دالان معرب است)  
 دهناد: ترتیب، نظم، چیدمان  
 دهناد و سامان: نظم و ترتیب  
 دهنادی: ترتیبی، مرتب و منظم  
 دهنادین: به ترتیب، بسامان  
 دهوند: کشاورز / رعیت  
 دهه: ده از چیزی، هر ده سال، عشره  
 دیبا: ابریشم، پرنیان، دیباج، حریر  
 دیباچه: مقدمه، پیشگفتار، سر آغاز  
 دیدار: ملاقات / دیدن / بازدید، روئیت  
 دیدارگاه: وعده گاه، میقات، محل قرار  
 دیداری: آشکار، هویدا، عینی  
 دیداری: مرئی، دیده شدنی  
 دیدگاه: نگرگاه، منظر  
 دیدگاه گسترده: منظر جامع  
 دیدمان: فرضیه، تئوری، نگره، نظریه  
 دیدنی: قابل دیدن، درخور دیدن

دیگر کردن: دگرگون ساختن، تغییر  
دیگر کردن: تعویض کردن، بدل کردن  
دیگر کس: سوم شخص، سوم کس  
دیگر گشت: تبدیل، دگر سانی  
دیگر گشت: دیگر شدگی، تغییر  
دیگرگون کردن: بدل کردن، گهولیدن  
دیگرگون کردن: معاوضه کردن، تبادل  
دیگر ساختن: تغییر دادن، دیگر کردن  
دیگر سان: ناهمانند، متفاوت  
دیگر سانی: ناهمانندی، متفاوت بودن  
دیل: تیل، پنده، خجک، نقطه، خال  
دیل چین: نقطه چین  
دیلدار: تیلدار، نقطه دار  
دیل گذاری: نشانه گذاری، نقطه گذاری  
دیوان: عدالتخانه، دادگاه  
دیوان: دفتر سروده های یک سرود سرا  
دیوان: دفتر سروده های یک سرود سرا  
دیوانخانه: سازمان دیوانی، تشکیلات  
دیوان سالار: بروکرات  
دیوان سالارانه: بروکراتیک  
دیوان سالاری: بروکراسی دولتی  
دیوانسی: میل و خواهش بسیار و بی اندازه  
دیوانسی: نفس اماره/ خواهش بیقاعده  
دیوانگی: تباهی کار مغز، جنون  
دیوانه: مجنون، بیخرد، بیمار مغز  
دیوانه کننده: سرسام آور  
دیوانی: درباری، حکومتی، دولتی  
دیولاخ: دیوگاه، جای پرت و دور افتاده

.....

دیده: مشاهده شده / چشم، دیدگان  
دیده ها: مشاهدات  
دیر باز: زمان دور و دراز  
دیر باز: زمان پیشین، قدیم الایام  
دیر زیستن: عمر طولانی داشتن، دیرزیوی  
دیرزی: دیرزینده، دیرپای، بسیار پاینده  
دیر کرد: تاخیر، بازپس افکندن  
دیرگاه: دیر وقت، بیگانه، بی هنگام  
دیرگوار: بدهضم، بطی الهضم  
دیرمان: دیرماننده، که دیرماند، که دیرپاید  
دیرند: درازی زمان، دیرباز، طویل، دهر  
دیرند: زمان دراز، روزگار دراز، دیرپای  
دیرندگی، جاودانگی، بی زمان، آبدیت  
دیرندگی: بی کرانگی در زمان  
دیرنده: دیرکننده، به درازا کشیده، دیرپای  
دیرنده: دیرپاینده، دور دراز، طولانی مدت  
دیرنشین: راهب، تارک  
دیریابی: دیر فهمی، کندی/ کم یابی، ندرت  
دیریاز: طولانی، دیرنده، زمان دراز  
دیریازی: دیریازنده، درازی زمان  
دیریازی: دیر پای، دیرندگی، پایدگی  
دیرین: پیشین، قدیم، کهن/ کهنه  
دیرینکده: موزه  
دیرینگاه: تاریخ، کهنگاه، گاه دیرین  
دیرینگاهی: کارنامگی، تاریخی  
دیرینگی: قدمت، کهنگی، دیرینه بودن  
دیرینگی: سابقه ی خدمت  
دیرینه: باستانی، کهنه، قدیمی  
دیرینه: پیشین، گذشته دور  
دیسه: ریخت، نما، شکل، یازند  
دیسیدن: شکل دادن، ساختن  
دیگ افزار: گیاهان خوشبو برای خوراک  
دیگ: قابلمه، پاتیل  
دیگر: آن دگر، افزون بر این، جز، غیر  
دیگر اینکه: وانگهی/ دیگر آنکه  
دیگر اینکه: از این گذشته  
دیگر سان: تحریف شده، متفاوت  
دیگر شدن: تبدیل شدن، دیگرگون شدن





راست و خشک: شق و رق  
راستی: صداقت ≠ کجی و خمیدگی  
راستین: برونی، اُبڑکتیو، برون آختی  
راستین: حقیقی، واقعی  
راستینگی: واقعیت، حقیقت، راستی  
راستینه: واقعی، واقعیت، راستین  
راشن: هوده، حق  
راشن های مرتوگان: حقوق بشر  
راک: آوند چوبی آبخوری  
رام: اهلی، آمخته، دست آموز  
رامش خیز: طرب انگیز  
رامشگر: مطرب، خنیاگر، خواننده  
رامشی: خنیاگر، نغمه سرا  
رامشی: رمانتیک  
رامیاری: سیاست، کشورداری  
راندگی: تبعید، چگونگی رانده بودن  
راندن: تاراندن، طرد کردن  
راندن: سوق دادن بجایی  
راندن: باز نمود جستار تاریخی  
رانده شده: واپس زده، مطرود  
راه: جاده، جای گذر، گذرگاه  
راه: سیبل، طریق  
راه: قانون، شیوه، روش  
راه میانه: طریق معتدل

راد: بخشنده، جوانمرد، سخی  
راد: خردمند، دانا  
راز: سر، رمز، امرپوشیده، امرپنهان  
راز آلود: اسرار آمیز، نهانگر ایانه، رمز آلود  
راز آلود: سری، راز آگین، مرموز  
راز دار: درستکار، استوان، معتمد  
راز گونه: سری، نهفته، مخفی  
راز ناک: اسرار آمیز، مرموز  
راز نامه: اسرار نامه  
رازها: نهفته ها، اسرار  
راست: درست / مستقیم، بی انحراف  
راستا: امتداد / زمینه مورد نظر  
راستا: در این راستا، درباره  
راستا: درازی، کشیدگی، دنباله، امتداد  
راستا ساز: مکمل (در رایشگری)  
راست بود: وجود حقیقی، ذات باری تعالی  
راست بودن: درستکار بودن / کج نبودن  
راست پای: متساوی الساقین  
راست پهلو: متساوی الاضلاع  
راست رای: صائب رای  
راستکار: امین، صادق، درستکار  
راستگوشه: مستطیل  
راستگوشه: قائم الزاویه، راست گوشگان

راینبیدن: استدلال کردن، آروزیدن  
 ربایا: گیرا، چشمگیر، رباینده  
 ربایش: جذب، کشش/ کنش ربودن  
 رباینده: دزد، سارق  
 رباینده: فراکشنده، جذب کننده  
 ربوخه: ارگاسم، لذت جنسی، وَرَن تنی  
 ربودگی: درکشیدگی، جذب شدگی  
 ربودن: دزدیدن/ جذب کردن  
 ربوده: درکشیده، مجذوب  
 ربوده: دزدیده شده، مسروقه  
 رج: خط، سطر، ردیف  
 رج: رده، رسته، خط، صف  
 رخ: چهره، رخساره، صورت  
 رخیوش: ماسک، نقاب  
 رُختابی: (رُ) انصراف، چشم پوشی  
 رختابیدن: روی برگرداندن، رخ تافتن  
 رختابیدن: رخ پیچیدن، رویگردان شدن  
 رخت افکندن: کاشانه گزیدن، منزل کردن  
 رخت افکندن: ماندن، اقامت کردن  
 رخداد: رویداد، پیشامد، حادثه، ماجرا  
 رخداد: سانحه، واقعه، تصادف  
 رخدادپذیر: شایمند، ممکن، محتمل  
 رخ دادن: اتفاق افتادن، روی دادن  
 رخ دادن: پیش آمدن، حادث شدن  
 رخدادنگار: تاریخنگار، مورخ  
 رخداده: پیشامد، عارضه  
 رخدادهای سپهری: حوادث فلکی چرخ  
 رخسار: عارض، چهره، صورت  
 رخشانندن: نمایاندن، آشکار کردن  
 رخشانندن: متجلی کردن، تاباندن  
 رخشنده: براق، رخشان، تابان، پرتاللو  
 رخشنده: پرفروغ، درخشان، منور  
 رخشید: دارا بودن چهره ی روشن و تابان  
 رخشیدن: منور بودن، پرتو افکندن، درفشیدن  
 رخشیده: (رُ) شید چهره، زیبا روی  
 رخنه: (رُ) کاغذ، نفج  
 رخنه: روزنه، منفذ  
 رخنه: رهیافت، شکاف

راهبر: پیشوا، راهنما، رهنمون، هادی  
 راهبر بودن: دلالت کردن، هدایت کردن  
 راهبرد: استراتژی، علم اداره کردن  
 راهبردشناس: استراتژیست  
 راهبردی: استراتژیک  
 راهپوی: راهی، گشتار، رهسپار  
 راهپوی: رهنورد، مسافر، گشتار  
 راهسپار: آماده سفر، رهسپار  
 راهکنش: تاکتیک  
 راهگشا: کارگر، چاره ساز، گره گشا  
 راهنامه: رهنما، نقشه، نقشه ی خشکی ها  
 راهنامه: نقشه راه/ سفرنامه  
 راهنمایی: ارشاد، هدایت  
 راهنمایی کردن: هدایت کردن  
 راهوار: ویژگی اسپ تند و نرم پوی  
 راههای وایی: راه های پناهی، راههای هوایی  
 راهی: سفرکننده، رونده / فرستاده  
 راهیابی: چاره یابی، چاره جستن  
 راهیان: مسافران، رهگیران  
 راهیدن: سفر کردن، راه پیمودن  
 راهی نو: روشی نوین، طریقی تازه  
 رای: (رای) اندیشه، نگر، عقیده  
 رای: فکر، نظر / عزم  
 رایانامه: ایمیل  
 رایانه پیک: پست الکترونیکی  
 رایاندن: راهنمایی کردن، هدایت کردن  
 رایزن: پنددهنده، راهنما، مشاور  
 رایزنی: مشورت، سگالیدن با دیگری  
 رایزنی: هم اندیشی، تبادل نظر  
 رایستان: مهستان، پارلمان  
 رایش: ریاضی، انگارش (دانش ریاضی)  
 رایشگر: ریاضیدان، انگارشگر  
 رایشگری: انگارش، ریاضیات  
 رایشگری: حساب، محاسبه  
 رایشگری: ریاضی، مزدهیک  
 رایمند: صاحب نظر، خردمند، با تدبیر  
 راین: دلیل، آوند، چرایی، شوند  
 راینش: استدلال، فرمایش

رسته: آسا، کواس  
 رستک گرانش: (ر. گ) قانون جاذبه  
 رستگار: مفلح، رهایی یافته، آزاد، رها  
 رستگاری: آزادی، رهایی، آرامش  
 رستگاری: خلاص گشتن، فلاح  
 رستن: خلاص شدن، آزاد شدن، رهیدن  
 رستن: (رُ) روییدن، نمودن  
 رستنی: نبات، سبزشدنی، گیاه، رویدنی  
 رسته: سکت، گروه های مردمی همکیش  
 رسته: دکان ها در یک ردیف در بازار  
 رسته: هریک از یکان های ارتش  
 رسته: نجات یافته، رها شده  
 رستی: خلاص و نجات/ نعمت، رزق  
 رستی: آسایش، فراغت، راحتی / تعطیل  
 رستیگان: تعطیلات، فرویشان  
 رسید: قبض  
 رسیدن: درآمدن، ورود، وارد شدن  
 رسیدن: پخته شدن میوه/ مواظبت کردن  
 رسیده: وارده، درآمده/ میوه پخته  
 رسیده ها: واردات، کالای وارده  
 رشته: تابیده شده، تار، نخ، ریسمان  
 رشته: شاخه ی علمی و یا درسی  
 رشک: حسد، غبطه، تنگ چشمی  
 رشکبر: رشکوند، حاسد، حسود، رشکن  
 رشکور: حسود، بدخواه، بدسگال، رشکین  
 رشکوند: حسود، رشکور، بدخواه  
 رشکوندان: حسودان، رشکنان، رشکینان  
 رفتار: سلوک، روش، کنش، کردار  
 رفتار پژوهشی: آداب تحقیقی  
 رفت و آمد: معاشرت / عبور و مرور  
 رفتار ویژه: آداب خاص  
 رک: بی پرده، صریح  
 رک گوئی: بی پرده گوئی، صراحت  
 رگ: مجرای خون در تن جانداران  
 رگ جهنده: شریان، سرخرگ  
 رگ زن: خون گیر، حجام، حجامت کننده  
 رگ ها: عروق، مویرگ ها  
 رساندن: تفسیر کردن، گزارش کردن

رخنه ناپذیر: نفوذ ناپذیر  
 رخنیدن: نفوذ کردن، ره یافتن در چیزی  
 ردپا: اثر، جای پا  
 رده: دسته، صف، قطار، رج، رجه  
 رده: صف، چیزهایی که در یک راسته باشد  
 رده: طبقه/ رده بندی جانوران و گیاهان  
 رده ای: ترتیبی، دهنادی  
 رده بندی: چیدمان، سلسله مراتب  
 رزگمان: ترتیب، تنظیم، دهناد  
 رزگیدن: ترتیب دادن، منظم کردن  
 رزگیده: ترتیب داده شده  
 رزمایش: مانور  
 رزمنامه: حماسه، داستان جنگی  
 رزمنامه سرای: حماسه سرای  
 رزمی: حماسی  
 رزیدن: رنگ کردن جامه و پارچه  
 رزین: سخت، سفت/ محکم، استوار  
 رزین: باوقار، سنگین  
 رسا: بلیغ، شیوا، واضح  
 رسا: کامل/ بلند/ بالغ  
 رساگر: متمم، مکمل  
 رساگرپویه: پایانه پویه، متمم فعل  
 رساگردان: تکمیل کننده، متمم، مکمل  
 رساگردانن: تکمیل کردن، رساکردن  
 رساگردانن: کامل و بی نقص ساختن  
 رساگر فروزه: متمم صفت  
 رساگر نام: پایانه نام، متمم نام  
 رسانا: هادی در کهربا(برغ)  
 رسانایی: توانایی در هدایت(کهربا)  
 رساندن: رسانیدن، آوردن / فرستادن  
 رساننده: پیوند دهنده، موصل  
 رساننده: انتقال دهنده بار الکتریکی  
 رسانه همگانی: ارتباط جمعی  
 رسایی: پرهیختگی، فراز مندی، کمال  
 رسایی: چالاکی در ادراک/ بلوغ  
 رسایی در سخن: بلاغت، شیوایی  
 رستاخیز: آخرت، جهان برین، قیامت  
 رستاد: جیره، روزیانه

روزی: رزق، توشه، خوراک روزانه  
 روزی: معاش، زیست  
 روزی رسان: از فروزه های خداوند  
 روزی رسان: رزاق  
 روزینه: مقرری روزانه، معاش یومیه  
 روسپر: معده، اُروسپر، کُروش  
 روسپی: فروشنده سکس (زن و یا مرد)!  
 روش: (رُ) روشنایی/ روشن  
 روش: (ر.و.) چگونگی، طریقه، نحو  
 روش: دستور، رسم و آیین، قاعده  
 روش: راه، نهج، رسم، ینگ، رویه  
 روش: کنش رفتن / نحوه  
 روش: شیوه، اسلوب، خط مشی  
 روشباره: (ر.و) مقرراتی  
 روشن: بدیهی، واضح، مبرهن  
 روشناک: آشکارا، صریح  
 روشنداقت: آشکارکرد، تصریح  
 روشن سازی: توضیح، فرامودن  
 روشن کردن: باز نمودن، شرح دادن  
 روشنگر: بیانگر، توضیح دهنده  
 روشنگر: بینه، مبین، دلیل آشکار  
 روشنگری: تبیین، روشن کردن  
 روشنگری: توضیح، روشن سازی  
 روشن و آشکار: واضح و صریح  
 روشیدن: روشن کردن  
 روگرفت: کپی، نسخه، رونوشت  
 روناگش: اعلام  
 روناگیدن: اعلام کردن (علنی بیان کردن)  
 روند: جریان، طریقه، روش  
 رونداد: خیرات، روانگان، بخشش  
 رونوشت: کپی، نسخه  
 روی: گونه یی توپال (فلز) سبک  
 رویاروی: رو در رو، حضوری  
 رویاروی: رو برو، رو در رو، مواجه  
 رویاروی: فرابیش، مقابل  
 رویارویی: رودر رویی، مقابله، تقابل  
 رویارویی: مواجه شدن، رو برو شدن  
 رویان: جنین

رمن: (رَم) بیشال، جمع  
 رمه: گله گاو و گوسپند و اسپ، حشم  
 رنج: آزار، عذاب، تعب، محنت  
 رنجانیدن: مزاحم شدن، آزار دادن، آزریدن  
 رنجبار: زجر آور، ملال آور  
 رنگ: (ر.) آهنگ ضربی و شاد  
 رنگ: (ر) گون، لون، فام  
 رنگارنگ: رنگین، ملون  
 رنگ باختگی: رنگ پریدگی، بیرنگی  
 رنگ باخته: رنگ پریده (از بیماری یا ترس)  
 روا: جایز، سزاوار، شایسته  
 رواداشتن: شایسته و جایز داشتن  
 روا داشتن: در خوردانستن، جایز شمردن  
 روادید: اجازه نامه، ویزا  
 رواگ: تالار و ایوان باز و گشاده  
 رواگین: رومند، مرسوم، معمول  
 رومند: به آیین، روا، مرسوم، رایج  
 رومند: رواگین، مرسوم، معمول  
 روان: رونده، پویان/ درکار رفتن  
 روان: آبگون، سیال/ جاری  
 روان: نفس، جان، روح  
 روانگی: پیوستگی، همارگی، جریان  
 روانگی: روان بودن، روانی، سیلان  
 روانیدن: جاری شدن، جاری ساختن  
 روانیدن: فرستادن، ارسال کردن  
 روایش: توجیه، توضیح، روشنگری  
 روایی: رواج، رونق داشتن/ همه گیر  
 روایی: روا شدن، برآورده شدن حاجت  
 روایی: مجازی ≠ حقیقی  
 روایی بخشیدن، به راه انداختن، رواج دادن  
 روایی دادن: باب کردن، رواج دادن  
 روبروشدن: مواجهه، رویارویی  
 روزگار: پاره یی از زمان، برهه  
 روزگار: دوران، عصر، هنگام، اوان  
 روزگار: ایام، زمان، وقت، دوره، عصر  
 روزگاران: اعصار، دوران گذشته  
 روزگذار: کفاف یک روز، قوت روزانه  
 روزگذار: مستمری، قوت یومیه

رهنوردی: درنوردیدن، درنوردن  
 رهوار: سربراه، مطیع  
 رهی: (ر) گماشته، بنده، غلام  
 رهی: (ر) رهرو، رونده، مسافر  
 رهیافت: نفوذ/ راه چاره، رویکرد  
 ریچار: مربا  
 ریخت: پیکره، دیسه، شکل، فرم  
 ریخت: کالبد، ساختار بیرونی  
 ریخت: اندام، قیافه، هیات  
 ریختار: ساختار/ فرمول  
 ریختار: نمودک، شکل ظاهری  
 ریختاره: فرمول، ساختارنما  
 ریدک: (د) جوان آمد، بی ریش  
 ریدک: غلام بچه، جوانک  
 ریزاندامگان: میکرب، تمیک  
 ریزبینانه: تیزنگرانه، نزومان، دقیق  
 ریزشگاه: دهانه، دهانگاه، مصب  
 ریزکردن: قیمة کردن، خرد کردن گوشت  
 ریزگان: جزئیات  
 ریزگانی: اتومیک  
 ریزه: خرد، خردپاره، اندک، ذره  
 ریزه بین: ذره بین، ابزار بزرگ دیدن چیزها  
 ریزه ریزه: ذره ذره، پاره پاره  
 ریزه ها: ذرات/ غبار منتشر در هوا  
 ریژ: زمین پشته پشته  
 ریژ: آرزومندی، هوس، کام، مراد  
 ریژباره: هوس آلود، شهوانی  
 ریسمان: طناب، رشته و رسن  
 ریشخند: لاغ، گوازه، هزل، نیشخند  
 ریشخند: استهزاء، تمسخر، دست انداختن  
 ریشه شناسی: اتیمولوژی  
 ریگیر: وارث، مانده بر  
 ریم: چرک زخم، پلییدی، عفونت  
 ریمن: پلیید، حیلہ گر، بدنهاد/ چرک آلود  
 ریوجام: پرهیزکاری، پاکدامنی  
 ریوجام: رهبانیت، بریدن از لذت ها  
 ریویدن: آزاد شدن، خلاص شدن

رویانیدن: رشد دادن، سبب روییدن شدن  
 رویداد: اتفاق، جریان، رخداد، واقعه  
 رویدادها: اتفاقات، پیشآمد ها، رُخداد ها  
 رویدادها: اوضاع، حوادث  
 رویدادهای سپهری: رویداد های چرخ  
 رویداشت: توجه، روی کردن به چیزی  
 رویگردان: بی اعتنا، بی توجه  
 رویگردانی: بی اعتنائی، بی فروری  
 روی گفت: خطاب، سخن رو در روی  
 رویه: سطح / صفحه، تاربرگ  
 رویه: نما، سوی بیرون هرچیز  
 رویه راست: سطح مستوی  
 رویه نمایان: ظاهر، روی بیرون  
 رویهم: مجموعاً، کلاً  
 رویهم رفته: در مجموع، کلاً، همادی  
 رها شده: دور افتاده، متروک  
 رهاننده: رها کننده، رهایی دهنده، منجی  
 رهانیدن: خلاص کردن از بند  
 رهانیدن: رها کردن، نجات دادن  
 رهاورد: سوغات، ارمغان  
 رهایش: نجات، خلاص، رهایی، آزادی  
 رهایی: خلاصی، نجات، آزادی  
 رهبر: رهنما، هادی، پیشوا  
 رهپوی: رهرو، رونده/ سالک  
 رهسپار: عازم، راهی، راه سپار  
 رهسپاران: مسافران، گشتاران  
 رهسپاری: عزیمت، ادامه سفر  
 رهگذر: راه گذرنده، گذرنده، عابر  
 رهنما: دکترین، کوده ای از رهنمود ها  
 رهنما: نقشه، نوشته در یانوردان  
 رهنما: بیانیه مکتوب درباره سیاست  
 رهنما: بیانیه در پیوند با راهبرد نظام  
 رهنمود: رهنمون، رهنمایی، دلالت  
 رهنورد: مسافر / رونده  
 رهنمودن: ارشاد، راهنمایی/ دلالت  
 رهنمودن: رهنمود و راهنمایی کردن  
 رهنوردان: مسافران  
 رهنوردی: سفر، ایورز، مسافرت



# ز

زاری: مویه، ندبه، ابتهال  
 زاریدن: زاری کردن، موییدن  
 زاستاری: طبیعی، نهادین  
 زاستن: تولید کردن/ زاییدن  
 زاگ: گوهری کانی، زاج  
 زاوران: خادمان، خدمه، خدمتکاران  
 زاورش ها: خدمات  
 زآوری: خدمت  
 زایا: زاینده، آنکه زاید، مولد  
 زایاندن: به زادن واداشتن، مامایی کردن  
 زایچه: شناسنامه، گواهی زاد روز  
 زایچه: ورقه ی ولادت  
 زایش: تولید مثل  
 زایش: کنش زاییدن / تولد  
 زایش: تولید، فرآوری، حاصل شدن  
 زایش ده: زایا، مولد  
 زاییده شدن: زاده شدن، تولد  
 زاییده شده: متولد  
 زبان: اندام گوشتی در دهان جانداران  
 زبان: زوان، لسان  
 زبان: کوده ی واژه ها و نشانه ها برای بیان اندیشه  
 زبانباز: چاپلوس، چرب زبان، لفاظ  
 زبان دادن: پیمان بستن، قول دادن  
 زبان رانی: یاوه گویی/ فضولی  
 زبانزد: اصطلاح، واژاک

زاب: زه آب، چشمه، آبراهه  
 زاب: تغییر و برگشتگی  
 زاب: صفت، خاصیت  
 زاچه: زن نو زاییده، زائو  
 زاد: زاده شده / سن و سال، عمر  
 زاد: توشه، خوراک اندک  
 زادآوری: زاد و ولد، تولید مثل  
 زادروز: میلاد، روز تولد، ولادت  
 زادروز: روز به دنیا آمدن، روز تولد  
 زاد سال: سال تولد  
 زادگاه: بوم، زادبوم، مسقط الرأس  
 زادگاه: ولادتگاه، میهن، وطن  
 زادمان: تولد/ پدیدآمدن  
 زادمان: فرایند بدنیا آمدن بچه  
 زادمان: نسل، تخمه، نژاد  
 زادن: زاییدن، فرزند آوردن  
 زادنگاری: ثبت احوال  
 زاد و سال: سن و سال  
 زادوری: تولید مثل، توالد و تناسل  
 زادوری: زاد و ولد، زادآوری  
 زادوری: زه و زاد، زاد و رود  
 زاده: زاییده شده، تولد یافته  
 زاده: پیداشده، پدیدآمده، ثمره  
 زادیار: یاری دهنده به زائو  
 زاری: تضرع، گریه سوزناک

زبانزد: ضرب المثل  
 زبان نامه: قولنامه، پیمان نامه  
 زبر: (ز.ب) فتحه ≠ زیریا زیرگ = کسره  
 زبرسو: سمت بالا، برسو، بخش بالا  
 زبرین: بالایی، فرازین، فوقانی  
 زبرین: علیا، بالاین  
 زبون: خوار، ذلیل، فرومایه  
 زبونگاه: نقطه ضعف  
 زبونی: پستی، خواری، سرافکندگی، ذلت  
 زبونی: فرومایگی، خفت  
 زپس: سپس، پس از آن، بعد  
 زخم: جراحت، والانه، ریش  
 زخمه: سکافه، سکافره، مضراب  
 زخمی: مجروح  
 زد و بخش: ضرب و تقسیم  
 زد و بند: زمینه سازی، توطئه  
 زد و بند: ساخت و پاخت  
 زدایش: کنش زداینده، حذف  
 زدایدن: حذف کردن، زدودن  
 زدن: ضرب کردن/ نواختن/ کوفتن  
 زدودن: پاک کردن، ستردن ناپاکی  
 زر: طلا  
 زراندا: تذهیب کننده، زرانود کننده  
 زرانود: تذهیب، زرانود کردن  
 زرداب: صفرا  
 زرداب دان: کیسه صفرا  
 زردپی: رشته های پیوندی میان استخوان ها  
 زرفین: حلقه، حلقه برای بستن در  
 زرفین: حلقه های تن برخی جانوران  
 زرگر: گوهری، سازنده زینت از زر  
 زرنگار: زرانود، مطلا  
 زروان: در اوستا؛ فرشته ی زمانه بیکرانه  
 زروان: روزگار، دهر، زمان بیکران  
 زرین: طلایی، از زر  
 زشت: ناپسند، شنیع  
 زشتی: زشتکاری، شناعت  
 زشتی: ناپسندی/ زشت بودن، بدمنظری  
 زفت: خسیس: فرومایه، پست، ژکور

زفت: درشت، ستبر، هنگفت  
 زفتی: (ز) چشم تنگی، خست، ممسکی  
 زفتی: خساست، ژکوری، تنگ چشمی  
 زفتی: خشونت، زمختی، قساوت  
 زفران: سفران، کُرکم، زعفران  
 زفران: گویش مازندرانی برای زعفران  
 زکاب: مژکب برای نوشتن  
 زکابدان: خوالستان، دوات  
 زکاردن: انجام دادن، اجرا کردن  
 زکاردن: به موقع اجرا گذاشتن  
 زکارش: اجرا، انجام  
 زکارنده: اجرا کننده  
 زکند: (ز) آوند سفالین، کاسه سفالین  
 زگال: ژگال، زغال، انگشت  
 زلف: گلاله، گیسو، موی سر  
 زلیفن: ترسانیدن، تهدید کردن/ کینه، انتقام  
 زمان: گاه، هنگام، وقت/ مهلت  
 زمان: فوت، مرگ، اجل  
 زمان دیدار: قرار ملاقات  
 زمان شایسته: وقت مناسب  
 زمان کشی: اِتلافِ وقت، کار بیهوده  
 زمانکشی: روزگار بردن، وقت گذرانی  
 زمان کنون: مضارع، زمان حال  
 زمود: نقش، نگاره، نیکار  
 زمودن: نقش و نگار کردن  
 زمودیدن: نقش بستن، زموده گشتن  
 زمین: سومین هرباسپ در سامانه خورشیدی  
 زمین: فلات، ارض، اقلیم، سرزمین  
 زمینه: بافت، بافتار، متن  
 زمینه: تم، مایه/ نخشه، نمودار  
 زمینه: شالوده، اساس، نمودار، نقشه، متن  
 زمینه: پرده ساده برای نگارگری یا نقاشی  
 زمینه: سطح هرچیز، زمینه بوپ (فرش)  
 زمینه بنیادین: تم اصلی  
 زمینه داشتن: در تداول، مورد قبول بودن  
 زمینه ها: شرایط، موجبات، سوژه ها  
 زمینه ی سخن: موضوع صحبت  
 زناشویی: نکاح، وصلت، ازدواج

زیاجه: تمیک، میکرب  
 زیان: آسیب، ضرر  
 زیان: زیانکاری، آسیب، خسارت  
 زیانبار: مضر، زیانبخش  
 زیاندار: ضاری، زیانکاری  
 زیان دیدن: ضرر کردن، خسارت دیدن  
 زیان‌دیده: مغبون، متضرر، گول خورده  
 زیانکار: مضر، زیانگر  
 زیانکاری: تغابن، زیانمندی  
 زیانکرد: تضرر، زیان بردن، گزند دیدن  
 زیبا: نیکو، خوشگل، زیبنده، جمیل  
 زیبا شناسی: علم جمال  
 زیباشناسی: استتیک  
 زیبا شناسی سخن: فنون بلاغت  
 زیبنده: سزاوار، درخور، مناسب  
 زیبنده: شایسته، ارزشمند، سزاوار، قابل  
 زیبود: زنبور، پرمور، پرموز  
 زیربغل: ابط، بن بغل  
 زیراک: ازیراک، زیراکه، برای اینکه  
 زیرانداز: پوب، بوب، قالی، فرش  
 زیرسری: بالش، متکا، نازبالش  
 زیرسو: سفلی، فرودین، زیرین  
 زیرک: باکیاست، تیزهوش، دانا، زرنگ  
 زیرکی: تیزهوشی، دانایی، کیاست، فراست  
 زیرکی: هوشمندی، ذکاوت، دها  
 زیرگ: (ر) کسره اضافه، کسره  
 زیرنگر: زیرنظر، زیر نظارت  
 زیرین: اسفل، تحتانی، فرسویی  
 زیست: زندگی، حیات، کنش زیستن  
 زیستبوم: محیط زیست با هر چه در آنست  
 زیستبوم: جای زیست، پرهام، گوی زمین  
 زیستبوم: طبیعت، چهر، بومگاه  
 زیستگاه: جای زندگی، مأوا، محیط زندگی  
 زیستمایه: معیشت/ لیبیدو، غریزه جنسی  
 زیستمایه: کارمایه روانی، غریزه زندگی  
 زیستمند: جاندار، زینده، موجود زنده  
 زیستنگاه: سکونت گاه، منزلگاه، محل اقامت  
 زیغال: پیاله ی بزرگ، قدح

زنجیروار: سلسله وار، پشت سرهم، متوالی  
 زنجیروار: مسلسل وار، پی در پی  
 زرخ: زرخدان، چانه  
 زرخدار جور: دوزنقه متساوی ضلع  
 زرخک: (ز.ن.خ) زیر زرخ، غبغب  
 زندان: تنگنا، محبس  
 زندانی: گرفتار، دربند، محبوس  
 زندگی: زیست، هستی، حیات  
 زندگینامه: زیستنامه، بیوگرافی  
 زندگینامه: شرح حال  
 زنده: حی، جاندار  
 زنش: ضرب، زن (در رایشگری)  
 زنگ: اکسید آهن  
 زنگار انگشت: اکسید کربن  
 زنده: ضارب/ بیزارکننده، بسیار زشت  
 زنهار: زینهار، امان، مهلت/ پناه  
 زنهار خواستن: امان خواستن  
 زنهار خوردن: عهد و پیمان شکستن  
 زوار: خادم، خدمتکار، پرستار  
 زوارش: خدمت، زواری  
 زواری: خدمت، یاری، پرستاری  
 زواری کردن: خدمت کردن  
 زور آزمایی: مسابقه  
 زور آوری: تحمیل، بار کردن  
 زود انجام: قریب الوقوع  
 زودرو: سریع الحركت، تندرو، تیزرو  
 زودگوار: سهل الهضم، زود هضم  
 زورگو: مستبد، ستمگر، بی خرد  
 زورگویی: استکبار  
 زورمند: آهنین چنگال، قوی پنجه  
 زورمند: توانمند، پر زور ف نیرومند  
 زه: (ز)، وتر (و.ت)، چله ی کمان  
 زه: جنین، نطفه  
 زه: واژه ستایش و آفرین/کناره چیزی  
 زهدان: رحم، بوکان  
 زهر: شرنگ، سم، حنظل  
 زهر آگین: سمی، زهر آلود  
 زه‌ویدن: ابراز کردن، زُهاویدن، بیان کردن



زیگ: زیج، دانش احوال ستارگان  
زیناوند: مجهز، مسلح  
زینه: جنگ ابزار، گدر، سلاح جنگ  
زینه: پله / درجه، پایه  
زینهار: امانت/ پناه/ مهلت  
زینهار: دورباش، حذر کن  
زینهارخوار: پیمان گسل، عهد شکن  
زینهارخوردن: پیمان شکستن، بدعهدی  
زینهاردار: امانت دار، درستکار  
زینهار داری، ایرمانداری، امانت داری  
زینهارداری: خوش پیمانی، پای بند پیمان  
زینهاری: پناهخواه، امانخواه/ پیمان بسته  
زینهاری: امانتی، ایرمانی، سپرده یی  
زینهاری: عهد بسته، پیمان بسته  
زینهاری: متوسل، ملتجی، مهلت طلب  
زینهاریافته: در پناه، در امان  
زیوار: برابری، مساوی بودن، مساوات  
زیور: پرمون، آرایش، زینت  
زیور: زیب، آرایه، پیرایه  
زیوری: پیرایه و زینت کننده  
زیوربخش: زینت بخش

.....



# ژ

ژغاله: نان ارزن/ سرخاب  
 ژغاو: بدکاره ،گلنده (برای زن و مرد)  
 ژغند: سدای ترسناک، آواز مهیب،هرین  
 ژغند: غرش جانوران/ آوای گردباد  
 ژفت: (ژ) بخیل ، ممسک  
 ژکان: درکارژکیدن، سخن زیرلب ازخشم  
 ژکان:آنکه ژکد، آنکه از خشم با خود دندد  
 ژکفر: صبور، شکيبا  
 ژکفري: صبوري، شکيبايي  
 ژکور: خسيس، بخيل ، سفله  
 ژکوری: خساست ، تنگ چشمی، ژفتی  
 ژکیدن: لندیدن، واخواهی، اعتراض  
 ژکیدن: غرو لند کردن، تندیدن  
 ژنده: پاره، فرسوده، کهنه، مندرس  
 ژنده: کلان، سترگ (برای پیل و شیر)  
 ژنگله: سم شکافدار آهو، گاو، گوسپند  
 ژیر: ژی، آبگیر، حوض، آبدان  
 ژیرا: فعال، پرکار، پویا /خردمند(کردی)  
 ژیراندن: فعال کردن  
 ژیرانش: فعال سازی  
 ژیرایی: فعالیت  
 ژیرش کاری: اکتیویسم ، ژیرش باوری  
 ژیرندگی: فعالیت  
 ژیژ: پلید، ناپاک، پلشت  
 ژیوه: زییق ، سیماب، جیوه

ژاد: جنس، نر یا ماده  
 ژادی: ژادین ، جنسی (تناسلی)  
 ژادین: مربوط به روابط جنسی  
 ژاژ: لغو، سخن بیهوده، یاوه  
 ژاژمک: ژاژومک، لوبیا  
 ژاژمک پلو : لوبیا پلو  
 ژاو: خالص، ناب، سره/ خاصه هر چیز  
 ژخار: نعره، ویله، بانگ/ سختی، بلیه  
 ژد: شیره درخت، انگم، صمغ  
 ژرف: دورتک، عمیق، بسیار گود  
 ژرف:دورفرو، بغایت عمیق، سخت گود  
 ژرفا: عمق، گودی، عمیق بودن، قعر  
 ژرفا:(یکی از سه بعد: درازا- پهنا - ژرفا)  
 ژرفایش: ژرف اندیشی، تعمق ، تتبع  
 ژرفایی: عمق، گودی، دورتکی، تعفر  
 ژرف پویی: ژرف نگری، ژرف اندیشی  
 ژرف سنجی: سگالش، تعمق  
 ژرف نگر: باریک بین، نکته بین  
 ژرف نگر: عاقبت اندیش، دقیق، ریزبین  
 ژرفی: عمق، گودی، ژرفنا  
 ژرفی: در برابر؛ درازی و پهنی  
 ژغار: زنگار توپال  
 ژغار:سختی، درشتی، صلابت ≠ سستی  
 ژغاره: ناف جانوران به ویژه گاو  
 ژغاره: فریاد و فغان، نعره وحشتناک

.....



# س

ساده: آسان / بی زینت و زیور  
 ساده اندیشی: سطحی نگری  
 ساده دل: خوش باور، ساده لوح  
 سازا: ماتک بنیادین، هیولی، سازنده  
 سازش: اتحاد، صلح، توافق، سازگاری  
 سازگار: برابر، جور، یکسان  
 سازگار: مطابق، هماهنگ، سازگر  
 سازگار: مناسب، سازوار  $\neq$  ناسازوار  
 سازگار کردن: همساز کردن، وفق دادن  
 سازگاری: انطباق، سازواری، وفق  
 سازگاری: نرمش پذیری، نرمش  
 سازمان: اداره، تشکیلات  
 سازمان: نظم و ترتیب / ساختار، شبکه  
 سازمان: انستیتو، انجمن  
 سازمان پیوستی: شبکه ی ارتباطی  
 سازماندهی: انسجام دادن، شیرازه بندی  
 سازماند: بسامان، به رشته درآمده، منظوم  
 سازماندی: آراستگی، سازگاری، آمادگی  
 سازواری: سازگاری، هماهنگی، موافقت  
 سازواری: نرمی، خوشخویی، ملایمت  
 سازور: آماده، مستعد، مهیا  
 سازورشدن: آماده شدن، سازمند  
 سازوکار: مکانیسم، روال کار، عملکرد  
 سازه: بخش های تشکیل دنده فراز

ساخت: در دستور زبان « صیغه »  
 ساخت: نام ستاک ساختن / صنعت  
 ساخت: شیوه، اسلوب/ساز و سامان  
 ساختار: سازمان دستوری در فراز  
 ساختار: ساختمان، بنیاد/ صورت  
 ساختار: چگونگی ساختمان چیزی  
 ساختار: ترتیب اجزاء و بخش های چیزی  
 ساختگی: بدلی، برساخته، جعلی  
 ساختگی: مصنوعی، تقلبی  
 ساختمان: عمارت، بنا/ معماری  
 ساختمان: روش ساخت  
 ساختمان ها: ابنیه، بناها  
 ساختن: احداث، پدید آوردن، پی افکندن  
 ساختوار: مخترع  
 ساختواری: اختراع  
 ساختواری: صنعت  
 ساختواری کردن: اختراع کردن  
 ساختواژی: تصریف فعل  
 ساختواژی: صرف پویه در دستور زبان  
 ساختواژی: صرف پویه، گردانش فعل  
 ساختواژی: صرفی، واژه شناختی  
 ساخن: (خ-) ساروج  
 ساده: بی نقش و نگار  $\neq$  منقش  
 ساده: بسیط، بدون ترکیب

سازه: ساختار، واحد نحوی زبان  
 سازه: یکان ساختار، عامل درر ایشگری  
 سازه: یکان گفتشناسی، واحد نحوی  
 ساستاری: (از ساستار پهلوی) سیاست  
 ساغر: ایاغ، پیاله باده، جام باده  
 ساگ: درختی با چوب گرانبها، ساج  
 ساگ پا: ساق پا  
 ساگه: شاخه، ساقه  
 سال آموزشی: سال تحصیلی  
 سالخوردگی: فرتوتی، کهولت  
 سال گردش: گردش سال، تحویل سال  
 سالگردش: شروع سال نو  
 سالمرگ: سال وفات  
 سالمند: پیر، سالخورده، مسن  
 سالمه: تاریخ سال و ماه (سال مه)  
 سالدینه: دیرینه، عتیقه  
 سامان: اسباب و لوازم/ تدارکات  
 سامان: چینه، ترتیب، نظم و آراستگی  
 سامان پریش: بی نظم  
 سامان پریشی: بی نظمی  
 سامان دادن: دسته بندی، ترتیب دادن  
 ساماندن: سامان دادن، تشکیل دادن  
 سامان و دهناد: نظم و ترتیب  
 سامانوری: انضباط، به سامان  
 سامانیدن: ترتیب دادن، منظم کردن  
 سامه: شرط / نهش، نهاده  
 سامه: عهد، پیمان / پیوند و سوگند  
 سامه یی: پیمانی، شرطی  
 سان: طور، طرز، روش، قاعده  
 سان: مثل، مانند / سوهان/ بهره، پاره  
 سانواژه: بستانه، قید، کرانواژه  
 ساو: باژ، باج و خراج  
 ساو: ناب، خالص/ ریزه های زر  
 سایان: مماس، بهم ساییده  
 سایش: کنش ساییدن، ساییدگی  
 سایه: سایک (پهلوی) ظل، شبیح/ پناه  
 سبک: کم وزن، ورام/ بی وقار  
 سبکیار: آسوده دل، فارغ البال

سبکیار: سرمست، بی خیال  
 سبکیاری: آسودگی، بی خیالی  
 سبکسار: فرومایه، بی وقار، تهی مغز  
 سبک ساری: شتابزدگی، بی وقاری  
 سبک سنگ: کم وزن، ورام/ بی وقار  
 سبکی: بی خردی، بی وقاری/ کم وزنی  
 سپارش: اندرز، رهنمود، توصیه  
 سپارش: سفارش، توصیه  
 سپارش: سپردن کسی به دیگرکس  
 سپاس: تشکر، شکر، قدردانی  
 سپاس: امتنان، حق شناسی  
 سپاسدار: شکرگزار، سپاسگزار  
 سپاسداری: حق شناسی، شکرگزاری  
 سپاسگزار: سپاسمند، سپاسدار، ممنون  
 سپاسگزار: نمک شناس، حق شناس، شاکر  
 سپاسگزار: نیکی شناس، قدردان  
 سپاس گزاردن: امتنان، سپاس داشتن  
 سپاسگزارم: متشکرم، سپاسمدم  
 سپاسیدن: حمد و شکر خداوند کردن  
 سپاه: قشون، لشکر، بخشی از ارتش  
 سپاهان: اسپهان، اصفهان  
 سپردکار: معتمد، درستکار، امین  
 سپردگانی: ایرمانی، امانتی  
 سپردگی: اعتماد، اطمینان/ چگونگی سپردن  
 سپردن: امانت گذاشتن، واگذار کردن  
 سپردن: طی کردن، پیمودن، درنوردیدن  
 سپرده: امانت، ودیعه، به امانت گذاشته  
 سپرده: سپارش شده، وانهاد، واگذار شده  
 سپرده دار: امانت نگهدار، اُستور، ایرمان دار  
 سپرده ای: امانتی، ایرمانی  
 سپرده دزدی: اختلاس  
 سپرز: (پ) طحال  
 سپرغم: (غ) اسپرغم، ریحان  
 سپری: طی شده، به فرجام رسیده  
 سپری شدن: طی شدن، به سر رسیدن  
 سپس: بعد، پس، آنگاه، پس از آن  
 سپس تر: بعد تر، دورتر، عقب تر  
 سپسی: تاخر، واپس ماندگی، عقب ماندگی

ستبر: ضخامت، ستبری، گندگی  
 ستبری: سترگی، درشتی، صلابت  
 سندن: استدن، ستاندن، پس گرفتن  
 ستردن: پاک کردن، محو کردن  
 ستردن: پالودن، تطهیر، تصفیه کردن  
 ستردن: زدودن، خط زدن، حذف کردن  
 سترسا: محسوس/ حواس  
 سترسا پرتی: حواس پرتی  
 سترسای: حس و آنچه به حس پیوند دارد  
 سترسایی: آنچه به ساهش در آید، حسی  
 سترسایی: حساسیت  
 سترگ: عظیم، گته، کلان، تنومند  
 سترگ: بزرگ، درشت، تناور  
 سترگی: عظمت، تناوری، درشتی  
 سترون: نازا، عقیم  
 ستروئیدن: نازا کردن، عقیم کردن  
 ستلاندن: کتک زدن، کوب زدن  
 ستم: زور، بیدادگری، جبر  
 ستمکار: ستمگر، بیدادگر، ظالم  
 ستمکاران: آجلاف، فرومایگان، پستان  
 ستمکارانه: بیدادگرانه، ظالمانه  
 ستمکاری: بیدادگری، مردم آزاری، تعدی  
 ستمگر: ددمنش، سنگدل، سفاک  
 ستنبه: (ت) چنبه (چ)، درشت، بدهیکل  
 ستنج: ذخیره، پس انداز  
 ستواریدن: استواریدن، تحکیم، تثبیت  
 ستودن: تحسین کردن، آفرین گفتن  
 ستودن: تمجید کردن، تحسین کردن  
 ستودنی: تحسین برانگیز، درخور تمجید  
 ستوده: ممدوح، ستایش شده  
 ستور: دواب، چارپایان اهلی  
 ستورگاه: ستورخانه، طویله، آغل، اسطبل  
 ستوروار: جانوری، بهیمی، همچون ستور  
 ستون: پایه، پایه های زیرساختمان  
 ستون: دیرک/ نوشتار زیر هم و عمودی  
 ستون: رژه سربازان پشت سر هم  
 ستون مهره ها: ستون فقرات  
 ستونی: عمودی، ایستاده ≠ افقی=ترازی

سپسین: بعدی، عقب ترین  
 سپنج: استعارت، موقت، عاریه، ایرمانی  
 سپنج: گذرا، ناپایدار/ مهمان/ این جهان  
 سپنج: ناپایدار، وامی، عاریت  
 سپنج: خانه دشتبانان و پالیزبانان  
 سپنجی: عاریتی، ناپایدار، موقتی، ایرمانی  
 سپند: دارای فره ی ایزد، مقدس  
 سپندار: شمع، شماله  
 سپند روز: تعطیل رسمی  
 سپندی: تقدس، قداست  
 سپندینه: بهره داشتن از پاکی، مقدس  
 سپوزش: فرو کردن، سوراخ کردن  
 سپهر: آسمان، عرش، فلک  
 سپهربرین: عرش اعلا  
 سپهری: سماوی، فلکی  
 سپهسالار: سردار لشکر، سردار قشون  
 سپید: آبیض، سفید  
 سپیده: سپیدی و روشنایی بامداد، فجر  
 سپیده: روشنی پگاه، سپیده دم  
 سپیده: سیتوپلاسم یاخته  
 سپیده بار: پروتیین  
 ستاد کشوری: دولت  
 ستاره: اختر، کوکب، نجم  
 ستاره ایستا: کوکب ثابت، ستاره برجای  
 ستاره رونده: هر باسپ، ستاره سیار  
 ستاره شناس: منجم، اختر شمار  
 ستاره شناسی: نجوم، اختر شناسی  
 ستاک: بن واژه، مصدر، کارواژه  
 ستام: دهنه و لگام اسپ، سازو برگ اسپ  
 ستان: به پشت خوابیده، طاقباز  
 ستاندن: تحویل گرفتن، سندن، بازگرفتن  
 ستانی: افقی، ترازوی  
 ستاوند: بالاخانه پیش گشاده مانند ایوان  
 ستاوه: حیل، تزویر، مکر، فریب  
 ستایش: تحسین، مدح، تمجید  
 ستاییدن: تعریف کردن، ستایه کردن  
 ستایه: توصیف، تعریف  
 ستبر: ضخیم، کلفت، گنده

سده: قرن = سد سال  
 سده های میانه: قرون وسطی  
 سرآمد: برجسته، ممتاز، برگزیده  
 سرآمدن: به انتها رسیدن، سپری شدن  
 سرا: سرای، سراده، خانه، منزل  
 سراپاگوش: مشتاق شنیدن  
 سراچه: سرای خرد، اتاق  
 سراسر: سرتاسر، تمام، یکسره، همه  
 سرانجام: عاقبت، در پایان، سامان کار  
 سرانجام: فرجام کار، برآیند، نتیجه  
 سرانجام: فرجام، پیامد، عاقبت  
 سرای: خانه، بیت، منزل، سرا  
 سرای دیگر: دیگر سرای، آن جهان  
 سرباک: دیپلمات، صاحب سیاست  
 سربه سر: مساوی، برابر، سرتاسر  
 سربها: خون بها، فدیة، دیت، دیه  
 سرپاس: فرمانده و سردسته ی نگهبانان  
 سرپاش: عمود/ گرزگران  
 سرپرست: قیم، متصدی، مسئول  
 سرپرست: نوازنده سرپرست (فرهنگستان)  
 سرپیچی، نافرمانی، سرباز زدن، اِباء  
 سرپیچیدن: سرباز زدن، سرتافتن، تمرد  
 سرچشمه: منبع، خاستگاه، ماخذ، بنمایه  
 سرخ: رنگ لعل، قرمز  
 سرخنای: مری، راه گذر خوراک تا معده  
 سرخوشی: اِبتهاج، شادمانی، خرسندی  
 سرد: بی روح، بی مهر / سرد ≠ گرم  
 سردسیر: تابستانگاه، کوهپایه، بیلاق  
 سرده: جنس، گونه، قسم، نوع، سرتک  
 سرده: گونه ای خربزه/ چمانی، ساقی  
 سردیس: شکل سر، تندیس از سر  
 سرراست: کامل، بی کم و کاست  
 سرراست: مستقیم، راه بی پیچ و خم  
 سررسید: موعد، زمان پرداخت وام  
 سررشته دار: کارگزار، دفتر دار  
 سررشته داری: پیشه سررشته دار  
 سرزنش: سرکوفت، شماتت، توبیخ، انتقاد  
 سرزنش: مذمت، بیغاره، طعنه، نکوهش

ستهیدن: آنهماک، ستیزه کردن، لجاجت  
 ستهیدن: مناظره، بحث کردن، منازعه  
 ستیز: جنگ، خصومت، ناسازگاری، عناد  
 ستیزنده: ستیزه گر، ژکاره، منازع  
 ستیزنده: معاند، کینه ور، پرخاشگر  
 ستیزه: درگیری، زد و خورد، نزاع  
 ستیزه خویی: دشمنی، معاندت  
 ستیزه گر: پیکارجوی، جدلی، مبارز  
 ستیزه گرانه: پیکارجویانه  
 ستیزیدن: ستهیدن، جدال کردن  
 ستیزیدن: جنگ، دشمنی، لجاجت  
 ستیغ: قله، تیغه ی کوه، بلندای سرکوه  
 ستهش: ستیزندگی، جنگ، لجاجت  
 ستهندگی: ستیزه جویی، ستیزندگی  
 ستهندگی: عناد، گردنکشی، ستیزه  
 ستهنده: ستیزنده، ستیزه خوی، معاند  
 ستهنده: کینه توز، متخاصم  
 ستهنده: متعصب، یک دنده، نافرمان  
 ستهیدن: ستهیدن، الحاح، پافشاری، پژوژ  
 سخت شادان: ذوق زده  
 سخت و استوار: قرص و محکم  
 سختن: سنجیدن، کشیدن، وزن کردن  
 سختی: پایداری، طاقت، محکمی  
 سختی: رنج، مشقت، دشواری، صعوبت  
 سختیدن: سنجیدن، وزن کردن  
 سخن: گفتار، حرف، کلام، گفتمان  
 سخن بنداشت: (ب) اصل متعارف  
 سخن چین: خبرچین، نام، واشی  
 سخن چینی: نامی کردن، خبرچینی  
 سخن شناس: ادیب، دانا به دانش لغت  
 سخن گوینده: متکلم، ناطق  
 سخنور: ادیب، فرهیخته، شیوا سخن  
 سخنور: سخن سرا، سراینده  
 سخنور: سخنران، خطاب، خطیب  
 سخنور: بلیغ، فصیح، زبان آور  
 سد: ده، ده تا = 100 تا! صد  
 سدا: آوا، بانگ، ویله، صدا  
 سدبهر: پورسانتاژ، درسد

سرزنشگر: نکوهشگر، لوامه، ملامتگر  
 سرسام: التهاب مغز و غشای آن  
 سرسام: آشفتگی و حواس پریشی  
 سرسپاری: ارادت، اخلاص، بی‌ریایی  
 سرسپردگی: انقیاد، گردن نهادن  
 سرسپرده: ارادتمند، مخلص  
 سرسخت: پایدار، استوار، نستوه، مقاوم  
 سرسخت: دیباچه، سرآغاز، مقدمه  
 سرسرده: بهترین نوع  
 سرسری: بی‌توجه، بی‌پرنگاری  
 سرسری: نااندیشیده، بی‌فکر  
 سرسری: نیاندیشیده، نسنجیده  
 سرشت: طبیعت، مزاج، خمیرمایه، گوهر  
 سرشت: خمیره، ذات، غریزه، فطرت  
 سرشت: شخصیت، طبع، فطرت  
 سرشت: گوهر، نهاد، خیم، ذات، غریزه  
 سرشت: منش، خوی، خیم، طبیعت  
 سرشت: منش، شخصیت  
 سرشتن: خمیر کردن، آغستن، خازیدن  
 سرشته: خمیر شده، آمیخته/ ورامده  
 سرشتی: بالفطره، گوهری، طبیعی  
 سرشتی: طبیعی، ذاتی، غریزی  
 سرشتی: فی‌نفسه، ذاتی، فطری  
 سرشتی: نهادی، گوهرانه، ذاتا  
 سرشتین: گوهرین، نهادی، ذاتی، غریزی  
 سرشناس: معروف، پرآوازه، نام‌آور  
 سرفراز: نازان، نازنده، بالنده، سربلند  
 سرفراز: مفتخر، سرافراز  
 سرفرازی: سربلندی، شکوهمندی، افتخار  
 سرکاری: داروغگی / سرانجام‌کاری  
 سرکش: نافرمان، طاغی، یاغی  
 سرکشی: شورش، عصیان  
 سرکشی: گردنکشی، عصیانگری  
 سرکوفته: ارضاء نشده، شکست خورده  
 سرگذشت: حکایت، داستان، افسانه  
 سرگردان: حیران، آسیون، آسیمه، سرگشته  
 سرگرم: گرم‌کار، مشغول/ سرخوش  
 سرگرمی: بازی، تفریح

سرگشتگی: پریشانی، سردرگمی، حیرانی  
 سرگشتگی: حیرت/ دودلی، بلاتکلیفی  
 سرگشته: پریشان، شوریده، آشفته، منقلب  
 سرگشته: متحیر، سرگردان، حیران  
 سرگفتار: دیباچه، آغاز سخن  
 سرما: برودت، پناد( هوای) سرد  
 سرمدی: جاوید، همیشگی، ابدی، لایزال  
 سرنام: برنام، لقب  
 سرنگون: برافتاده، منقرض  
 سرنگونی: فروپاشی، واژگونی، سقوط  
 سرنوشت: تقدیر، قسمت، قضا  
 سرنوشت: نوشته شده، مقدر  
 سرنیزه: سنان، ابزار نوک تیز پولادین  
 سروا: حدیث، سخن، افسانه  
 سرواد: شعر، چامه، چکامه  
 سرواد: سخن آراسته، چامه، منظوم  
 سرواد: سروده، شعر(اسرواد=نثر)  
 سرواد سرایی: تغزل، غزل سرایی  
 سرواد سنجی: عروض، فن سخن منظوم  
 سروادسنجی: دانش شناخت وزن شعر  
 سروادیک: شاعرانه  
 سرواژه: عنوان، دیباچه، پیشگفتار  
 سرو پرهونیک: مخروط مستدیر  
 سرودن: سرآیدن، شعرگفتن  
 سروده: به نظم درآمده، گفته شده  
 سرودیس: مخروطی  
 سرودیشان: مخروطیان  
 سرودیسه: مخروطی، سروی  
 سرور: (س. و) رئیس، فرنشین، پیشوا  
 سروری: ریاست، فرمانروایی، رهبری  
 سرورخت: سرو وضع، ظاهر  
 سروش: فرشته، پیام‌آور  
 سروش: ایزد فرمانبرداری از اهورامزدا  
 سروی: مخروط، مخروطی  
 سروی: سرون، شاخ جانوران  
 سروی آکناک: مخروط ناقص، سروی سوتام  
 سرویان: مخروطیان  
 سره: دور از آلودگی، خالص، ناب

سگالش: اندیشه کردن، چاره جویی  
 سگالشگاه: مجلس شورا  
 سگالشی: جدلی، ستیزه گرانه  
 سگرت: به استثناء، به سگرت  
 سگرت، به سگرت، به جز، مگر  
 سگرتش: استثناء، جدا، سوا  
 سگرتشی: استثنایی، جزیک  
 سلاک: اجاره، کرایه  
 سلاک دادن: اجاره دادن  
 سمانه: سقف خانه، آسمانه/ بلدرچین  
 سمراد: پندار، وهم، گمان، چیز موهوم  
 سمرادیدن: پنداشتن، وهم کردن  
 سمرد: خیال، پندار (مانند نبرد بخوانید)  
 سمیره: خط که می کشند  
 سمیره: کشیدنی  
 سمیره: سمیره ≠ دبیره برای نوشتن  
 سَناد: (سَن) فراوان، بسیار، وافر  
 سننوسه: سه گوشه، هرچیز سه گوش  
 سنجش: برابریابی، قیاس، برآورد  
 سنجش: همسنجی، مقایسه  
 سنجش پذیر: قابل مقایسه  
 سنجش ناپذیر: غیر قابل قیاس و سختن  
 سنجش ناپذیر: غیر قابل مقایسه  
 سنجش ها: آمایش ها، بررسی و تحلیل  
 سنجشی: تطبیقی، مقایسه ای  
 سنجنده: سنجش کننده، وزان، وزنده  
 سنجه: سنگ ترازو، معیار، وزنه  
 سنجه: معیار، مقیاس، محک  
 سنجیدن: ارزیابی، ارزشیابی، مقایسه  
 سنجیدن: اندازه گرفتن، وزن کردن  
 سنجیدن: برسنجیدن، مقایسه کردن  
 سنجیده: دقیق، باریک سنج، با فکر  
 سنجیده کردار: باوقار، گرانسنگ  
 سِنداره: حرامزاده  
 سنسور: خرطوم (برای پیل و پشه)  
 سنسور: شنگرگ، خرطوم  
 سنگار: همراه، هم سفر، هم سنگار  
 سنگتراش: حجار

سره: صاف و بی غش / نژاده  
 سره کننده: سرهنده، به گزین، نقاد  
 سرهندگان: منتقدان، نقادان  
 سرهنده: منتقد، نقاد  
 سرهیده: (سَن) انتقاد شده / سره شده  
 سرین: (سُن) کپل، ران  
 سرین: (سَن) زیرسری، بالش  
 سفرنگ: ویزارش، تفسیر  
 سزاوار: سزامند، برازنده، شایسته  
 سزاوار: لایق، درخور، گزایش  
 سزامند: سزاوار، درخور، لایق  
 سزاوار بودن: قابل بودن، شایستگی داشتن  
 سست: بی پایه، بی اساس/ ناتوان  
 سست: ناپایدار، بی ثبات، ضعیف  
 سست اندیش: بی فکر، بی تدبیر  
 سست سرشت: ضعیف الطبع  
 سست نهاد: سست یازش، ضعیف النفس  
 سستی: اهمال، بی خیالی، ضعف  
 سستی: بی پرنگری، کوتاهی، تغافل  
 سستی: کوتاهی، تعلل، طفره  
 سستی: ناتوانی، ضعف، رخوت  
 سستی آور: رخوت انگیز  
 سفال: خَرَف، گِل پخته  
 سفالین: آوند و هرچیز ساخته شده از سفال  
 سفرنگ: تفسیر و شرح بر یک نوشتار  
 سفره: خوان/ خوانپایه = میز  
 سَفمان: تصور باطل، توهم  
 سَفمان: خطای باصره  
 سکاچه: بختک  
 سگالش: سگالش، فکر، اندیشه، چاره جویی  
 سگالیدن: سگالیدن، اندیشیدن، فکر کردن  
 سکرچه: بشقاب، پدشخور، دوری  
 سِکنج: (سَن) لب شکری، سِلنج  
 سکنجیدن: سرفیدن، سرفه کردن  
 سِکوپا: سکوبا، اسقف  
 سکوره: پیمانهای سفالین، کاسه گلی  
 سگال: اندیشه، فکر، چاره جویی  
 سگال: درنگ، پیش اندیشی



سوی: جانب: سو، سمت، طرف، راستا  
 سویگان: ابعاد؛ درازا، پهنا، ژرفا  
 سویگان: بُعد (یک سویگانی: یک بعدی)  
 سویگان: بعد، دور، دوری  
 سویگاه: جهت، سوی، طرف، جانب  
 سویه: میکربی پدیدآمده از میکرب دیگر، سوش  
 سویه: طرف، سو، جانب، جهت  
 سه پهلو: سه سویه، مثلث  
 سه دیگر: ثالثا  
 سه گانه: تثلیث  
 سه گوشه: مثلث  
 سه گوشه راست پهلو: مثلث متساوی الاضلاع  
 سه یک: ثلث  
 سهان: جمله، سُهان  
 سهش: حس، پولاب، احساس  
 سهش: از شهیدن، بو بردن، دریافتن  
 سهشگاه: نقطه ی حساس  
 سهشگر: حس کننده، احساس کننده  
 سهشی: حسی، دریافت پذیر  
 سهشیک: احساسی، احساساتی  
 سهمگین: هراس انگیز، ترسناک  
 سهمگین: هیبت آور، وحشتناک  
 سهنده: حساس، زودرنج، شکننده  
 شهیدن: احساس کردن، دریافتن  
 شهیدنی: محسوس، دریافت پذیر  
 سی گان: سی سی  
 سیاه سنگ: سنگ بازال  
 سیاهه: پهرست، فهرست، لیست  
 سیاهه: بدکاره (برای مرد و زن)  
 سیج: خطر، دشواری، هچل  
 سیجناک: خطرناک، بیمناک، هراس انگیز  
 سیجومند: خطرناک، ترسناک  
 سیر: اشباع، سرشار/ بیزار/ رنگ تند  
 سیر شدن: اشباع شدن/ بیزار شدن  
 سیر و سرشار: ارضاء شده  
 سیم: نقره  
 سیم فام: نقره گون  
 سیماب: جیوه

سنگدل: بی رحم، سخت دل، ظالم  
 سنگدل: شقی، قسی القلب  
 سنگدلی: بی رحمی، ستمگری، شقاوت  
 سنگدلی، کوردلی، ستمگری، بی رحمی  
 سنگریزه: جمره/ پاره ای آتش  
 سنگستان: جای پرسنگ  
 سنگنبشته: کتیبه، لوحه  
 سنگواره: فسیل  
 سنگواره شناسی: دانش بررسی چینه های زمین  
 سنگول: بایا، ضروری، هرچیز نیازین  
 سنگین گوش: سخت شنوا  
 سنگینی: اندازه، سنگ، وزن  
 سنگینی: گرانی، ثقل  
 سو: طرف، ناحیه، جهت  
 سوباردن: مشورت کردن  
 سوتام: آهومند، کاستیمند، ناقص، اندک  
 سوخ: پیاز گل در زیر خاک  
 سود: فایده، بهره، نفع، هوده، منفعت  
 سودآور: انتفاعی  
 سوداگر: تاجر، بازرگان  
 سودبخش: سودرسان، نافع  
 سودبر: بهره ور، بهره بر، ذینفع  
 سودجو: فرصت طلب  
 سود رسان: فایده دهنده، بهره دار  
 سودمند: کارآمد، سودبخش، بارآور، مفید  
 سود و زیان: نفع و ضرر  
 سور: جشن و شادمانی، ضیافت، ولیمه  
 سوربرگ: کارت ضیافت  
 سوزا: قابل احتراق  
 سوزمانی: قرشمال (دشنام به مرد و زن)  
 سوزیان: سود و زیان / مال و سرمایه  
 سوک: گوشه، زاویه، کنج  
 سوک: خار خوشه ی گندم  
 سوگ: عزا، موژ، مصیبت  
 سوگند: قسم  
 سوگوار: عزادار  
 سوگواری: عزاداری  
 سونش: ریزگان توپال ها

سیرغ: عنقا، سیرنگ  
سیمگر: نقره کار  
سیمین: سیمگون، نقره ای  
سیوه: جداکردن، بخش کردن  
سیوه: گروه گروه کردن  
سیه گوش: همانند یوزپلنگ کوچکتر

.....



# ش

شارینش: (ن) تمدن، شهرنشینی  
 شالوده: بنیاد، پایه، اساس، مبنا  
 شامگاه: ایوار، غروب  
 شانه: دوش، کتف  
 شانه تهی کردن: سلب مسئولیت  
 شاپیدن: شکایت کردن، گرزیدن(گ)  
 شاهراه: اتوبان  
 شاهین: عقاب/ زبانه ی ترازو  
 شایان: درخور، سزاوار، لایق، شایسته  
 شایان نگرش: قابل ملاحظه، خیره کننده  
 شاید: بگمان، احتمالاً، انگار که  
 شاید: گمان می رود، گویا، محتملاً  
 شاید بودن: ممکن، تواند بودن  
 شاییدی: احتمال، به گمان، انگاری  
 شایست: امکان، ممکن، روا، شاید بود  
 شایستگی: استعداد، کارآیی  
 شایستگی: صلاحیت، لیاقت  
 شایستن: سزاوار بودن، درخور بودن  
 شایستن: مستحق بودن، شایسته بودن  
 شایستن: مناسب بودن، ارزیدن  
 شایسته: سزاوار، درخور، لایق، روا  
 شایسته: مناسب، شایان، با کفایت  
 شایش: امکان، توانایی  
 شایگان: سزاوار، شایسته

شاخاب: شاخابه، خلیج  
 شاخاب پارس: خلیج پارس  
 شاخه: ساقه که از تنه درخت می روید  
 شاخه: یکان شمارش تیر آهن و نبات  
 شاخه: جوی باریک جدا شده از رود  
 شاخه: بخش فرعی از یک مجموعه  
 شاخه: فرقه، دسته، شعبه  
 شاخه شاخگی: انشعاب، چند شاخگی  
 شاخه یی: فرعی، غیر اصلی  
 شاداب: با طراوت، خرم، تر و تازه  
 شادابی: تری، خرمی، تازگی، طراوت  
 شادان: دلشاد، مسرور، شادمان، شادکام  
 شادباش: تبریک، تهنیت، مبارک باد  
 شادخواری: لهب و لعب، خوشگذرانی  
 شادمانه: با شادی، طربناک  
 شادمانی: خشنودی، شمع، بشاشت  
 شادی: خوشهالی، مسرت، خوشدلی  
 شار: شهر، شارستان، شهرستان  
 شار: سدای فروریختن آب، آبشار  
 شار: بزرگ، شمارمار = مار بزرگ  
 شار: جریان (شاریدن: روان شدن)  
 شارسانی: تمدن، شهریگری  
 شارش: جریان آب / جریان بار الکتریکی  
 شاروندی: شارسانی، تمدن  
 شاریدن: جاری شدن، شریدن

شایمند: شدنی، امکان پذیر، محتمل  
 شایمند: ممکن، شاید بود، دارای احتمال  
 شایمندی: امکان، شاید بودن، احتمال  
 شایمندی: شاید بودی، امکان پذیر  
 شایند آمایش: امکان بررسی  
 شایندان: امکانات، توانایی ها  
 شایندگی: امکان، احتمال، محتمل  
 شایندگی: شایستگی، سزاواری  
 شایورد: (و) خرمن ماه، هاله  
 شبستان: خوابگاه، اندرونی، خلوتگاه  
 شبگرد: گشتی، گزمه، پاسبان  
 شبگیر: اول صبح، پگاه، سحر  
 شبیخون: حمله ی شبانه و ناگهانی  
 شپلیدن: سوت زدن/ شیفته شدن  
 شتاب: تعجیل، عجله، گزاونگان  
 شتاب: تند، تندپویی، سرعت  
 شتابان: شتابزده، عجولانه  
 شتابان: درکار شتافتن، سرعت  
 شتاب آوردن: تسریع، شتافتن  
 شتاب بخشیدن: تسریع کردن  
 شتابزدگی: تندپویی، عجله  
 شتابزدگی: تعجیل، شتافتن/هیناهین  
 شتابزده: با شتاب، عجول  
 شتابزده: شتابان، با عجله  
 شتابکار: مستعجل، شتابنده  
 شتابنده: دستپاچه، مسرع، شتاب کننده  
 شتابیدن: شتافتن، تند رفتن، عجله کردن  
 شتافتن: شتاب کردن، عجله کردن  
 شتافتن: عجله داشتن، تعجیل  
 شتالنگ: بژول، استخوان پاشنه ی پا  
 شترنگ: چترنگ، شترنج  
 شترنگی: شترنجی/ چهارخانه  
 شخانه: (ش) اختر دونده، شهاب  
 شخصی: کسانی، خصوصی، خویشیک  
 شدنش: امکان داشتن، توانش  
 شدنی: ممکن، شایش، شایمند  
 شدنی: امکان پذیر، انجام پذیر  
 شدنی: شایا، شایمند، انجام پذیر، ممکن

شرزه: خشمگین/ نیرومند  
 شرمسار: خجل، خجالت زده  
 شرمساری: خجلت، شرمندگی، تشویر  
 شرمندگی: خجالت، شرمنده شدن  
 شرمنده: سرشکسته، منفعل، پشیمان  
 شرنگ: حنظل، کبست، زهر  
 شش: ریه  
 شش پهلو: مسدس، شش سو، شش گوشه  
 شفت: گوشتی، گوشتدار برای میوه  
 شفت: گوشتی برای هلو یا زردآلو...  
 شکار: نخجیر، صید  
 شکارچی: دام گستر، دامیار، صیاد  
 شکارگاه: شکارستان، نخجیرگاه  
 شکافتن: اشتقاق، تشقیق، باز کردن دوخته  
 شکافتن: پاره پاره کردن، تکه تکه کردن  
 شکافته: پوست باز کرده، کافتیده، کافته  
 شکست: هزیمت، ناکامی ≠ پیروزی  
 شکستن: خرد کردن/ مغلوب کردن دشمن  
 شکسته: پاره، خرد شده/ کسردر ریاضی  
 شکسته: مکسور، منکسر/ پیر و ناتوان  
 شکفته روی: بشاش، گشاده روی، خوشرو  
 شکنجه: رنج، عذاب، هروانه، آزار، زجر  
 شکوفا: شکوفان، پر رونق، شکفته شده  
 شکوفایی: پیشرفت، رونق/ شکفته شدن  
 شکوفه زدن: قی کردن، استفراغ  
 شکوه: اُبّهت، بزرگی، فر، فرهی  
 شکوه: شوکت، حشمت  
 شکوه خدایی: جهان مینوی، ملکوت  
 شکوهمند: با صلابت، با عظمت، پرهیبت  
 شکوهمند: فرمند، مجلل، صاحب حشمت  
 شکوهمند: با شوکت، فرهمند، بافروشکوه  
 شکیب: تحمل، بردباری، صبر و آرام  
 شکیبایی: بردباری، صبر، تحمل  
 شکیبیدن: صبر کردن، تاب آوردن  
 شکیفتن: شکیا شدن، تحمل کردن  
 شکیفتن: شکیبیدن، صبر و تحمل داشتن  
 شکیفتن: صبر داشتن، تاب آوردن  
 شگا: جعبه، ترکش، تیردان

شماله: مشعل، چراغواره  
 شمردن: شمار کردن، محاسبه کردن  
 شمیله: رمیده / آشفته، پریشان  
 شناخت: دانایی، آگاهی، دانش، معرفت  
 شناخت: شناسایی، دریافت، درک  
 شناخت شناسی: معرفت شناسی  
 شناختنی: پیدا، شناخته شده، آشکار  
 شناخته: مشهور، معروف، نام آور  
 شناخته: معرفه (در دستور زبان)  
 شناسا: شناسنده، دانا، آگاه  
 شناسا: مشخص، معلوم، شناخته شده  
 شناسا پویه: فعل معلوم  
 شناساگر: معرف، آشناکننده  
 شناساننده: شناسه/ معرفی کننده، آشنا کننده  
 شناسانیدن: آشنا کردن، معرفی کردن  
 شناسندگان: آگاهان، دانایان  
 شناسه: بخشی از پویه نمایانگر کس و شمار  
 شناسه: ویژگی، مشخصه  
 شناسه: هستی، کیستی، هویت  
 شناسیدن: باز شناختن، تشخیص دادن  
 شناسیدن: شناساندن/ تعریف کردن  
 شناور: غوطه ور در آب  
 شند: نوک پرندگان، منقار مرغان  
 شندف: دهل، تبوراک، نقاره بزرگ  
 شنگ: شوخ و شیرین زبان  
 شنگرف: شنگ، خرطوم (پیل یا پشه)  
 شنگینه: کدینه، چوب گازران برای شستن  
 شنوا: که شنود، سامع، گوش دهنده، شنونده  
 شنوایی: سامعه، یکی از سهش های پنجگانه  
 شنودن: استماع، شنیدن، گوش دادن  
 شنوسه: اشنوسه، عطسه  
 شنونده: مستمع، گوش دهنده  
 شنیدنی: مسموع، درخور شنیدن  
 شوخی: گوازه، لاغ، مزاح  
 شور: شوق، هیجان، شادی، وجد  
 شوربختانه: متاسفانه، بدبختانه  
 شوربختی: ادبار، تباهی، تیره بختی  
 شورش: شور و غوغا، آشوب، طغیان

شگاله: جملگی، همگی، همه، تمام  
 شگرد: راه، روش، آگاهی، فن  
 شگرد: راه کار، روش، شیوه، تکنیک  
 شگرف: باور نکردنی، شگفت، عجیب  
 شگرف: خارق العاده، نادر، کمیاب  
 شگرفی: بزرگی، حشمت، زیبایی  
 شگفت: باورناپذیر، بعید، دور از ذهن  
 شگفت: عجیب، حیرت انگیز  
 شگفتا: عجا، عجیب  
 شگفت انگیز: اعجاب آور، پرشگفت  
 شگفت انگیز: حیرت انگیز  
 شگفت زده: متحیر، در تعجب  
 شگفت زده: متعجب، لب گزان  
 شگفتی: تعجب، حیرت  
 شگفتی: شگفت زدگی، تحیر  
 شگون: فرخندگی، میمنت، خجستگی  
 شلپیدن: فشردن، چلانیدن  
 شله: (ش) قصاص / جای خاکروبه  
 شمار دوگانی: تثبیه  
 شمار: تعداد/ حساب/ عدد/ نمره  
 شمارش: شمردن، محاسبه  
 شمارش: تعداد، شمار  
 شمارشی: عددی، معدود (در برابر وزنی)  
 شمار کار: فرجامین مرحله ی قضاوت  
 شمارگان: تیراژ، یکانی برای شمارش روزنامه  
 شمارگر: / شمارنده، شمارگیر، محاسب  
 شمارگر: ابزار شمارش/ کنتور  
 شمارگری: محاسبه  
 شمار مردم: انبوهی، جمعیت  
 شماره: عدد (شمار: تعداد)  
 شماره: نمره  
 شماره دهنادی: عدد ترتیبی  
 شماره گیر: نمره گیر  
 شماره ها: اعداد  
 شماری: اندکی، چندی، کمی، مقداری  
 شماری: تعدادی، معدودی، عددی  
 شماله: سپندار، شمع  
 شماله دان: شمعدان

شیراوژن: شرافکن  
 شیرین: مزه ی شکر / دلپذیر / تمام، کامل  
 شیرینی: خوردنی از آرد، شکر، روغن و..  
 شیفتگی: عاشقی، دلباختگی، شیدایی  
 شیفته: آرزومند، خواستار، مشتاق  
 شیوا: بلیغ، رسا، فصیح  
 شیواسخن: خوش سخن، زبان آور  
 شیوایی: رسایی در سخن، بلاغت  
 شیوایی: شیواسخنی، فصاحت  
 شیوایی در سخن: براعت  
 شیوه: راه، روش، سبک، آیین  
 شیوه: اسلوب، طریقه  
 شیوه شناسی: سبک شناسی

.....

شورشگر: طغیانگر  
 شوره: نیترا / زمین نا بارور  
 شوریدن: خروشدیدن، طغیان کردن  
 شوشه: زرو سیم گداخته و در ناوچه ریخته  
 شوشه: یخ آویزان سرناودان در زمستان  
 شوشه: (ش.ش) منشور گذرنور  
 شوشه ی ابوند: منشور ناقص  
 شوشه ی راست: منشور قائم  
 شوشه ی کج: منشور مایل  
 شومخ: جعفری  
 شوند: (ش. و) راین، دلیل، آوند  
 شوند: (ش. و) انگیزه، سبب  
 شوند: باعث، علت، سبب، ماده هر چیز  
 شوندآوری: بهانه تراشی، تعلیل  
 شوندها: دلایل، انگیزه ها، شواهد  
 شونی: قنناق نوزاد  
 شهر آیین: شهریگر، متمدن  
 شهر آیینی: تمدن، شارسانی  
 شهر بان: پلیس، نگاهدارنده شهر  
 شهر بند: حصار بند  
 شهر مداریک: سیاسی  
 شهروند: هموند یک شهر و یا کشور  
 شهروندی: ناسیونالیته  
 شهروندان: ساکنین شهر  
 شهریگر: متمدن، با فرهنگ  
 شیان: جزا، پاداش (نیکی و بدی)  
 شیبیا: افعی، گرز ه مار  
 شید: روشنی، نور، پرتو، شعاع نور  
 شید: آفتاب / درخشنده، درخشان  
 شیدافکن: نور افکن  
 شیدان: خوان، طعام و نعمت  
 شیدور: درخشنده، رخشان، ساطع  
 شیدور: درخشان، مشعشع  
 شیر: هژبر، اسد  
 شیرازه: رشته / ته بندی کتاب و دفتر  
 شیرازه: مادگی برای دکمه، جادکمه  
 شیرازه بند: آنکه بخش های نییگ را بهم بندد  
 شیرازه بند: صحاف



# غ

غرم: (غ. ر) میش کوهی  
 غرمیدن: (غ) خشمناک شدن / سدای میش  
 غرن: (غ. ر) بانگ گریه و ناله، نوحه  
 غرنبه: (غ) بانگ و فریاد، خروش  
 غرنبیدن: (غ) ژکیدن، غر و لند کردن  
 غرنبیدن: بانگ و خروش برآوردن  
 غرنبیدن: غریدن، آواز مهیب برآوردن  
 غرنده: خروشنده، خروشان، بانگ مهیب  
 غرنگ: سدای گریستن که درگلوپیچد  
 غرنگیدن: (غ) غریویدن، ناله کردن  
 غرو: (غ. ر) نی میان تهی، یراع، مزار  
 غرویدن: دیده شدن، نمایان شدن  
 غرویدن: سدا و بانگ برآوردن  
 غره: (غ) سدای تندر، رعد  
 غره: بانگ جانوران درنده  
 غریدن: (غ. د) خروشیدن، فریاد زدن  
 غریژنگ: لژن و گل و لای ته آبگیر  
 غریو: فغان و فریاد، نعره، ولوله  
 غریوان: فریاد کنان، نعره کنان، خروشان  
 غریویدن: (غ) فریادزدن، خروشیدن  
 غریویدن: بانگ و فریاد ازشادی یا اندوه  
 غزم: (غ. ژ) دانه ی انگور، حبه  
 غزولیدن: (غ) هشیار بودن، چالاک بودن  
 غزولیدن: مقید بودن / کوشیدن

غابندن: لغزیدن، غلتیدن  
 غار: گاباره، دهار، شکاف بزرگ کوه  
 غار: گوپه، پناه جای در کوه  
 غاز: پرنده  
 غاز: پینه و وصله برای جامه  
 غاز: چاک، شکاف، تراک  
 غاز غاز: از هم شکافته، چاک چاک  
 غاز کردن: آمدن پشم یا پنبه برای ریسیدن  
 غازیدن: غازدن، آمدن پشم و پنبه برای رشتن  
 غازیدن: فلخمیدن، پنبه حلاجی کردن  
 غال: شکاف کوه، مغاره برای دام  
 غالیدن: غلتیدن / غلتانیدن  
 غالیدن: گردانیدن از پهلو به پهلو  
 غراچه: مخنت، نامرد / ابله، نادان، کانا  
 غراش: (غ) زحم از خراشیدگی / خشم  
 غراشیدن: خراشیدن / ستیزیدن / اندوهگین شدن  
 غراشیده: خراشیده / خشمناک، غرشیده  
 غران: (غ) غرش کنان، درکار غریدن  
 غرچگی: نادانی، کانایی، احمقی، حماقت  
 غرچه: غراچه، ناتوان درمردی / نادان، کانا  
 غرش: نعره، بانگ جانوران درنده  
 غرش: سدای مهیب، فریاد ترسناک  
 غرشیدن: غراشیدن، برآشفتن، خشمناک شدن  
 غرغره: ماسوره دوزندگی || چرخ چاه

غنویدن: (غ. ن) آسودن، آرامیدن، خفتن  
 غنودن: غنودن، استراحت کردن  
 غو: (غ / غ) غریو، فریاد، نعره  
 غو: پرنده یی بزرگ از گونه ی ماکیان  
 غورمگس: (ر. م. گ) خرمگس، همج  
 غوره: (ر) انگور نارسیده و ترش مزه  
 غوری: آوند برای دم کردن چای  
 غوریدن: (د) به جنگ برانگیختن  
 غوز: گوژ، کوژ، برآمدگی درپشت شانه  
 غوزک: (ز) برآمدگی کوچک استخوان پا  
 غوزه: حباب روی آب  
 غوزه: نیام و پوشش پنبه، غلاف خشخاش  
 غوزی: خمیده، کوژپشت  
 غوشا: سرگین خشک شده ی جانوران  
 غوشت: (ش. ت) لخت، عور/ بی مو  
 غوک: وزغ، کلاو، کلار، ضفدع  
 غولانیدن: گریزانیدن، به فرار واداشتن  
 غولیدن: (د) گریختن، فرار کردن  
 غولین: سبوی دهانه فراخ  
 غولین: کوزه ی سرگشاده.  
 غیسیدن: بیهوش شدن، ضعف کردن

.....

غلپ: (غ. ل) یک اندک نوش، جرعه  
 غلت: از یک پهلو به پهلو دیگر گشتن  
 غلتان: (غ) غلتنده، درکار غلتیدن  
 غلتاندن: غلتانیدن، گردانیدن به پهلو  
 غلتانیدن: چرخانیدن از پهلو به پهلو  
 غلتبان: سنگ استوانه یی دیسه (شکل)  
 غلتک: ابزار استوانه یی هموار کردن بام  
 غلته: (ع. ب. ت) وردنه، مرقاق، محلاج  
 غلتیدن: غلت خوردن، پهلو به پهلو شدن  
 غلج: زنجیرو زرفین و کلون و جزآن  
 غلچگی: (ع. ل. چ) روستایی بودن  
 غلچه: (ع. ل. چ) روستایی، دهگان  
 غلغل: شورش و آواز گروهی مرغان  
 غلغل: سدای جوشیدن آب و آبگونه ها  
 غلغلستان: جای پرسر و سدا  
 غلغلک: (غ. غ) کوزه ی کوچک سوفالین  
 غلغله: (غ. غ) بانگ و فریاد، هنگامه  
 غلفج: (غ. ف) کتلیز انگبین، زنبور عسل  
 غلک: (ع. ل) کوزه کوچک سوفالی  
 غلمبه: (غ) هر چیز گرد و برجسته  
 غلمبه: عبارات مشکل برای خودنمایی  
 غلندوش: (غ) دوش، شانه، کتف  
 غلیدن: (غ) غوطه خوردن/ بیهوش شدن  
 غنج: (غ. ن) نوزاد کرم شکل خرفسترها  
 غنج: پسوند؛ بیمار غنج  
 غنجموش: (غ. ج) غوک، وزغ، غورباغه  
 غنچه: (غ) غوزه روی آب، غنده  
 غنچه: (غ. چ) شکوفه گل، بُر عوم  
 غند: (غ. ن) گرد آمده، جمع شده  
 غندش: (غ) پنبه ی زده و گلوله شده  
 غنده: (غ) تارتتک سیاه، رطیل  
 غنده: (غ) غوزه ی روی آب، حباب  
 غنشین: (غ) بیهوده گویی، یاوه گویی  
 غنشین: به سفاقت حرف زدن  
 غنگ: (غ. ن) تیر چوبین روغنگیرها  
 غنودگی: (غ. د) آسودگی، آرامیدگی  
 غنودن: (غ) غنودن، آرامیدن، خفتن  
 غنوند: (غ. و) عهد و شرط، پیمان





# ف

فراخوان: دعوت ، نیود(و)، احضار  
 فراخواندن: دعوت کردن، نیودیدن  
 فراخوانده: دعوت شده  
 فراخواننده: داعی، دعوت کننده  
 فراخوانه: کارت دعوت، نیودنامه  
 فراخوانی: دعوت، نیود  
 فراخور: به تناسب/ درخور، سزاوار  
 فراخی: تساع، گشادگی، گسترش، فراخنا  
 فراخی: فراوانی ، وفور  
 فراخویش: باخود، به خود(با پویه می آید)  
 فرادست: بالادست، مافوق  
 فرادید: پدید، هویدا، آشکار  
 فرادید آمدن: به نگر آمدن، در نظر آمدن  
 فرادید آوردن: پدید آوردن، آشکار کردن  
 فرارفت: پیشرفت، ترقی/ تجاوز  
 فرارفت: فرایند انتقال بر اثر حرکت در جو  
 فراروند: فرآیند، پروسه  
 فراز : جمله، وچک، گزاره، سهان  
 فراز آمیخته : جمله ی مرکب  
 فراز رفتگی: عروج، به بلندی بردن  
 فراز رفتن: نزدیک رفتن/ عروج کردن  
 فرازش: افرازش، بلندپایگی، ترفیع  
 فرازین: برین، بالایی ≠ فرودین  
 فراسپهر: ماوراءالطبیعه، متافیزیک  
 فراسپهری: غیر مادی، فرازمینی

فراچسبیدن: فراچسبیدن، ممایله  
 فاز: دهن دره، آسا، خمیازه  
 فازیدن: خمیازه کشیدن  
 فاستاندن: بازستاندن، بازگرفتن  
 فاشوریدن: برانگیخته شدن، تحریک شدن  
 فام: وام، قرض، بدهی  
 فام: رنگ، لون/ گونه / شبیهه (سرخ فام)  
 فاید: (ی) بیشا، ایچ، حتی، تا  
 فتاد: مورد، باره (درمورد = درفتاد)  
 فتاد ها: موارد  
 فتالیدن: کندن، شکافتن، پراکندن، افشاندن  
 فتالیده: افشانده، پراکنده شده، جدا شده  
 فتراک: ترک بند، تسمه و دوال زین اسپ  
 فتوده: خودپسند، خودبین، خودستای، مغرور  
 فرآوردن: تولید کردن، فرآوردن  
 فراپندار: خارق العاده، شگرف، چشمگیر  
 فراپنداری: دوران پندار، عجیب  
 فراپیدا: شفاف، لیان  
 فراخ اندیش: روشن ضمیر، هشیار، دانا  
 فراخ اندیشی: وسعت فکر، آزادگی  
 فراخ دست: دست و دل باز، بخشنده/ توانگر  
 فراخ دستی: فراخ آستینی، جوانمردی  
 فراخ نگری: وسعت دید، وسعت نظر  
 فراخواست: دعوت / درخواست

فراوانی: متافیزیکی، آنجهانی  
 فراکاویدن: آنالیز، پژوهش کنجکاوانه  
 فراکرد: جمله واره، نهاد + گزاره  
 فراکشند: مد، بالا آمدن آب دریا  
 فراکشیدن: پیش کشیدن، سوی خود کشیدن  
 فراکشیدن: بالا کشیدن، به فراز کشیدن  
 فراکشیدن: جذب کردن  
 فراگرد: فرآیند، روند، روش، پروسه  
 فراگرفتن: یادگرفتن/ شامل شدن  
 فراگرفتن: در برگرفتن، احاطه کردن  
 فراگستر: فراگیر، همگانی  
 فراگشت: آنابولیسیم، فرآیند سازنده در تن  
 فراگشت: فرآیند سازنده در سوخت و ساز تن  
 فراگشت: آنابولیسیم ≠ کاتابولیسیم = فروگشت  
 فراگفت: خطاب، ندا، سخن رویاروی  
 فراگفتن: خطاب کردن، سخن رو در رو  
 فراگویی: شرح دادن، تعریف، تشریح  
 فراگیتیک: ماوراء الطبیعه، متافیزیک  
 فراگیر: عمومی، همدادی، همه گیر، کلی  
 فراگیر: همگانی، عام/ همه جانبه، جامع  
 فراگیرنده: احاطه کننده، مشتمل، شامل  
 فراگیرنده: نافذ، فراگیر، جهان شمول  
 فراگیری: یادگیری، آموختن، آموزش  
 فراگیری: استغراق، جامعیت  
 فراگیری: دربرگیری، شمول، احاطه  
 فرامرز: فراسوی مرز، خارج از کشور  
 فرامرزی: بین المللی  
 فراموشیدن: از یادبردن، فراموش کردن  
 فرانگر: (ن.) دوراندیش، ملاحظه کار  
 فرانما: لیان، شفاف، نورگذرا  
 فرانما: طرح، برنامه / جدول زمان  
 فرانمود: باز نمود، توضیح، شرح، بیان  
 فرانمودن: باز نمودن، توضیح دادن  
 فرانمودن: شرح دادن، وصف کردن  
 فرانمودن: نشان دادن، آشکار ساختن  
 فرانهادن: در میان گذاشتن، مطرح کردن  
 فرانهاده: قضیه، گزاره، مبحث، موضوع  
 فراوان: بیشمار، انبوه، بسیار، وافر

فراوانی: فزونی، بسیاری، برکت  
 فراوانی: وفور، وفور نعمت  
 فراور: تولید کننده  
 فراوران: تولید کنندگان  
 فراوران: تولیدی  
 فراورد: حاصل، دستاورد  
 فراورد: حاصل ضرب، (درمزداهیک)  
 فراورده: محصول، بازده، راندمان  
 فراوری: تولید، بارآوری، ایجاد، ساخت  
 فراوری انبوه: تولید بسیار  
 فراهم: گردآمده، جمع شده / اندوخته شده  
 فراهم: آماده، حاضر، مهیا، میسر  
 فراهم آوردن: آماده کردن، بسیجیدن  
 فراهم شدن: گردآمدن، جمع شدن  
 فراهمیدن: گردآوردن، جمع کردن  
 فراهموشی: نبوغ، فرهوشی  
 فریادآوردن: به خاطر آوردن  
 فریافت: دریافت شده، درک شده  
 فریافت ها: مفاهیم، دریافتها، دانسته ها  
 فریافته: مفهوم، دریافتها  
 فرآیند: پروسه، مراحل پیشرفت کار  
 فرآیند: روند، فراگرد، منوال، طریقه  
 فربالش: رشد، بالش  
 فربالیدن: رشد کردن، بالیدن  
 فربود: واقعیت، واقعی/ راست و درست  
 فربودگرا: حقیقت گرا، کمال گرا  
 فربودگرایی: کمال گرایی  
 فربودی: اصلی، حقیقی ≠ مجازی  
 فربودین: واقعی، راستین  
 فربه: چاق، چرب پهلو  
 فرتابی: الهام، به پندار آمدن، وحی  
 فرتاش: وجود، هستی ≠ نیستی، عدم  
 فرتور: عکس  
 فرتورگر: عکاس  
 فرجاد: دانشمند، دانا، حکیم، فرزانه  
 فرجام: سرانجام، پایان، خاتمه، نهایت  
 فرجام: انتها، غایت، آخر الامر  
 فرجام: پایان، انجام، آخر کار، عاقبت

فرجامگاه: انتهای خط ، پایان خط  
 فرجامگر: فینالیست  
 فرجامین: انتهایی، بازپسین، نهایی  
 فرجام یافتن: خاتمه یافتن، به پایان رسیدن  
 فرجود: معجزه  
 فرجودوار: معجزه آمیز  
 فرخنده: با شگون، مبارک، فری، خجسته  
 فرخنده باد: مبارک باد  
 فرخنده فرجام: خوش عاقبت  
 فرخنده فرجام: عاقبت بخیر، نیک فرجام  
 فرخوگ: گوشتابه با تخم مرغ، اشکنگ  
 فرداره: امتیاز، مزیت  
 فرداره مند: دارای امتیاز  
 فردید: منطق، گویا، کرویز (ک)  
 فردید: بلند نگر، بزرگ اندیش  
 فرزانه: فلسفه  
 فرزانی: خردمندی، دانایی، حکمت  
 فرزانه: اندیشمند، ژرف اندیش  
 فرزانه: فیلسوف ، حکیم  
 فرزانه وار: فیلسوفانه  
 فرزانی: فرزانه وار، فلسفی، فیلسوفانه  
 فرزین: وزیر در شترنگ  
 فرساخت: فرساز، کامل  
 فرساختانه، فرسازانه، بطور کامل، کاملاً  
 فرساختگر، فرساختگرا، کمال گرا  
 فرساختگرایی، فرساختگری، کمال گرایی  
 فرساختگی، فرسازش، کمال  
 فرساختن: کامل کردن  
 فرسار: آسا، کواس، دات، قانون  
 فرسار همتایی: قانون تجانس  
 فرساری: قانونی، داتی، کواسی  
 فرستادن: گسیل، ارسال داشتن، روانه کردن  
 فرستاده: صادره ، روانه شده  
 فرستاده: نماینده، سفیر، پیک  
 فرسودگی: پوسیدگی، کهنگی  
 فرسودگی: استهلاک، فرسایش/ فرتوتی  
 فرسودن: ساییده شدن، پوسیده و کهنه شدن  
 فرسوده: تحلیل رفته، پوسیده/ ناتوان

فرغر: (ف. غ) جوی بسیار کم آب  
 فرکن: فرکند، کاریز، آبکند  
 فرکند: زمین برکنده شده با تنداب  
 فرگرد: فصل، بخشی از نبیگ  
 فرگشت: چرخش، تکامل ، تحول  
 فرگشتی: تکاملی  
 فرگفت: فرمان، حکم  
 فرمان: امر، حکم، دستور  
 فرمان نامه: نامه ی سر گشاده، منشور  
 فرمان نامه: امریه  
 فرمانبر: مطیع، فرمان بردار / خادم  
 فرمانبردار: دست نشانده، زیردست، مطیع  
 فرمانبرداری: اطاعت نمودن، گردن نهادن  
 فرماندار: رئیس، پیشوا، سرمانستان، رهبر  
 فرمانده: فرمان دهنده، دستور دهنده  
 فرمانده: سردار، سرکرده، سرلشگر  
 فرمانران: حکمران، حاکم  
 فرمانروا: حاکم، حکمران، صاحب اختیار  
 فرمانروایی: حکومت، حکمرانی  
 فرمانگاه: اطاقک راهنمایی کشتی  
 فرمانگاه: برنامه برای تغییر و تنظیم سامانه  
 فرمانی: به فرمان، مطیع، فرمانبر  
 فرمانی: امری، سپارشی، سفارشی  
 فرمانیده: آمردهنده، دستور دهنده، فرمانده  
 فرماند: صاحب شوکت، شکوهمند، مجلل  
 فرمودن: امر کردن، دستور دادن / گفتن  
 فرمهان: رئیس جمهور  
 فرناد: پایاب، ته آب  
 فرنادین: پایانی  
 فرناس: غافل، نادان، کم مایه  
 فرناسی: غفلت و نادانی  
 فرناسیدن: غفلت داشتن، ناآگاهی  
 فرناش: فرنود آوری، استدلال  
 فرنام: برنام، عنوان، لقب، کنیه  
 فرنامش: فرناقتن، فرنفت، اقدام  
 فرنایش: استدلال، گواه آوری، فرنودآوری  
 فرنشین: ارباب، رئیس، سالار  
 فرنشین: اداره کننده، مدیر

فرنشینی: ریاست ، سروری، سالاری  
 فرنفتن: اقدام کردن (فرنفتیم=اقدام کردیم)  
 فرنفتن: انجام دادن، اجراکردن، گام برداشتن  
 فرنما: تابلو، نگاره  
 فرنود: بیان / شیوه گفتار / سخن آشکار  
 فرنود: برهان و دلیل، منطق  
 فرنودآوری: استدلال، فرمایش، حجت  
 فرنودن: ثابت کردن، باز نمودن  
 فرنوده: مستدل، با فرنود، درست  
 فرنوده‌ها: دلایل، انگیزه ها  
 فرنودی: دانشوران، مستدل، با دلیل  
 فراوژ: وعظ / پند، اندرز  
 فراوآفاده: سرنگون شده، ساقط شده  
 فروبستگی: انعقاد / پیچیدگی  
 فروت: بسیار، فراوان، کثیر  
 فروتن: خاکسار، متواضع  
 فروتنی: خاکساری، افتادگی، تواضع  
 فرود: پستی، حضيض  
 فرود آمدن: نزول، افت  
 فرور: نا همتایی، تفاوت  
 فرورفتن: رخنه کردن، نفوذ کردن  
 فروزان: افروخته، برافروخته، ملتهب  
 فروزانه: مشعل  
 فروزه: صفت / ویژگی / چونی چیزی  
 فروزه: زاب - زابه، صفت  
 فروزه ی باز نمودی: صفت وصفی  
 فروزه ی برتری: صفت تفصیلی  
 فروزه ی برترین: صفت عالی  
 فروزه ی پرسشی: صفت پرسشی  
 فروزه ی پویندگی: صفت فاعلی  
 فروزه ی پویندگی: صفت مفعولی  
 فروزه ی چگونگی: صفت توضیحی  
 فروزه ی چندی: صفت مقداری  
 فروزه ی دهنادی: صفت ترتیبی  
 فروزه ی ساده: صفت ساده  
 فروزه ی شمارشی: صفت عددی  
 فروزه ی گزارشی: صفت توصیفی  
 فروزه ی گنگ: صفت مبهم

فروزه ی گویان: صفت بیان حال  
 فروزه ی نمارشی: صفت اشاره یی  
 فروزه ی همیشگی: صفت دایمی  
 فروزیده: موصوف  
 فروسو: بسوی پایین ≠ برسو  
 فروشد: غروب ≠ فراشد: طلوع  
 فروشد: غروب کردن خورشید  
 فروشدن: غروب کردن، پایین رفتن  
 فروشدن: انحطاط یافتن، ناپدید شدن  
 فروغ مینوی: پرتو بهشتی  
 فروکاست: تقلیل، تخفیف، کم کردن بها  
 فروکاستن: تقلیل دادن، کاستن  
 فروکشند: جزر ≠ فراکشند = مد  
 فروگرفتن: تسخیر کردن، تصرف کردن  
 فروگرفتن: پایین آوردن  
 فروگشایی: تجزیه و تحلیل، حل  
 فروگشت: کاتابولیسیم  
 فروماندگی: بیچارگی، تُلنگ، خواری  
 فرومایگی: فروپایگی، پستی، خواری  
 فرومایه: پست، گرانجان، لئیم، دون  
 فرومایه: حقیر، بیمایه، خرد، کوچک  
 فرومایه: دنی، پست، پست نهاد، دون  
 فرومایه: فروپایه، خوار، حقیر  
 فروهختن: فروهیختن، فرو و پایین کشیدن  
 فروهر: (ف. و. ه) نیروی مینویی  
 فروهر: ذره ای از ذرات نوراهورامزدا  
 فروهیده: خردمند، دانا / پسندیده  
 فروهیده: با فر و شکوه، شوکت  
 فرویش: تقصیر، فروگذاشت / فراموشی  
 فرویش: درنگ، تاخیر، غفلت، کوتاهی  
 فرویش: اهمال کننده، غافل  
 فره: بسیار، زیاد، فراوان / پسندیده  
 فره: شکوه، جلال  
 فرهدش: نعمت، انباردگی، نیکباری  
 فرهست: بسیار، وشناد، فراوان، زیاد  
 فرهمند: با شکوه، شوکتمند، شکوهمند  
 فرهنگ: معارف، علم، دانش / فرهیختگی  
 فرهنگ: واژه نامه، فرنگ لغت

فسوس: بازی و ظرافت/ سحر و لاغ  
 فسوس: افسوس، دریغ  
 فسون: نیرنگ، مکر و فریب  
 فسونکار: محسور کننده، افسونگر  
 فسونگر: فریبکار، حيله گر، مکار  
 فشرده: تراکم، افشردگی، درهم فشرده  
 فشرده: کوتاه، موجز، مترکم  
 فشرده گویی: اجمال، ساده سخنی  
 فشرده گویی: کوتاه سخنی، چکیده گویی  
 فغاک: ابله، نادان/ حرامزاده  
 فکژ: دودکش، دودآهنگ، تنوره  
 فلابه: بیهوده، بی سود، بی نفع، بی فایده  
 فن: هنر کروگی/تکنیک/صنعت  
 فناور: کارشناس فناوری  
 فناوری: تکنولوژی  
 فناوری: روش علمی در زمینه ویژه  
 فناوری: ساخت وکار، ساخت آوری  
 فوژان: فریاد، سداى بلند، نعره  
 فوگان: نوشیدنی مستی آور، آجود، فقاع  
 فیار: پیشه، کار، شغل/ صنعت  
 فیاور: صنعتکار، صنعتگر  
 فیوار: پیشه، کار، شغل، هنر، صنعت  
 فیواری: صنعتی  
 فیسا: تاووس، فراشمرغ، طاووس  
 فیسا: توروس، توروسک(گوش گیلکی)  
 .....

فرهنگ: ادب، معرفت، تعلیم، تربیت  
 فرهوش: نابغه، تیزهوش، هوشمند  
 فرهوشی: نبوغ، استعداد، تیزهوش بودن  
 فرهی: شوکت، فره، دارای فره بودن  
 فرهیخته: پرهیخته، دانشمند، با فرهنگ  
 فرهیخته: دانش آموخته، دارای فرهنگ والا  
 فرهیزش: تعلیم و تربیت  
 فرهیزشی: آکادمیک  
 فرهیزشی: تربیتی  
 فریب: مکر، حيله، نیرنگ  
 فریبکار: اغواگر، فریفتار، فسونکار  
 فریبکار: گریز، زیرک، ترفندگر  
 فریبکار: نادرست، حيله گر، مکار  
 فریبکارانه: حيله گرانه  
 فریبکاری: حيله گری، گریزی  
 فریبنده: پسندیده، گیرا، دلربا، جذاب  
 فریز: (ف)الزام، تعهد، وظیفه(پهلوی)  
 فریز: بایستگی، لازم، واجب  
 فریز: در فیزیک نوارهای تاریک و روشن  
 فریزگون: الزامی، اجباری  
 فریزیدن: موظف کردن، مجبور کردن  
 فریفتار: نیرنگباز، دجال، مکار، فریبکار  
 فریفتگی: اغوا شدگی/ شیفتگی  
 فریفتگی: فریب، اغترار، فریفته شدن  
 فریفتن: اغوا کردن، فریبیدن، گول زدن  
 فریفتن: گول خوردن، فریب خوردن  
 فرایسته: بسیار، زیاد، افزون  
 فروخواه: جاه جوی، جاه طلب  
 فروخواهی: بسیار خواهی، افراط  
 فروخواهی: زیاد خواهی، زیاد طلبی  
 فرونواژه: حرف اضافه  
 فرونی: زیادی، بسیاری، افزونی  
 فره: (ف. ز) زشت، پلید/ بد بو  
 فستر: خستر، خرفستر، حشره  
 فسردگی: انجماد، یخ زدگی  
 فسردن: بسته شدن، یخ زدن، سرد شدن  
 فسرده: جامد، سخت شده، دج، بر بسته  
 فسرده: یخ زده، منجمد، سرد



# ک

کابوک: لانه و آشیانه مرغ یا کبوتر  
 کاتوره: سرگردان، حیران، سرگشته  
 کاتوره ماندن: حیران ماندن، تعجب کردن  
 کاچار: کاچال، اسباب خانه از هرگونه  
 کاچال: اثاث، اثاثیه، بار و بُنه  
 کاچال: لوازم و ضروریات خانه  
 کاچک: کاسه سر / فرق و میان سر  
 کاخ: قصر، کوشک، اسپرلوس  
 کادیک: قاضی، دادگر  
 کار: اشتغال، شغل، پیشه/ سعی و کوشش  
 کار آزموده: آزموده، با تجربه، مجرب  
 کار آزموده: چیره دست، استاد، ماهر  
 کار افزا: مزاحم، مایه دردسر و گرفتاری  
 کار افزایی: مزاحمت، عمل کار افزا  
 کاراهی: سیاسی  
 کاراهییک: سیاست  
 کاراهیگر: سیاستمدار  
 کارایی: اثرگذاری، سودمند بودن  
 کارایی: هنایش، تاثیر، اثربخشی / لیاقت  
 کاربرد: استعمال، استفاده، مصرف  
 کاربرد: بکار بردن، بهره گیری  
 کاربرد: خاصیت، مختصه  
 کاربرد: قابل استفاده، مناسب بکارگیری  
 کاربرد: کنش پذیرنده، اثر پذیر

کارتادران: عاملان دولتی  
 کارتتک: تارتارتتک، تار عنکبوت  
 کاردار: حاکم، وزیر / مامور سیاسی  
 کاردانی: تردستی، استادی، چیره دستی  
 کاردانی: تخصص، مهارت  
 کاردپزشک: جراح  
 کاردپزشکی: جراحی  
 کارراه: خط مشی، ( کار راه سیاست)  
 کارساز: کارگر، ثمربخش، کارگشا  
 کارساز: موثر، چاره گر، مشکل گشا  
 کارشناس: کاردان، حرفه ای، خبره  
 کارشناس: کاردان، متخصص  
 کارشناس: ویژه کار، کاردان، متخصص  
 کارکرد: راندمان، برآیند کار، عملکرد  
 کارکرداندامها: فیزیولوژی  
 کارکردهای اندامی: فیزیولوژیکی  
 کارکردهای اندامی: کنش های فیزیولوژیکی  
 کارگاه: استودیو، جای کار، آتلیه، نگارخانه  
 کارگاه: دارقالی، داربوپ (فرش) بافی  
 کار گذاشتن: نصب کردن، قرار دادن  
 کارگر: عمله، شاغل، پیشه ور، مزدبگیر  
 کارگر: موثر، هنایش دار، با اثر  
 کارگرشدن: اُترکردن، هنایش داشتن

کارکرده: مجرب، با آروین، ماهر  
 کارکرده: کهنه، فرسوده  
 کارگری: تاثیر / کنش کارگر  
 کارگزار: پدافندگر، وکیل، نماینده  
 کارگزار: نماینده یک سازمان، مامور  
 کارگزار: مامور رسمی دولت یا سازمان  
 کارگزار: عامل، ناظر  
 کارگزاری: پیشه کارگزار / بنگاه معاملات  
 کارگزاری: بخش اداری حکومت یا سازمان  
 کارمایه: نیرو، انرژی / توانایی، قدرت  
 کارمایه: نیروی حرارتی، مکانیکی، نوری  
 کارمایه: وسیله، ابزار کار / سرمایه کار  
 کارنامک: تاریخ، کهنگاه، دیرینگاه  
 کارنامکشناسی: علم تاریخ شناسی  
 کارنامه: تاریخچه / سرگذشت  
 کارنامه: دانشنامه، دیپلم، گواهینامه  
 کارواژه: پویه، فعل  
 کارور: فاعل، انجام دهنده کار، متصدی  
 کاروژ: کارمایه، انرژی  
 کاروژیدن: انرژی دادن ( کاروژ دادن)  
 کاروژیک: انرژی  
 کاریار: سرویس دهنده، راهنما  
 کاریاری: خدمات، سرویس  
 کاریاری بازرگانی: خدمات بازرگانی  
 کاریز: قنات، آب رو، مجرای آب  
 کاریزکن: مقنی، کومش، چاهکن  
 کاژی: مخروطی، ریخت میوه کاج  
 کاژی: دو بینی، لوچ  
 کاستن: تفریق کردن، کم کردن  
 کاستن: کاهیده شدن، کم شدن  
 کاست و افزود: تفریق و جمع  
 کاسته: مفروق، عددی که از عدد دیگر کم شود  
 کاسته: کم شده، کاهیده  
 کاستی: کمی، کمبود، کاهش، نقصان  
 کاش: شیشه، آبگینه  
 کافیدن: شکافتن، کاویدن  
 کاکو: دایی (توریا= عمه) (افدر= عمو)  
 کالا: اسباب، متاع، مال التجاره

کالب: کالب، قالب هرچیز  
 کالب: پیکر، تن، اندام، جسم  
 کالب: قالب، ساختار  
 کالوسک: باقالا، باقالی  
 کالوسک پلو: باقالی پلو  
 کالیده: درهم شده، آشفته، ژولیده  
 کام: سقف دهان  
 کام: ورن، لذت / خواسته دل، آرزو  
 کام بخشیدن: ارضاء کردن  
 کام خاریدن: به کسی امید دادن  
 کامجو: جوینده و طالب اشغباری  
 کامجویی: التذاذ، خوشگذرانی، عشرت  
 کامجویی: دلورزی، نزدیکی، معاشقه  
 کامجویی: هماغوشی، مقاربت  
 کامروا: موفق، بختیار، کامیاب، متمتع  
 کامش: به کام بودن، سکس  
 کامش<sup>۱</sup> ابزار: سکس توی (از فرهنگستان)  
 کامش شناس: سکسولوگ  
 کام و ریژ: هوی و هوس  
 کامه: یاخته جنسی در فرایند ایجاد تخم  
 کامه: هوس، مراد، آرزو / مرجان  
 کامه گیر: شادخوار، متلذذ، کام گیرنده  
 کامیاب: کامروا، پیروزگر، موفق  
 کامیابی: کامروانی، پیروزی، موفقیت  
 کامیابی: نیکبختی، توفیق، بهره مندی  
 کان: معدن / سرچشمه، منبع  
 کانا: کودن، سبک مغز، خرفت، ابله، گول  
 کانا: کالیوه، پخمه، خُل، نا آگاه، سُبُکسَر  
 کانایان: نادانان، جهال، کودن ها  
 کانایانه: ابلهانه، سبک سرانه، گولانه  
 کانایی: جهل، نادانی، گولی  
 کانایی: کودنی، سبک مغزی، حماقت  
 کانکاران: کارگران معدن  
 کانون: مرکز، میانگاه / هسته، میان  
 کانون: انجمن، باشگاه، سازمان  
 کانونمند: متمرکز / تمرکز  
 کانونمندی: تمرکز، کانونگرایی  
 کانونی: متمرکز، مرکزی

کران: حد، مرز، ویمند، حاشیه  
 کران ناپذیر: بی مرز، بی حد و مرز  
 کرانجی: کنره گیر ≠ میانجی  
 کرانجی: بی طرف، آنکه جانبداری نکند  
 کرانجی گرانه: بیطرفانه  
 کرانجیگری: بی طرفی  
 کرانمند: محدود ≠ بیکران = نامحدود  
 کرانمندی: حدود، ویمندی  
 کرانه: ساحل، حاشیه  
 کرانه آسمان: افق، دورایی (از دور بودن)  
 کرباسو: مارمولک  
 کُرپان: دشمنان زرتشت، بداندیشان  
 کرجن: (کُ) کرکرانک، غضروف  
 کرتته: کرتک، پیراهن، نیم تنه  
 کرتته: زمین کاشته شده  
 کردار: کنش، کار، رفتار، عمل  
 کرد و کار: اعمال، رفتار  
 کرسان: کارسان، چاشدان، صندوق  
 کرشته: خس و خاشاک  
 کرفه: ثواب، کار نیک  
 کرفه کار: ثوابکار  
 کرفیدن: ثواب کردن  
 کرکرانک: چرندو، غضروف  
 کرکم: (کُ.کُ) زفران، زعفران  
 کرگدن: کرگ، ریما  
 کرو: (ک.ر) تارتارتنک برای تخم گذاری  
 کرو: (ک.ر) دندان کرم خورده و خالی  
 کرو: (ک) زورق، سنبک  
 کروا: (ک) گرفتن رخنه و وصل کردن  
 کروگی: (ک.و) صنعت، هنر  
 کروگیک: صناعیه  
 کروگی ها: صناعات، صنایع  
 کروند: (ک) عامل، عامل مشترک  
 کروند: فاکتور، عامل، سازه  
 کروندها: عوامل، کارسازها  
 کروندی: وابسته به عامل  
 کرویز: (ک) منطق، گویایی، گویا  
 کرویزی: پروهانگر، (پ.و) منطقی

کانه: سوراخ، دهانه  
 کانه: برابری با کسی در پایه و جایگاه  
 کانه: مرا، رقابت در رتبه و مرتبه  
 کاو: گود، فرورفته، مقعر  
 کاواک: آجوف، میان تهی، پوک، خالی  
 کاواک: درون تهی / بی مغز  
 کاوش: جستجو، کند و کاو، تفحص  
 کاوش: غور و تفکر / کندن زمین، حفاری  
 کاوک: پوچ، میان تهی  
 کاوک: حفره هوایی در برخی استخوان ها  
 کاونده: جستجو کننده، مفتش  
 کاویدن: احتقار، کندن / جستجو کردن  
 کاویدن: بحث کردن، بگو مگو کردن  
 کاویدن: پژوهیدن / آزمودن / بر رسیدن  
 کاویدن: کافتن، پی جستن  
 کاوین: کابین، مهریه  
 کاهانیدن: تنقیض، کاهش دادن، کاستن  
 کاهش: تفریق، منها  
 کاهش: فروگاهی، تنزل  
 کاهشیب: مفروق منه  
 کاهیده: در دستور زبان = مرخم  
 کاهیده: موجز، به اختصار  
 کبست: حنظل، خربزه ی تلخ  
 کپاک: کبوک، دم جنبانک  
 کپان: قپان، ترازو با یک پله  
 کپچه: کفچه، ملاقه برای بهم زدن  
 کپه: انباشته شده، تل شده  
 کپی: بوزینه، میمون  
 کت: شانه / تخت پادشاهی  
 کجاوه: کژاوه، محمل، پالکی  
 کجروی: گمراهی، انحراف  
 کچول: جنبانندن اندام هنگام رقصیدن  
 کچه: قاشق بزرگ  
 کدفت: آهیانه، کاسه ی سر، جمجمه  
 کدو زرد: کدو حلوایی  
 کدیور: کدخدای خانه، ریش سپید  
 کرامند: گرانبار، مهند، مهم  
 کرامند: با قدر و قیمت



کشورداری: سیاست  
 کشورداری: فرمانروایی، حکومت  
 کشه کشیدن: خط کشیدن  
 کشی: لطف، برنواختن  
 کشی: خوشی، تندرستی/ خودستایی  
 کشیدگی: درازی، درازشدگی  
 کفشگر: کفاش، اسکوف، اسکاف  
 کلاک: زمین کاشت نشده، لم یزرع  
 کلاک: تهی، خالی، کاواک  
 کلان پیکر: غول آسا  
 کلاهدرداری: اختلاس  
 کلندر: قلندر  
 کلون: چفت، قفل چوبی پشت در  
 کلیز: زنبور، پرم، پرمور  
 کلیزانگین: زنبور عسل  
 کمابیش: اغلب، بالنسبه  
 کمابیش: نسبتاً، نسبی  
 کماسه: کاسه چوبین/ کاریز کن  
 کمان: قوس، هلال  
 کماندو: تکاور  
 کمانک: دو ابرو، پرانتز  
 کمانه: آرشه/ قوس  
 کمبود: فقدان، کمی، کاستی، قلت  
 کمترین: اقلیت، کمینه  
 کم پندازا: کم اکسیژن، کم هوازا  
 کم جویی: کم خواهی، اندک جویی، قناعت  
 کم خرد: ناقص عقل، نادان، نابخرد  
 کم خواه: قانع، اندک خواه، راضی به قسمت  
 کمربستن: همت کردن، اهتمام نمودن  
 کمرو: خجل، خجالتی، آزرمتگین  
 کم کم: نرم نرمک، به تدریج  
 کم کمک: نرم نرمک، با تانی  
 کم مهری: سرد مهری، بی تفاوتی  
 کمین: منها، کاهش  
 کم نگر: بی توجه  $\neq$  پرنگر = با دقت  
 کم وای زا: کم پندازا، کم اکسیژن  
 کم و بیش: تقریباً  
 کم و بیشی: کم و زیادی

کرویزی: استدلالی، برهانی، عقلانی  
 کرویزیان: پروهانگران، منطقیون  
 کژ: ناراست، خمیده/ ابریشم کم بها  
 کژاندیشی: انحراف، کژ روی، گمراهی  
 کژاوه: کجاوه، هودج  
 کژپیمان: خائن، عهد شکن، خیانتکار  
 کژپیمانی: خیانت، بد عهدی، پیمان شکنی  
 کژدم: عقرب  
 کژسویی: انحراف  
 کژکامی: انحراف جنسی  
 کژمژ: کج، ناراست، کج و کوله  
 کژی: ناراستی، انحراف  
 کس: شخص/ فرد/ آدمی  
 کس: خویش، خویشاوند/ یار، همدم  
 کسانه: دیگران، دیگری  
 کسته: (کُ) ناحیه، گستره، منطقه  
 کسته: بنو یا غله کوبیده  
 کسوف: گرفتگی خورشید  
 کش: سینه، پهلو، بغل/ خوب، خوش  
 کش: دفعه، مرتبه، بار  
 کشاک: خاطر، نهان، روان، اندیشه  
 کشاک: در دستور زبان = ضمیر  
 کشاورزی: زراعت، کشتکاری  
 کشت: زرع، زراعت، ورز، کشاورزی  
 کشت: محصول، کاشته  
 کشت: پروردن یاخته های زنده در آزمایشگاه  
 کشتزار: کشتگاه، مزرعه، جالیز  
 کشتگر: زارع، کشاورز، برزگر  
 کشتمند: قابل کشت، مزروع، درخور کشت  
 کشتمند: زارع، صاحب کشت، کشاورز  
 کشتن زمان: اتلاف وقت  
 کشتی سپهری: سفینه  
 کشتیبان: دریانورد، ملاح، سکاندار  
 کشک: خط (کشیدنی) دبیره = خط نوشتن  
 کشمکش: نبرد، زدو خورد، جدال  
 کشند: بالا و پایین رفتن آب دریا و دریا بار  
 کشور: اقلیم، مملکت، میهن، ولایت  
 کشوردار: دولت

کواسی: قانونی  
 کوب: ضربه، صدمه  
 کوبندگی: ضربه زدن، کنش کوبنده  
 کوبه: ضربه، زَنش، مدق، ضربت  
 کوبه خورده: کتک خورده، مضروب  
 کوپله: قفل آهنین، قفل، کلیدان، چیلان  
 کوپله: حباب / چخت یا سقف گل آذین  
 کوتاه اندیش: کوتاه فکر، تنگ نظر  
 کوتاه سخنی: ایجاز گویی، اختصار در سخن  
 کوتاه شده: مخفف، کاسته، کاهیده  
 کوتاه گویی: ایجاز، کوتاه سخنی  
 کوتاهی: پرویشی، سستی، مسامحه  
 کوتاهی: فروگذاری، قصور / کمی طول  
 کودک: نوباوه، نوزاد، طفل  
 کودکان: اطفال، بچه ها  
 کودکی: خردسالی، نوباوگی، طفولیت  
 کوده: گردایه، مجموعه، کلکسیون  
 کوده: گردآمده، گردایه، همگان  
 کوز: پشت دو تا، خمیده، کوژ  
 کوژ: محذب  
 کوس: طبل، نقاره  
 کوس: قطار رهنوردی، راه آهن  
 کوسته: ایالت، ناحیه، کسته  
 کوشا: پرکار، با پشتکار، جدی، سعی  
 کوشایی: سعی، کوشش، جد و جهد  
 کوشش: جهد، سعی، اهتمام، تلاش  
 کوشک: کوچک و خرد، کوچک  
 کوشک: (ش) عمارت، بنای مرتفع  
 کوشندگی: فعالیت، کنش کوشنده  
 کوشنده: جاهد، کوشا، سخت کوش  
 کوشنده: پشتکار دار، سعی  
 کوشیدن: اهتمام ورزیدن، سعی کردن  
 کوفته: خسته، فرسوده / کوبیده، خرد کرده  
 کوکنار: خشخاش (غوزه ی خشخاش)  
 کوکناریان: تیره ی خشخاش ها  
 کولخ: آتشدان، منقل  
 کولش: کندن زمین، حفر  
 کولیدن: کندن زمین، کاویدن

کم هوش: خرفت، تباه مغز  
 کمیاب: نادر، نایاب  
 کمیزدان: مثانه  
 کمینه: کمترین ≠ بیشترین، بیشینه  
 کمینه: کمترین، دست کم، حداقل  
 کمی و بیشی: و این را چندی خوانند  
 کنا: پوینده، فاعل، کنشگر  
 کنا: زمین / کننده، عامل  
 کنار: حاشیه، کرانه، پهلو، طرف  
 کنارگین: کناری، جنبی، فرعی  
 کناره: حاشیه، لبه، لب، ساحل  
 کناری: شاخه یی، فرعی  
 کنارین: حاشیه ای، فرعی  
 کنارین: کناری، پهلویی، جانبی، جنبی  
 کنانگی: (ک) کهنگی، کهنه بودن  
 کنج تنهایی: گوشه ی عزلت  
 کند: (ک) قند (قند تازی شده ی کند است)  
 کند: کندپوی، بطئی  
 کناری: اَبژکتیو، ملموس، واقعی  
 کناری: عدسی دوربین  
 کندک: خندق  
 کندمند: (ک. م) فروریخته، ویران  
 کند ویر: کند ذهن، کم هوش، کودن  
 کنده: خندق / هیمه، هیزم / تنه درخت  
 کندیل: قندیل  
 کنش: کردار خواه نیک خواه بد  
 کنش: عمل، کار، فعالیت  
 کنشت: کنیسه، دیر / آتشکده  
 کنشگر: عامل کار، فعال، کنشور، پرکار  
 کنشگران: فعالان، عاملان  
 کنشگری: فعالیت  
 کنشی: عامل، فعال، کاری  
 کنشیک: عملی  
 کنگره دار: مُقرنس، آهوپای  
 کنندگی: فعالیت، چگونگی کننده  
 کنون: نون، اکنون، حال  
 کئاس: دات، قانون، روش، قاعده  
 کواس: آیین، رفتار / صفت / گونه

کوهه: موج آب، ترند، خیز آب  
کهربا: برق، الکتروسیته  
کهربایی، برقی، الکتریکی  
کهرمان: قهرمان، گهرمان  
کهروب: الکترون  
کهروبیک: دارای الکترون  
کهن بنیاد: تاریخی  
کهن زمان: کهنگاه، دیرینگاه، تاریخ  
کهنگاه: تاریخ، دیرینگاه  
کهنگاه: کهن روز، تاریخ، زمان کهن  
کهنگاهی: کارنامکی، تاریخی  
کهن: اصغر، کوچکتر، کهنتر  
کهنه: کهنتر، کوچکتر  $\neq$  مهینه  
کیان: مرکز، وندسار، میانک  
کیستی: هویت، نام و نشان، شناسه  
کیسر: قیصر  
کیشی: شرعی، دینی  
کیفر: سزا، بادافره، جزا، مجازات  
کیفر: عقوبت، مکافات/ پاداش  
کیفر: پاداش کار نیک و بد  
کیفرگیر: انتقام گیر  
کیمیایی: شیمیایی  
کین: دشمنی، عداوت، کینه  
کینال: بدمست، می خواره  
کین جویی: کین خواهی، تلافی جویی  
کین خواهی: انتقام خواهی  
کین ستان: انتقامجو  
کین ستانی: انتقام جویی  
کینوری: انتقام، کین، کین توزی  
کینه ورز: کینه جو، منتقم  
کیوان: ستاره زحل  
کیود: کیو، باعث، سبب، علت  
کیه دان: جای سپدار، شمعدان  
کیهان نورد: وای نورد، فضانورد  
کیهان نورد: پنادنورد، فضانورد  
کیی: پادشاهی، شاهی

.....



# گ

گاه: زمان، فصل، هنگام، وقت، روزگار  
 گاهداد: تاریخ (برای زمان)  
 گاهداد: تاریخ زمان، روز و ماه و سال  
 گاه خورش: وقت طعام  
 گاهشمار: تقویم، زمان سنج، گاهنامه  
 گاه شناس: وقت شناس  
 گاه شناسی: وقت شناسی  
 گاه گاهی: زمانی، بندرت، هرازچندی  
 گاهنامه: گاهنامک، تقویم  
 گاهواره ی شهر آیینی: مهد تمدن  
 گبز: ستبر، گنده، نیرومند، قوی  
 گپ: حرف، سخن، گفتگوی دوستانه  
 گت: (گ) بزرگ، گنده، کبیر، عظیم  
 گترم: (گ) لاف و گزاف  
 گتش: گاتیش، خاصیت  
 گتک: (گ) ت) سراچه، اتاق، گریچه  
 گته: کبیر، عظیم، سترگ (گ)  
 گجستک: ملعون، نفرین شده  
 گجسته: زشتکار، ملعون، خبیث  
 گجسته: گمراه کننده، بدشگون، منحوس  
 گجسته: ناهمایون، نفرین شده  
 گجسته خو: دژخوی، بداخلاق، بدخو  
 گداختن: ذوب شدن، آب شدن  
 گداخته: ذوب شده، مذاب  
 گدازش: کنش گداختن، ذوب شدن

گاباره: غار، اشکفت، مغاره  
 گاباره: کنام، تهال، آهون  
 گاری: بی ثبات، ناپایدار، فانی  
 گاز: ابزار برای بیرون کشیدن میخ  
 گاز: دوکار = قیچی، مقراض  
 گازر: جامه شوی، سپیدکار، قصار  
 گازران: رختشویان  
 گاشتن: بازگرداندن، برگردانیدن  
 گاشتن: ابا کردن، منصرف کردن  
 گاف: تجاوز  
 گافانه: تجاوزکارانه  
 گافکار: تجاوزکار  
 گاگا: نقل و نبات، آجیل، قاقا  
 گال: گونه ای ارزن، گاورس  
 گال: غوزه پنبه/ آواز و فریاد  
 گالیدن: گریختن، فرار کردن/ فریفتن  
 گالیدن: آواز و فریاد بلند برآوردن  
 گام: بازه میان دو پا هنگام راه رفتن  
 گام: قدم/ مراحل مشخص در یک فرایند  
 گام: توالی بالاو پایین رونده ی نغمه ها  
 گامزدن: پرسه زدن، قدم زدن  
 گامسپاری: قدم زنی  
 گام نهادن: قدم گذاشتن  
 گامه: مرحله، پله، زینه  
 گان: پسوند نشان صفت و نسبت؛ رایگان

گدازه: مواد مذاب آتشفانی  
 گذر: ابزار جنگ، سلاح  
 گذرک: سلاح  
 گذار: گذرگاه، راه عبور  
 گذاردن: برنهادن، گذاشتن/ طی کردن  
 گذاردن: وضع کردن، منقعد کردن  
 گذارده: نهاده، وضع  
 گذارناپذیر: غیرقابل عبور  
 گذاشته: برنهاده، قرار داده شده  
 گذر یک سویه: عبور یک طرفه  
 گذر: گذرگاه، معبر، راه  
 گذرا: فعل متعدی (ناگذرا = لازم)  
 گذرانه: مستمری  
 گذرانه: عوارض از وسائط نقلیه  
 گذر زمان: مرور ایام  
 گذرکردن: گذشتن، عبور کردن  
 گذر کردن: مرور نمودن  
 گذرگاه: راه، معبر، مسیر، راه گذر  
 گذرناروا: عبور ممنوع  
 گذرنامه: پاسپورت  
 گذشت، بخشش، عفو  
 گذشته ساده: ماضی  
 گذشته ی پی دار: ماضی نقلی  
 گذشته ی دور: ماضی بعید  
 گذشته ی شایدی: ماضی التزامی  
 گذشته ی همارگی: ماضی استمراری  
 گرا: (گ) حجام، دلاک، سر تراش  
 گرازان: خرامان، درکار خرامیدن  
 گراس: نواله، لقمه / تکه  
 گرامیداشت: احترام، بزرگداشت  
 گرامیداشت: اکرام، ارج نهادن  
 گران: ثقیل، ناپسند/ قیمتی، پربها  
 گران پشت: بارکش قوی/ خودبین، متکبر  
 گران رو: بطی السیر، کند رو  
 گران سایه: عالی رتبه، گرانمایه  
 گران سر: متکبر، گران سرشت  
 گران سرشت: باوقار، سنگین  
 گران سنگ: وزین، سنگین، باوقار

گرانبهار: بردبار / درخت میوه پربار  
 گرانبها: پربها، ارزشمند، قیمتی  
 گرانبیایه: گرانبیایه، صاحب جاه  
 گرانبان: سخت جان، پوست کلفت  
 گرانبان: بسیار سالخورده/ پست، دون  
 گرانبیایه: صاحب جاه و مقام  
 گرانبیایه: عالی رتبه، عالی مقام  
 گرانبس: متکبر، خودبین  
 گرانبسشت: باوقار، با تمکین/ متکبر  
 گرانبسنگ: باوقار، گران سرشت  
 گرانبسنگ: سترگ، با عظمت، گرانبیایه  
 گرانبسنگ: صابر، شکیبایه، قانع  
 گرانبسنگ: گران ارج، وزین، گرانقدر  
 گرانبسنگی: خوشنامی، آبرو، اعتبار  
 گرانبسنگی: سنگینی، وزن  
 گرانبسنگی: فرهمندی، وقار، بزرگی  
 گرانبس: نیروی ربایش، نیروی جاذبه  
 گرانبکش: باربردار، جرثقیل  
 گرانبیایه: قیمتی، گرانبها، نفیس  
 گرانبیایه: والاتبار، عالی رتبه  
 گرانبه: سنگینی، هنگ، وزن (کزازی)  
 گرانبی: ثقل، سنگینی/ وقار  
 گرانبیگاه: نقطه عطف، مرکز ثقل  
 گرانبیگاه: چرخشگاه  
 گراه: گرای، رغبت، خواست، میل  
 گراه: گرایش، خواستاری (از گراییدن)  
 گرای: آرزو، خواسته، کشش، میل  
 گرایستن: متمایل شدن، گراییدن  
 گرایستن: میل کردن/ قصد کردن  
 گرایش: خواست، آرزو، میل، خواهش  
 گرایش: دل بستگی، رغبت، تمایل  
 گرایش: قصد، یازش، اراده، آهنگ  
 گرایش ها: تمایلات، خواست ها  
 گرانبی: آرزومند، خواهان، راغب  
 گرانبی: دوستدار، دل بسته، علاقمند  
 گرانبی: گراییده، خواستار، متمایل  
 گرانبی ها: خواسته ها، امیال  
 گرانبی: نای، گلو

گردنگل: ابله ، دیوث، احمق  
 گردنگیر: وبال گردن، سربار  
 گردن نهادن: اطاعت نمودن/ فروتنی  
 گردن نهادن: تسلیم شدن، پذیرفتن  
 گردون: چرخ، آنچه گرد خود بچرخد  
 گردونه: ارابه/ آسمان، گنبد لاژوردی  
 گردونه: سیاره، هرباسپ، گردان  
 گرده: (گُ) قلوه ، کلیه  
 گرده: (گَ) کپی، رونوشت، روگرفت  
 گرده برداشتن: (گَ) کپی کردن  
 گردهمایی: نشست، همایش، جلسه  
 گرزش: تظلم ، تضرع، دادخواهی  
 گرزش: شکایت، گله، شکوه  
 گرزه: افعی  
 گرژانش: اصرار، ابرام، پافشاری  
 گرژیدن: به اصرار خواستن، فشار آوردن  
 گرفتار: اسیر ، دربند  
 گرفتار: دچار، مبتلا  
 گرفتار کردن: اسیر کردن  
 گرفتگاه: ماخذ  
 گرفتگی ماه: خسوف  
 گرفتن: به چنگ آوردن، تصرف کردن  
 گرفته: اندوهگین، دلتنگ  
 گرگ بند: اسیر، گرفتار  
 گرگر: خداوند گرگر (گ/گ)  
 گرگر: صانع الصنایع (گ/گ)  
 گرگن: (گَ . گَ) گرگین، بیماری گری  
 گرما: تف (ت)، گرمی، حرارت  
 گرمابان: حمامی  
 گرمابه: حمام  
 گرماگرم: بحبوحه، درحین/ درحالت گرمی  
 گرمسیر: قشلاق، دارای آب و پناد گرم  
 گرمگاه: ظهر، هاجره  
 گروبندی: شرط بندی  
 گروش: کنش باورداشتن، اعتقاد داشتن  
 گروش: باور، ایمان  
 گرونده: مومن، باورمند، ایمان آورنده  
 گروه: دسته، جمعیت، واحدی از سربازان

گراییدن: تمایل داشتن، خواستن  
 گراییدن: رغبت نمودن، آرزوداشتن  
 گراییدن: آهنگ کردن، یازیدن  
 گراییدن: قصد کردن، گرایستن  
 گراییدن: نافرمانی کردن، سرپیچیدن  
 غربال: پرویزن، ریزبیز، غربال  
 غربال: ابزار بیختن، موبیز  
 غربز: شجاع، هرو/ حيله گر/ زیرک  
 گرته: گرده، گرد برای کپی کردن  
 گرته برداری: رونوشت باخاکه زغال  
 گرته برداری: نمونه برداری  
 گرته برداری: برگردان واژه به واژه  
 گرد: مدور، دایره مانند  
 گرد: دورو بر، حوالی، پیرامون  
 گرد: (گُ) دلیر، پهلوان  
 گرداس: (گُ) ستمگر، ظالم  
 گرداگرد: محیط، پیرامون، اطراف  
 گردآمدگی: جمع، کنش گردآمدن  
 گردامون: پیرامون، گرداگرد، گردنا  
 گردانش: برگردان، ترجمه  
 گردانش: صرف فعل/ ترجمه  
 گردانشگر: مترجم، برگرداننده  
 گردانشی: تصریفی  
 گردآورنده: فراهم کننده  
 گردآوری: سامان دادن، جمع آوری  
 گردایه: کوده، مجموعه، کلکسیون  
 گردر: (گَ . دَ) زمین پشته پشته و کوه  
 گردش: چرخش چیزی به گرد خود  
 گردش: تفریح، هواخوری، گشتن  
 گردشگاه: نزهتگاه، تفرجگاه  
 گردشگر: توریست  
 گردشگری: توریسم  
 گردشگری: سیاحت ، جهانگردی  
 گردشی: تصریفی، چرخشی  
 گردگاه: استخوان لگن  
 گردنا: استخوان زانو، کاسه ی زانو  
 گردنان: صاحب قدرتان و سران  
 گردنگ: ابله، گردنگل

گروه: انجمن، جمع، جماعت  
 گروه بندی: تقسیمات، دسته بندی  
 گروه ها: احزاب، دسته ها  
 گروهی: بسیاری، انبوهی، خیلی  
 گروهی: دسته جمعی، همگانی، جمعی  
 گروهیدن: ایمان آوردن، باورد داشتن  
 گروه: مشکل، گرفتاری/ پیچیدگی و درهمی  
 گروه: برآمدگی روی شاخه/ عبوس شدن  
 گروه بر گروه: مشکل بر مشکل  
 گروه گشا: کار ساز، حلال مشکل  
 گری: پیسی، جرب (ج. ر)  
 گریاندن: گریانیدن، ابکاء، واداشتن به گریه  
 گریبان: یخه، یقه، جیب  
 گریچ: گریچه، گودال، چاله  
 گریختن: رستن/ رهیدن  
 گریختن: فرار کردن، ورمالیدن (از ترس جان)  
 گریز: احتراز، پرهیز، دوری، رویگردانی  
 گریز: کناره جویی / خویشتن داری  
 گریز: فرار، گریغ، هزیمت  
 گریزنده: فراری  
 گریسه: گریس، نیرنگ، حيله، هرنوت  
 گرین: مهم/ سنگین  
 گرینی: اهمیت  
 گریوه: تپه و پشته ی بلند/ پشت گردن  
 گز: سنجه برای اندازه گیری درازا  
 گزاردن: ادا کردن، گزاریدن، گذاشتن  
 گزاردن: پرداختن، بجای آوردن  
 گزاردن: ویچارتن/ تفسیر کردن  
 گزارش: آگاهی، پیام، خبر، نوداد  
 گزارش: تعبیر خواب، گزاره  
 گزارش: تفسیر، راپورت، شرح  
 گزارش: عبارت، گزاره، فراز  
 گزارش دادن: خبر دادن، آگاه کردن  
 گزارش کردن: شرح دادن، باز نمودن  
 گزارش گر: مُعَبِّر / گزارش کننده  
 گزارشگر: خبرنگار / مُعَبِّر  
 گزارشگر: مفسر، تعبیر کننده  
 گزارشنامه: تفسیر، شرح، گزاره

گزارشنامه: کتاب تفسیر، گزاره نامه  
 گزارشی: خبری، آگاهی، اخباری  
 گزارنده: ادا کننده، شارح، مفسر  
 گزاره: بخش بنیادین فراز = جمله  
 گزاره: تعبیر خواب  
 گزاره: جمله، فراز، عبارت  
 گزاره: مسند (نهاد = مسندالیه)  
 گزاره باز نمودی: عبارت وصفی  
 گزاره شناس: اصطلاح شناس ترمینولوژی  
 گزاره شناسی: اصطلاح شناسی ترمینولوژی  
 گزاره گر: تعبیر کننده / تفسیر کننده  
 گزاره ها: اصطلاحات  
 گزاره یی: اصطلاحی  
 گزاریدن: در گزاریدن، پیشکش کردن  
 گزاریدن: طرح و نقش و نگار کردن  
 گزاریدن: فرامودن، شرح دادن، بیان  
 گزارف: بیهوده، مبالغه، بسیار، بی اندازه  
 گزارفکاری: اسراف، مبالغه، افراط  
 گزارفگی سخن: اغراق گویی  
 گزارفه: بی حد و حساب، کار عبث  
 گزارفه: غلو، لاف زدن، دروغ  
 گزارفه کاری: فراخ روی، زیاده روی  
 گزارفه کاری: گشاده دستی، اسراف  
 گزارفگان: شتاب، عجله، تعجیل  
 گزارفگان: شتابان، به تعجیل  
 گزارفیش: لایق، سزاوار، شایسته، درخور  
 گزارفنده: آزار و آسیب رساننده، گزارنده  
 گزارف: (گ. ز) زردک  
 گزارفنامه: (گ. ز) کتاب تعبیر خواب  
 گزارفک: پستا، نیابه، نوبت/ بهانه، دستاویز  
 گزارفند: آسیب، آفت، رنج/ چشم زخم  
 گزارفند ناپذیر: آسیب ناپذیر، خدشه ناپذیر  
 گزارفند ناپذیر: صدمه ناپذیر  
 گزارفندها: آفات، آسیب ها  
 گزارفدمان: انتخابات، همه پرسی  
 گزارفیدن: ویچیتن، انتخاب کردن، پسندیدن  
 گزارفیدن: نیش زدن، گاز گرفتن  
 گزارفیده: (گ) نغزک، نکته

گستره: منطقه، پهنه، میدان  
گستن: بریدن، گسیختن، پاره کردن  
گستن: جدا کردن، قتالیدن  
گستگی: انفصال، انقطاع، بریدگی  
گستگی: جدایی، پراکندگی  
گسته: بریده، جدا شده، باز شده  
گسته: پاره شده، گسیخته، منقطع  
گسته: جدا، مجزا، منلاشی، متفرق  
گسته لگام: عنان بریده  
گسل: شکاف در پوسته های زمین  
گسلاندن: گسیختن، پاره کردن رشته چیزی  
گسلنده: قطع شونده، قطع کننده  
گسلیدن: گسیختن، قطع کردن  
گسلیده: جداگشته، فتالیده، منفصل، بریده  
گسیختگی: انقطاع، پارگی، گسستگی  
گسیل: روانه ساختن/ دفع کردن  
گسیل: ارسال، اعزام  
گسیل کردن: ارسال کردن، فرستادن  
گسیل کردن: اعزام داشتن، روانه کردن  
گش: (گ) دل، قلب  
گش: (گ) نازان و شادمان، رفتار با ناز  
گش: هریک از چهار بلغم  
گشادگی: وسعت، فراخی، فراخا، گنجایش  
گشادن: گشودن، افتتاح، باز کردن  
گشادنامه: منشور (پادشاهان) نامه سرگشاده  
گشاد و بست: بسط و قبض  
گشاده: باز، فراخ، منبسط، وسیع  
گشاده دل: کریم، نرم دل، مهربان  
گشاده زبان: فصیح، شیوا سخن، بلیغ  
گشاده سخن: زبان اور، بلیغ، سخنور  
گشایش: افتتاح، فتح/ عمل گشودن  
گشایش و رهایش: تجزیه و تحلیل  
گشایش یافتن: وسعت و فراخی یافتن  
گشایشی: تحلیلی، واگشودنی  
گشت: (گ) همگی، همه، به کل، همادی  
گشت: (گ) سیر و سفر/ جستجو، تفحص  
گشتار: راهی، مسافر  
گشتارش: مسافرت، وشتارش، رهنوردی

گزیره: علاج، چاره  
گزین: انتخاب، پسند، گزینش  
گزینستان: سگالشگاه، مجلس شورا  
گزینش: برگزیدگی، پسندیدگی  
گزینش: (نام ستاک)؛ انتخاب کردن  
گزینش: انتخاب، برگزیدن  
گزینش بهین: انتخاب انسب، برتر  
گزینشی: انتخابی، به گزینی  
گزین گویه: جمله ی قصار  
گزیننده: انتخاب کننده، برگزیننده  
گزیننده: گزینشگر، گلچین کننده  
گزینه: گنجینه، مخزن  
گزینه: پتک و چکش دراز مسگران  
گزینه: انتخاب، گزیده و برچیده شده  
گزینه: هر یک از پاسخ های یک آزمون  
گزینه: پیسنهاد برای یافتن راه حل  
گژف: قیر، گزف، صمغ سیاه رنگ  
گژف اندود: قیراندود، اسفالت  
گژفپاش: قیرپاش  
گساردن: خوردن (غم خوردن)  
گساردن: نوشیدن، آشامیدن  
گسارش: نوشیدن و آشامیدن (باده)  
گسارنده: نوشنده/ چمانی، ساقی  
گستاخ: بی باک، بی آرم، جری  
گستاخ: بیباک، پردل، جسور  
گستاخی: بی پروایی، جسارت، دلیری  
گستاخی: سرسختی، لجاجت، پررویی  
گستراندن: پهن کردن/ فرش کردن  
گستراندن: منتشر و پخش کردن  
گسترانیدن: گستردن، متداول کردن  
گستردن: پخش کردن، انتشار دادن  
گستردن: توسعه دادن، رواج دادن  
گستردن: فراخیدن، توسعه یافتن  
گسترده: پردامنه، دراز آهنگ، مفصل  
گسترش: اشاعه، بسط، توسعه  
گسترش: ترویج، پهن شدگی، گسترده  
گسترش: اشاعه، پراکندن، پاشیدن  
گسترده: اشاعه دهنده/ پهن کننده



گشتک: سرگین غلتان، جعل (ج. ع)  
گشن: بسیار، انبوه  
گشن: بارور سازی جانور و گیاه/ فعل  
گشنخواه: خواهان جفتگیری، نرطلب  
گشن گیری: جفتگیری در جانوران  
گشن گیری: لقاح، بارور کردن، بارگرفتن  
گشنی: نردیده و لقاح شده  
گشودن: افتتاح، باز کردن، آغازیدن  
گفت: گفته، قول  
گفتاری: زبانی، شفاهی  
گفتاورد: نقل قول  
گفتاوردن: نقل قول کردن  
گفت شناس: نحوی  
گفتشناختی: نحوی، گفت شناسی  
گفت شناسی: علم نحو  
گفتگو: صحبت، مصاحبت  
گفتمان: گفتگو، مباحثه/ واحد زبانی  
گفتمان ساختوازی: بحث صرفی  
گفته: سخن، گفتار، لفظ  
گفته: قول، زبانزد، پیمان  
گفته ها: اظهارات، بیانات  
گلله: زلف، کاکل  
گلایه: گله مندی، دادخواهی، شکایت  
گلخن: تون، کوره، آتشدان  
گلشن آرا: باغبان، بستان پیرا، بستانبان  
گلناک: حصار قلعه  
گلنده: مرد یا زن گناهکار  
گلو: حلق، مجرای خوراک  
گله: شکوه، شکایت، اظهار دلالتگی  
گماردن: برگماردن، گماشتن، منسوب کردن  
گمارده: کارگزار، مامور، منصوب  
گمارش: استخدام، انتصاب  
گماشتن: منسوب کردن به کاری  
گماشتگی: انتصابی، انتخابی  
گماشته: برگماشته، گمارده، منصوب  
گمان: گمانه، انگاره، خیال، حدس  
گمان: پندار، پنداشت، خیال، توهم  
گمان: دودلی، بدگمانی، شک

گمان افتد: یقین نبود  
گمان افکندن: تشکیک، در شک انداختن  
گمان آمیغ: توام با شک  
گمان انگیز: شک بر انگیز  
گمان بردن: پنداشتن، انگاشتن، شک کردن  
گمان بردن: ظن بردن، ظنین شدن  
گمان بردن: انگاریدن، پنداشتن  
گمان ناپذیر: تردید ناپذیر  
گمانمند: دودل، دیرباور، شکاک، بدگمان  
گمانمند: گمان برنده، پندارنده، متوهم  
گمانمند: گمانیک، ورومند، مشکوک  
گمانمندی: دودلی، تردید، بدگمانی، ظن  
گمانه: انگاره، بر نهاده، فرضیه، حدس  
گمانه ی بستگی: فرضیه نسبیت  
گمانی: التزامی، تردیدی  
گمانیدن: احتمال دادن، گمان زدن یا بردن  
گمانیدن: اندیشیدن، خیال کردن  
گمانیدن: انگاریدن، انگاشتن، پنداشتن  
گمانیک: گمان انگیز، گمان آمیز، مشکوک  
گمراهی: کجراهی، ضلالت، کج روی  
گمشده: مفقود الاثر، گم کرده پی/ گم نشان  
گم نشان: مفقود الاثر، گم کرده پی  
گمیز: ادرار، بول، پیشاب، شاش  
گمیزدان: مثانه  
گن: (گ) جنس/ گون، گونه  
گناد: (گ) واژگان هم آوا در چم ناجور، جناس  
گناه: بزه، جنّاح، خطا، تقصیر  
گناه: معصیت، جرم، کار زشت  
گناهکار: لغزشکار، روسیاه، مقصر  
گنبده: کاسه، پیاله/ غنچه ی گل  
گنجانیدن: قرار دادن، جای دادن در...  
گنجایش: توان، ظرفیت  
گنجایی: ظرفیت، گنجایش  
گنجان: خزانه دار، نگهبان گنج  
گنجفه: گونه یی بازی با ورق/ کارت بازی  
گنجور: (و) خزانه دار  
گنجینه: جای گنج، خزانه  
گند: (گ) خایه/ بوی بد / آلودگی

گشتک: سرگین غلتان، جعل (ج. ع)  
گشن: بسیار، انبوه  
گشن: بارور سازی جانور و گیاه/ فعل  
گشنخواه: خواهان جفتگیری، نرطلب  
گشن گیری: جفتگیری در جانوران  
گشن گیری: لقاح، بارور کردن، بارگرفتن  
گشنی: نردیده و لقاح شده  
گشودن: افتتاح، باز کردن، آغازیدن  
گفت: گفته، قول  
گفتاری: زبانی، شفاهی  
گفتاورد: نقل قول  
گفتاوردن: نقل قول کردن  
گفت شناس: نحوی  
گفتشناختی: نحوی، گفت شناسی  
گفت شناسی: علم نحو  
گفتگو: صحبت، مصاحبت  
گفتمان: گفتگو، مباحثه/ واحد زبانی  
گفتمان ساختوازی: بحث صرفی  
گفته: سخن، گفتار، لفظ  
گفته: قول، زبانزد، پیمان  
گفته ها: اظهارات، بیانات  
گلله: زلف، کاکل  
گلایه: گله مندی، دادخواهی، شکایت  
گلخن: تون، کوره، آتشدان  
گلشن آرا: باغبان، بستان پیرا، بستانبان  
گلناک: حصار قلعه  
گلنده: مرد یا زن گناهکار  
گلو: حلق، مجرای خوراک  
گله: شکوه، شکایت، اظهار دلالتگی  
گماردن: برگماردن، گماشتن، منسوب کردن  
گمارده: کارگزار، مامور، منصوب  
گمارش: استخدام، انتصاب  
گماشتن: منسوب کردن به کاری  
گماشتگی: انتصابی، انتخابی  
گماشته: برگماشته، گمارده، منصوب  
گمان: گمانه، انگاره، خیال، حدس  
گمان: پندار، پنداشت، خیال، توهم  
گمان: دودلی، بدگمانی، شک

گنّدا: گندای، متعفن، تعفن  
گندمگون: اسمر، سبزه رو  
گندیدگی: پلشتی، بدبویی، عفونت  
گنگ: (گ) انحنادار، کوژ (مادرزاد)  
گنگ: (گ) نامفهوم، مبهم  
گنگ: سر بسته، نا آشکار، ناپیدا، مبهم  
گنگ: لال، بی زبان، آبکام  
گنگ: جزیره  
گنگبار: (گ) مجمع الجزایر  
گنگی: ابهام، پوشیدگی، تاریکی، پیچیدگی  
گنی: (ک) جنسی  
گنی: (گ) کالایی، جنسی  
گواران: لذیذ، زود هضم  
گواردن: هضم کردن  
گوارده: هضم شده  
گوارش: هضم  
گوارنده: خوش گوار، زود هضم  
گواره: گله گاو / لانه زنبور  
گواریدن: هضم شدن، گواردن  
گوازدین: دل کندن، رها کردن  
گواژ: گواژه، مزاح، شوخی  
گواژ: مسخرگی، لاغ، تمسخر  
گواژه: سرزنش، سرکوفت، کنایه  
گواژه: نکوهش، سرزنش، ملامت  
گواژیدن: نکوهیدن، ملامت کردن  
گوال: جوال، کیسه  
گوالاندن: گوالانیدن، رشد دادن، بالانیدن  
گوالدوز: جوالدوز  
گوالش: کنش گوالیدن، پزآمش، نمو  
گوالش: فزونی، برکت، ریع  
گوالیدن: رشد کردن، نمو کردن، بالیدن  
گوالیده: بالیده، نمو کرده، به بلوغ رسیده  
گواه: چمراس، نشانی، یادگار  
گواه: حجت، شاهد  
گواه: شاهد، ناظر / دلیل، برهان  
گواه آوری: فرمایش، استدلال  
گواه آوری: فرمود آوری  
گواهمند: مستند

گواهمندی: استناد  
گواهی: سند، استشهاد، تصدیق  
گواهینامه: تصدیق، دیپلم / جواز رانندگی  
گود: مقعر، کاو ≠ محدب، کوژ  
گودال: حفره، چاله  
گودک: (د) کنچک (پارسی دری) قاشق  
گوده: (گ) فرورفتگی مختصر (دندان)  
گوزه: غوزه، گل پنبه  
گوژ: خمیده پشت، قوز / منحنی  
گوژپشت: آحدب  
گوژی: قوس در رایشگری (ریاضی)  
گوسپند: گوسفند  
گوشاسب: تیناب، خواب، رویا  
گوشزد: یادآوری، تذکر  
گوشمالی: تنبیه، مجازات، ادب کردن  
گوش ماهی: صدف  
گوشن: گفتار، کلام، سخن  
گوشوان: ردیاب، محافظ، مراقب  
گوشه: زاویه / کنج / جای خلوت  
گوشه: کنایه، طعنه، سخن پهلو دار  
گوشه زدن: تعریض، گفتن سخن سر بسته  
گوشه زدن: کنایه زدن  
گوشه گزینی: اعتزال، انزوا، عزلت  
گوشه گزینی: اعتکاف، گوشه گیری  
گوشه گیر: مردم گریز، منزوی  
گوشه گیری: یکه و تنها شدن، تفرد  
گوشه نشین: معتکف، گوشه گیر  
گوشه نشینی: اعتکاف، گوشه گیری  
گوک: گوکه، تکمه / زگیل  
گول: کانا، نادان، خنگ، ابله  
گولیدن: سداى سگ، لاییدن  
گولیدن: واغ واغ سگ  
گونگون: گونه گون، جوراجور، متنوع  
گونگونی: جوراجوری، تنوع  
گونگی: جنسیت / تنوع در چیزی  
گونه: نمط، شیوه، روش، طرز  
گونه: جنس، نوع، قسم  
گونه ها: اجناس / اقسام، انواع

گیتا شناس: جغرافیا دان  
 گیتاشناسی: جغرافیا  
 گیتاشناسی: جغرافیا دانی، گیتی شناسی  
 گیتاشناسی دیربنیک: جغرافیای قدیم  
 گیتاشناسی مردمیک: جغرافیای انسانی  
 گیتاشناسی وینار تاریک: جغرافیای سیاسی  
 گیتاشناسیک: جغرافیایی، گیتا شناختی  
 گیتایی: جغرافیایی / زمین پیمایی  
 گیتایی: مادی، این جهانی، زمینی  
 گیتی: جهان، دنیا، کره خاکی  
 گیتی: عالم سفلی ≠ عالم برین  
 گیتی گریز: تارک دنیا  
 گیتی نگاره: نگاره ی گیتایی  
 گیتی نگاره: نقشه ی جغرافیا  
 گیتیانہ: این جهانی، زمینی  
 گیتیک: فیزیک  
 گیتیک شناسی: دانش فیزیک  
 گیج: پریشان سترسا، پریشان حواس  
 گیجگاه: شقیقه  
 گیرا: چشمگیر، جذاب، فریبنده  
 گیرا: اثر گذار، هنایش دار  
 گیراندن: کبریت زدن  
 گیرانه: کبریت  
 گیرانه: آتشنه، کبریت  
 گیرانه سازی: کبریت سازی  
 گیرایی: دلربایی، جذابیت  
 گیرمند: مسئول، موظف، عهده دار  
 گیرو دار: گیراگیر، میانه، گرماگرم  
 گیرو دار: حیص و بیص، بحبوه  
 گیور: داستان گو، نقال، سخن راننده

.....

گونه ی اندیدی: دودلی، وجه تردیدی  
 گونه ی باز نمودی: وجه وصفی  
 گونه ی پیوستگی: وجه استمراری  
 گونه ی رهواری: وجه التزامی  
 گونه ی سامه یی: وجه شرطی  
 گونه ی شایدی: وجه التزامی  
 گونه ی فرمان: وجه امری  
 گونه ی گزارشی: وجه اخباری  
 گونه ی وابسته یی: وجه التزامی  
 گونه ی واژه: نوع کلمه  
 گوهر: نژاد، اصل / ذات، سرشت  
 گوهر: سنگ پربها  
 گوهر نشانی: ترصیع  
 گوهر های سه گانه: پدر، پسر، روان سپند  
 گوهری: بندار، اصیل، نژاده، پاک نژاد  
 گوهری: گوهر فروش، جواهر فروش  
 گوهرین: مایه ور / دارای گوهر  
 گهواره: مهد، گاخواره  
 گهولش: مبادلہ / تبدیل  
 گهلیدن: تبدیل کردن، عوض کردن  
 گوی: کره  
 گویا: بیانگر، نشان دهنده، واضح، رسا  
 گویا: سخنور، سخنگو، ناطق  
 گویا: ظاهراً، تو گویی، همانا، پنداری  
 گویال: گوی، کره  
 گویایی: منطق  
 گویاییک: منطقی  
 گوی زمین: کره ی زمین  
 گویچه: گلبول  
 گویش: لهجه  
 گویش بومی: لهجه ی محلی  
 گوینده: بیان کننده، راوی، سخنگو  
 گوینا: گویا، پنداری، گمان بری، ظاهراً  
 گوی ها: کرات  
 گیان: واش، علف  
 گیاه: نبات، رستنی، سبزه  
 گیاه: هر رستنی که از زمین بروید  
 گیتاشناختی: جغرافیایی، گیتا شناسیک



# ل

لخت: شل، بی هال، بی نیرو، تنبل  
 لختک لختک: اندک اندک  
 لخته: پاره/ بسته ، دلمه(د. ل. م)  
 لختی: سستی، بی هالی  
 لختی: اندکی، لحظه یی، آنی  
 لرزان: ناپایدار، سست بنیاد، متزلزل  
 لست: توانمند، خوبک، محکم، قوی  
 لست: خوب، نیکو  
 لش: لاشه/ بیکاره، تنبل  
 لشاب: مرداب ، لجنزار  
 لشتنی: (ل) تفریحی/ لیسیدنی  
 لغزش: نادرستی، خطا، اشتباه، خلاف  
 لغزش: کنش لغزیدن، لیز خوردن  
 لغزش پذیر: جایز الخطا  
 لغزشمندان: به خطا، به غلط  
 لغزیدن: اشتباه کردن، نادرستی در نوشتن  
 لغزیدن: سر خوردن، لیز خوردن، لخشیدن  
 لگام: ترمز ( بازدارنده ی حرکت)  
 لگام: لجام، عنان، پالهنک، افسار، مهار  
 لگامیدن: ترمز کردن، افسار کشیدن  
 لگن گردگاه: لگن خاصره  
 لمیدن: تکیه دادن، یله دادن  
 لنبر: (ل. ب) مردم درشت اندام  
 لنبر: (ل) کپل، کفل، سرین، ران  
 لنج: نازو خرام / بیرون چیزی

لابه: التماس، زاری، تضرع، خواهش  
 لابه آمیز: ملتسانه  
 لابه گر: درخواست کننده، ملتمس  
 لاخیز: تنداب، سیل، سیلاب  
 لاد: بنا (لاد براین = بنا براین)  
 لادبر: بر پایه ی، بنا بر....  
 لادبراین: بنا براین  
 لادگر: بنا، کارگر ساختمان  
 لادگر: و الادگر، بنا، معمار  
 لاده: نادان، بیخرد، کانا، گول، کودن  
 لازم: واجب، بایا، نیازین، بایسته  
 لاژوردین: لاجوردین  
 لاغ: شوخی، ریشخند  
 لاف: ادعا، رجز  
 لاک: تغارچوبی/ صمغ  
 لاله گون: سرخگون، لعل گون  
 لای: گل ته نشین شده/ درُ آب رز  
 لایگان هازمان: طبقات اجتماع  
 لایه میانین: طبقه ی متوسط  
 لبریز: اشباع، سرشار، مالا مال  
 لت و کوب: ضرب و شتم  
 لجن: آدم هرزه / گل ولای ته مرداب  
 لجنزار: گنداب، منجلاب  
 لخت: برهنه، عریان  
 لخت: (ل) پاره، بهر، بخش /لحظه

لنجیدن: بیرون کشیدن، آختن  
لنجیدن: خرامیدن  
لودگی: مسخرگی، مزاح، شوخی  
لوده: شوخ سرشت، خوش طبع  
لوده: بذله گوی، شخصیت کمدی  
لوده: کواره، سبد بزرگ  
لور: تنداب، سیل، سیلاب  
لور: شیر بریده و پنیر شده  
لوری: غربتی، کولی  
لولنگ: ابریق، آبریز، آوتابه، آفتابه  
لویش: حل، محلول  
لوییدن: حل کردن (او نتوانست این پراسه را بلوید)  
لوییدن: حل کردن (برای فرمول رایشگری)  
لیان: تابان، درخشان، شفاف، تراپیدا  
لیانی: شفافیت، درخشندگی  
لیزابه: لعاب، هر چیز لزج  
لیمش: لاغ، شوخی، لودگی، مسخرگی  
.....



## م

ماناکه: مثل اینکه، پنداری که، گویی که  
مانانیدن: همانند نمودن، تشبیه کردن  
مانایی: جاودانگی، ابدیت، تداوم حیات  
مانایی: ماندگاری، تداوم  
مانایی: همانندی، همانایی، شباهت  
مانداک: ماترک، بازمانده، مرده ریگ  
مانداک باستانی: میراث باستانی  
مانداک ها: مانده ها، آثار  
ماندگار: ساکن، مقیم/ پایداری، مانا  
ماندگاری: ایستادگی، پافشاری/ دوام، بقا  
ماندگاری: پایایی، دیرپایی  
ماندگاه: زیستگاه، اقامتگاه  
ماندن: جای گرفتن، مستقر شدن  
مانده: اثر/ باقیمانده، دنباله/ خسته  
مانده: پابرجا، باقی/ زیاد آمده  
مانده ها: آثار، اثرات  
مانروی: شباهت ماننده به مانسته، وجه شبه  
مانستان: صومعه، کانون نیایش و عبادت  
مانستگی: تشابه، همانندی  
مانستن: مانند بودن، شباهت داشتن  
مانستن: همانند بودن، شبیه بودن  
مانسته: آنچه که بدان مانند کنند  
مانسته: مشبه به  
مانک: ماناک، آرش، چم، مفهوم، معنا

ماتک: ماده، عنصر  
ماتکان: مواد، عناصر  
ماتکان بنیک: مواد اولیه، وادگان پایه  
ماتکان خام: وادگان خام، مواد خام  
ماتک ها: وادگان، مواد، ماده ها  
ماتکی: مادی، واده ای، ماده هرچیز  
ماتورزی: کیمیایی، شیمیایی  
ماتیکان: نییگ، کتاب  
ماتیکاندار: کتابدار  
مادگی: جادکمه، جا تکمه  
مادیزه: ملکول، خردترین ذره از چیزی  
مادینگی: زنانگی، زنی، تانیث  
مادینه: مونث، ماده  
مارش: شماره حساب  
ماره: دفتر حساب، (کاهیده ی آماره)  
ماره: اواره/ سکه  
ماز: پیچیدگی، پیچ و خم، لایبرنت  
مازن: مازو، تیره پشت، ستون مهره ها  
مازیاره: مربا، رچال  
ماما: قابله  
مانا: نام خداوند / نیروی فراسپهری  
مانا: پنداری، گویی/ شبیه، نظیر  
ماناف: قابله، ماما، پازاچ، ماماچه  
ماناک: معنی/ کاهیده ی ماناکه

مانکی: ماناکی، آرشی  
 مانگاه: نقطه ی توقف ( درخنیا)  
 مانند: همچون، چون، چو، بسان، همانند  
 مانندگی: تشابه، تشبیه، شباهت  
 مانندگی: همانندگی، همسانی، همگونی  
 ماننده: مثبه، شبیه، مشابه  
 ماننده: مثل،مانند، شبیه شده، مانند شده  
 مانواژ: اَدات تشبیه  
 مانواژ: واژه برای فرانمود مانندگی  
 ماه پر: بدر، ماه شب چهاردهم  
 ماه روز: تاریخ برای سال و ماه و روز  
 ماه: قمر  
 ماهتاب: قرص ماه  
 ماهشید: ماهتاب، نور ماه  
 ماه گرفتگی: خسوف  
 ماهی: حوت، سمک  
 ماهیچه: عضله  
 مای: کرم، جانوران کوچک خزنده  
 مایگی: مادیت، چگونگی ماده بودن  
 مایه: بنیاد، اصل، اساس، مادت  
 مایه: ماتک، ماده  
 مایه: شوند، سبب، باعث  
 مایه: علت، انگیزه، آوند  
 مایه: هیولی، اصل هرچیز  
 مایه دار: با ارزش، پر محتوی  
 مایه دار: سرمایه دار، مالدار  
 مایه شگفتی: باعث تعجب  
 مایه نخستین: ماده ی اولیه، هیولی  
 مرتو: انسان  
 مرتوگان: بشر  
 مرجمک: دانچه، دانژه، عدس  
 مردم: اشخاص، انسان ها  
 مردم: آدم ها، انسان  
 مردمان: توده ی مردم، عوام  
 مردمان: مردم، شهروندان، ملت  
 مردمزاده: انسان، آدمی، آدمیزاد  
 مردمزاد: آدمی، انسان، بشر  
 مردمزاده: مردمزاد، انسان

مردم سالار: دمکرات  
 مردم سالاری: دمکراسی  
 مردمگان: جمعیت  
 مردمگری: انسانیت  
 مردمی: انسان بودن، بشر بودن  
 مردمی: انسانیت، آدمیت، بشریت  
 مردمی: بزرگمنشی، نجابت  
 مردمی: بخشش، نیکو کاری  
 مرده ریگ: ارث، رخن، ارثیه  
 مرده ریگ: میراث  
 مرز: کنار، کران، کرانه، سرحد  
 مرز: ویمند، سرحد میان دو کشور  
 مرزشکنی: تجاوز، برون شدن از اندازه  
 مرزگذر: تجاوزگر، متجاوز، از حد گذرنده  
 مرزین: محدود، دارای مرز  
 مرگ: اجل  
 مرگامرگ: طاعون  
 مروا: (مُ) فال نیک ≠ مرخوا  
 مروارید: گوهر درون گوش ماهی  
 مروسیدن: (و) تمرین کردن، ادمان (ا)  
 مروسیدن: پبله کردن، کند و کاو بسیار  
 مروسیدن: واکوشیدن، ممارست  
 مروسیدن: عادت کردن یا خو گرفتن به...  
 مرهم: دارو ( مرهم پارسی است)  
 مزد: حقوق، دستمزد، اجرت/ پاداش  
 مزداهه: تعلیم ( در اصلاح شناسی مزداهی)  
 مزداهیک: ریاضیات  
 مزدور: آجیر/ کارگر، مزد بگیر  
 مزگت: جایگاه پرستش اهورا مزدا  
 مزگت: نیایشگاه  
 مزگت: مسجد از مزگت گرفته شده است  
 مزه: طعم/ خوراکی که همراه باده خورند  
 مژده: خبر خوب، بشارت  
 مژده آور: نوید دهنده، بشارت دهنده  
 مژوک: (م. ژ. و) عدسی چشم  
 مستمندی: بینوایی، تهیدستی، مسکنت  
 مستی: سکر، مخموری، مست بودن  
 مستی بخش: سکرآور

مه‌ادین: بنیادین، اصلی، هسته ای  
 مه‌تاب: پرتو ماه  
 مه‌تر: فر‌نشین، پیشوا، سردار  
 مه‌تر: ارشد، بزرگ‌تر (ما‌فوق، مسن)  
 مه‌تری: برتری، بالای، تفوق  
 مه‌ر: استامپ  
 مه‌ر: نواخت، محبت  
 مه‌راز: معمار  
 مه‌رازی: مه‌رازیک، معماری  
 مه‌ر‌آمیز: محبت‌آمیز  
 مه‌ربان: با محبت، مه‌ر‌آمیز  
 مه‌ربان: دل‌سوز، پند‌دهنده، مشفق  
 مه‌ستان: پارلمان، مجلس شورا و سنا  
 مه‌ستان: مجلس، مه‌ستان در زمان اشکانیان  
 مه‌ستان رایزنی: مجلس شورا  
 مه‌ستان مهین: مجلس سنا  
 مه‌مانسرا: هتل  
 مه‌مانی: ضیافت  
 مه‌ند: چشم‌گیر، سترگ، برجسته، مهم  
 مه‌ند: مهم، گر‌انمایه، شایان  
 مه‌ندز: شمار‌دار / مه‌ندس  
 مه‌ندی: اهمیت  
 مهی: قمری  
 مهین: بزرگ، بزرگ‌ترین  
 مهین جستار: رئوس مطالب  
 می: شراب، آب‌رز  
 می‌انبوسند: بوجد می‌آیند، از‌انبوسیدن  
 می‌زده: مست، خمار  
 میان: میانه، بین  
 میان: درون، داخل، وسط  
 میان‌تهی: تو خالی، کاواک  
 میان‌رودان: بین‌النهرین  
 میانجی: شفیع، خواهشگر، واسطه  
 میانجی‌گری: شفاعت، وساطت  
 میان‌رودان: بین‌النهرین  
 میانک: مرکز، نقطه  
 میانک: وندسار، میانگاه، مرکز  
 میانگاه: مرکز / میانه

مشیخا: ماشیخ از عبری، ره‌اننده، مسیح  
 م‌غاک: گودال، منج‌لاب  
 م‌کاب: پمپ  
 م‌کاب‌گر: پمپیه، آتش‌نشان‌ها  
 م‌کابی: پمپاژ  
 م‌گر: غیراز، جزاز، جز  
 م‌ل: (م) شراب‌انگوری، می  
 م‌ل: الکل  
 م‌نج: زنبور هرگونه زنبور، کلینز  
 م‌نج‌نیک: منج‌نیک، ابزار پرتاب‌سنگ در جنگ  
 م‌نش: خیم و خوی، رفتار، هنجار، خصلت  
 م‌نش: سیرت، شخصیت  
 م‌نگ: (م) روش، قانون، آیین، قاعده  
 م‌نگ: گیج، کودن، کم‌هوش  
 م‌نگ: (م) زنبور‌عسل، کبت  
 م‌نگیا: قمار  
 م‌نگیا‌گر: قمارباز  
 م‌نها: تفریق، تکال  $\neq$  جمع = بیشال  
 م‌نید: توجه، پرنگری  
 م‌نید: تیمار، دایگانگی، پرنگری، توجه  
 م‌نیدن: توجه‌دادن، توجه‌کردن  
 م‌نیدن: پرنگ‌بودن، روی‌آوردن به ...  
 م‌وزه: چکمه (پهلوی)، پوتین  
 م‌وژ: مصیبت، اندوه، سختی، بیماری  
 م‌وژ: م‌وژ، تالاب، آبگیر  
 م‌وشکافی: باریک‌بینی، ریزبینی، دقت  
 م‌وشکافی: باریک‌سنجی، ژرف‌نگری  
 م‌وغ: نخل، درخت‌خرما  
 م‌ول: حرامزاده / معشوق / درنگ، تاخیر  
 م‌ولیدن: تأخیر‌کردن، تأخیر‌نمودن  
 م‌ویند: (ی) صنعت، هنر  
 م‌ویندی: صنعتی  
 م‌ه: (م) بخار در هوای مرطوب  
 م‌ه: (م) حرف‌نهی در زبان پهلوی  
 م‌ها: بلورسنگ، کوارتز  
 م‌هاب: مه، بخار  
 م‌هاد: اصل، بنیاد، پایه  
 م‌هادی: اصلی، بنیادی



میانگی: وسطی / میانجیگری، وساطت  
میانگین: حد وسط / معدل  
میانگین: متوسط ، میانه  
میانواری: اعتدال  
میانه: وسط، میانگاه، میانی  
میانه رو: محافظه کار  
میانه ها: اواسط، مابین، حوالی، اثناء  
میانی: مرکز، وسط، میان  
میانین: مرکز، وسط، میانه  
میانین: میانی، حد وسط  
میخ: قطب  
میخ اپاختر: قطب شمال  
میخ نیمروز: قطب جنوب  
میختن: کمزیدن، ادرار کردن  
میخکوب: بی حرکت  
میخکوب: دهشت زده، مات، بی جنبش  
میرا: فنا پذیر  
میرایی: فناپذیری  
میرنده: میرا، فانی  
میزش: ادرار، از میزیدن و میختن  
میگسار: باده نوش، شراب خوار  
میگساری: باده نوشی، شرابخواری  
مینوی: آن جهانی، بهشتی  
مینوی: جهان مینوی، معنوی  
مینوی: اندیشه بنیاد  
مینو: ایده (از ریشه منیشن)  
مینو: ایده ، پندارینه ، پنداره  
مینو: نگرش، فکر، نظر، اندیشه  
میوه دار: مثمر، باثمر، بارور  
میهن: زادگاه، وطن  
میهنی: ملی

.....



# ن

نا آشنا: بیگانه، غریبه، ناشناخته  
 نا آشنا: نا معین / ناشناس، غریب  
 نا آشنا: بی اطلاع، بی خبر و آگاهی  
 نا آرام: دل نگران، ناراحت، پریشان  
 نا آرامی: تلاطم، آشوب، بی قراری  
 نا آروین: بی تجربه، ناورزیده، خام  
 نا آگاه: بی خبر، بی اطلاع/ بی تجربه  
 ناآموخته: بی سواد، عامی  
 نا استوار: بی ثبات، سست، لرزان، ناپایدار  
 نا استوان: نامطمئن، نا متقاعد  
 ناامیدی: درماندگی، یأس، نومیدی  
 ناامیدی: ناکامی، تلخکامی، حرمان  
 نا اندیش: ناگاه/ بدیهه، آشکار و روشن  
 نا اندیشیده: خام، بی فکر، بی مطالعه  
 نایستا: بدون وقفه/ که پایدار نیست  
 نایستا: مداوم، پیوسته، مدام  
 ناب: خالص، ژاو، سره  
 ناباور: ناگروا، ملحد  
 نابایسته: بیهوده، زاید، غیر ضروری  
 نابخرد: سفیه، بی عقل، سبک خرد  
 نابخردانه: با بی عقلی، جاهلانه  
 نابخردانه: سبکسرانه، از روی نابخردی  
 نابخود: ناخواسته، بی اختیار/ بیهوش  
 نابخود: ضمیر نابخود و نا خودآگاه  
 نابرابر پهلو: مختلف الاضلاع  
 نابرابر پهلو: ناراست پهلو  
 نابسامان: پریشان، بی نظم و ترتیب  
 نابساوا: لمس نشدنی ≠ بساوا: لمس شدنی  
 نابساوانام: اسم معنی (بساوانام=اسم ذات)  
 نابسنده: غیرکافی، ناقص، نارسا  
 نابود: تباه، نیست شده، معدوم  
 نابود: فنا شده، از میان رفته، ناپیدا  
 نابود شدن: از میان رفتن، اضمحلال  
 نابود شدن: زایل شدن، هلاک شدن  
 نابود کردن: هلاک کردن، محو کردن  
 نابود کردن: تباه کردن، باطل کردن  
 نابهنجار: ناموزون، نا هماهنگ  
 نابهنجار: بی نظم و ترتیب، نامتناسب  
 نابهنگام: بی موقع، غیر مترقبه  
 نابیوسان: بی برنامه، غیر منتظره  
 نابیوسان: ناگهان، غیر مترقبه  
 نابیوسانه: غیر منتظره، ناگه، ناگهان  
 نابیوسیده: نابیوسانه، ناگهانی  
 ناپاکی: آلودگی، لوث، پلیدی، ناخالصی  
 ناپالوده: ناخالص، تصفیه نشده، ناسره  
 ناپایدار: گذرا، سپنج، زودگذر، موقت  
 ناپدید: ناپیدا، گم شده، مفقود  
 ناپذیرفتنی: غیر قابل قبول، باور نکردنی  
 ناپسند: زشت، بد ریخت، ناخوشایند، کریه

نا آشنا: بیگانه، غریبه، ناشناخته  
 نا آشنا: نا معین / ناشناس، غریب  
 نا آشنا: بی اطلاع، بی خبر و آگاهی  
 نا آرام: دل نگران، ناراحت، پریشان  
 نا آرامی: تلاطم، آشوب، بی قراری  
 نا آروین: بی تجربه، ناورزیده، خام  
 نا آگاه: بی خبر، بی اطلاع/ بی تجربه  
 ناآموخته: بی سواد، عامی  
 نا استوار: بی ثبات، سست، لرزان، ناپایدار  
 نا استوان: نامطمئن، نا متقاعد  
 ناامیدی: درماندگی، یأس، نومیدی  
 ناامیدی: ناکامی، تلخکامی، حرمان  
 نا اندیش: ناگاه/ بدیهه، آشکار و روشن  
 نا اندیشیده: خام، بی فکر، بی مطالعه  
 نایستا: بدون وقفه/ که پایدار نیست  
 نایستا: مداوم، پیوسته، مدام  
 ناب: خالص، ژاو، سره  
 ناباور: ناگروا، ملحد  
 نابایسته: بیهوده، زاید، غیر ضروری  
 نابخرد: سفیه، بی عقل، سبک خرد  
 نابخردانه: با بی عقلی، جاهلانه  
 نابخردانه: سبکسرانه، از روی نابخردی  
 نابخود: ناخواسته، بی اختیار/ بیهوش  
 نابخود: ضمیر نابخود و نا خودآگاه

نارسا: پیچیده، دوپهلو، مبهم، گنگ  
 نارسا: قاصر، کوتاه، ناقص  
 نارسا: نیمه کاره ، خام، کوتاه  
 نا سهدنی: غیر محسوس، دریافت نشدنی  
 نا شایسته: نابجا، بیجا، نامناسب، ناروا  
 نا شایسته: نالایق، ناسزاوار  
 نا گویا: غیر صریح، ناروشن  
 ناگویا: صامت، گنگ، غیر ناطق  
 نارسا: ناقص، کوتاه، ناکامل  
 نارسا: نابَوَندک، نیم بند (غیر تام)  
 نارکوک: تریاق، تریاک، مهائل ، افیون  
 نارنگ: نارنج  
 نارنگی: نارنجی  
 ناروا: ناشایست، ممنوع، غیر مجاز  
 ناروا: ناحق، بیهوده، نامجاز، نامشروع  
 ناز کردن: تفاخر کردن ، بخود بالیدن  
 نازا: سترون، عقیم  
 نازان: پر نخوت/ عشوه کنان  
 نازش: افتخار، سرفرازی، فخر  
 نازش انگیز: غرور انگیز  
 نازش آفرین: افتخار آمیز، غرور آفرین  
 نازک اندیش: نازک خیال، نغز پندار  
 نازک تن: ظریف اندام  
 نازک نگار: مینیاتورست  
 نازک نگاری: مینیاتور  
 نازکدل: دل نازک، زودرنج، ظریف الطبع  
 نازکی: نرمی، ظرافت، لطافت  
 نازنده: فخور، مفتخر، بالنده  
 نازیدن: افتخار کردن، ناختن  
 نازیدن: فخر کردن، مباهات کردن، تفاخر  
 ناساز: ناجور، مغایر، مخالف، ضد  
 ناسازگار: ناساز، نا مساعد، ناهمگون  
 ناسازگار: ناهمساز، ناهماهنگ، متناقض  
 ناسازگار: نرمش نا پذیر، انعطاف ناپذیر  
 ناسازگاری: بیزاری، رمندگی، تنافر  
 ناسازگاری: مخالفت، عدم تجانس  
 ناسازوار: ناموافق، مخالف  
 ناسازوارگی: پارادوکس

ناپسوده: دستمالی نشده/ سوراخ نشده  
 ناپسوده: نآلوده، بکر، دست نخورده  
 ناپنداشته: غیر قابل تصور، دور از پندار  
 ناپیدا: نهان، غایب، گم، مخفی، نامریی  
 ناپیوسته: منفصل، جدا شده  
 ناتاشتیگی: بلا تکلیفی ( عدم قطعیت)  
 ناتافتن: نگر اییدن، مایل نشدن  
 ناتراز مند: نابرابر، نامتعادل  
 ناتوان: کم زور، نزار، ضعیف  
 ناچاری: اجبار، ناگزیری، درماندگی  
 ناچاری: اضطرار، عجز، ناعلاجی  
 ناچیز: لاشئی/ اندک، بی ارزش  
 ناچیزی: تباهی، نیستی/ فقر، بی چیزی  
 ناخرسند: ناخشنود، ناراضی  
 ناخستو: نیگرا، منکر، که اعتراف نکند  
 ناخواسته: بدون قصد، بلا اراده  
 ناخواسته: بر حسب اتفاق، پیشامدی  
 ناخواسته: به بازی بخت، بر حسب اتفاق  
 ناخواسته: بی اراده ، بی یازش  
 ناخواسته: نطلبیده، درخواست نشده  
 ناخوردنی: غیر ماکول، نخوردنی  
 ناخویشتنباوری: اعتماد به خود نداشتن  
 ناخویشتنی: غیر شخصی  
 ناخویشکار: وظیفه شناس  
 نادادگرانه: بی انصافانه، ناعادلانه  
 نادان: بی عقل ، نابخرد  
 نادان: جاهل، کانا، ابله، دبنگ  
 نادان: خام اندیش، نآزموده  
 نادانی: جهالت، دُرْ آگاهی  
 نادبیره: امی، بیسواد  
 نادرست خواندن: تصحیف  
 نادرست: اشتباه، غلط، لغزش، خطا  
 نادرستی: نیرنگ، تقلب، کژروی  
 نادرستی: تقلب، فساد، سقم، خیانت  
 نادر یافتنی: ادراک ناپذیر، نفهمیدنی  
 نادهناد: بی نظم، بی انضباط، نابسامان  
 نادیدنی: باطنی، نامرئی  
 ناراسته: غیر مستقیم

ناسازواری: عدم موافقت، منافات  
 ناسازی: اختلاف، ستیزه جویی  
 ناسپاس: حق ناشناس، ناشکر  
 ناسپاسدار: حق ناشناس، هوده ناشناس  
 ناسپاسی: قدر ناشناسی، کفران  
 ناسره: آمیخته، غش دار، ناخالص  
 ناسزا: توهین، دشنام، بدگویی  
 ناسگالیده: بی تامل، بی فکر و اندیشه  
 ناسوتی: دنیایی، زمینی ≠ لاهوتی  
 ناسودمند: بی ثمر، بی فایده، بیهوده  
 ناسودمند: از حیز انتفاع افتاده  
 ناسهنده: غیر حساس، عاری از احساس  
 ناشایا: ناممکن، ناشدنی، ناشایمند  
 ناشایمند: ناشدنی، امکان ناپذیر  
 ناشدنی: امکان ناپذیر، ناممکن  
 ناشدنی: غیر عملی، غیر ممکن  
 ناشدنی: محال، نشدنی، ناشایش، ممتنع  
 ناشکیبا: بی تاب، در مانده، بی طاقت  
 ناشکیبایی: بی صبری، عجله، شتاب  
 ناشکیبی: دلنگی، آزر دگی، بی حوصلگی  
 ناشناخته: مجهول، ناشناس، نکره  
 ناشناخته: نکره (در دستور)  
 ناشناسا: مجهول  
 ناشناسا پویه: فعل مجهول  
 ناشناساندن: تکیر، ناشناس ساختن  
 ناشناساندن: دیگرگون کردن، ناشناخته کردن  
 ناشناسنده: ناشناخته، مستنکر  
 نافر جام: بی انتها/ بدعاقبت  
 نافر جام: بی نتیجه، بی ثمر، بیهوده  
 نافرمانی: تمرد، شورش، یاغیگری  
 نافرنا: بی پایان، بی پایاب  
 ناکام: بی بهره، بی نصیب، نامراد  
 ناکامی: عدم موفقیت، شکست، نومیدی  
 ناکشته: لم یزرع، نا کاشته، بایر  
 ناگاه: بدیهه، نا اندیشه، نیاندیشیده  
 ناگاه: بی خبر، غفلتا، نابیوسان  
 ناگذرا: فعل لازم (گذرا = فعل متعدی)  
 ناگرفتنی: غیر قابل حصول، دست نیافتنی

ناگروا: ملحد، کافر، بی دین  
 ناگرویدن: بی دین شدن، باور نداشتن  
 ناگزیر: اجباری، به اجبار، اجتناب ناپذیر  
 ناگزیر: الزاماً، ناچار، بایسته  
 ناگزیر: به بایستگی، بالضروره، لاجر  
 ناگزیر: ناچار، مجبور  
 ناگزیر یکدیگر: لازم و ملزوم  
 ناگشادنی: تسخیر ناپذیر، دست نیافتنی  
 ناگفتنی: غیر قابل وصف، گفتن را نشاید  
 ناگویا: صامت، غیر ناطق  
 ناگوییک: ناخواندنی، غیر ملفوظ  
 ناگهان: اتفاقاً، نابیوسانه، ناگه، یکباره  
 ناگهان: اتفاقاً، اتفاقی، ناگاه، بی خبر  
 ناگهان: اندر زمان، یکباره، دفعتاً  
 ناگهان: به ناگاه، نابیوسان، غفلتا  
 ناگهان: بی مقدمه، بی پیشینه، نابیوسان  
 ناگهانی: تصادفی، غیر منتظره  
 ناگهانی: یکباره، یک دفعه  
 نال: سُم آهن، نعل  
 نال: نعل، نعل تازی شده ی نال پارسی  
 نالدار: سخت سم  
 نالان: ضجه زنان، لابه کنان، متضرع  
 نالبند: سُمگر، نعلبند  
 ناله: ضجه، کریه و زاری  
 نام: اسم، اسم هر کس یا هر چیز و جای  
 نام آور: مشهور، شناخته شده، نامدار  
 نام آور: سرشناس، معروف، مشهور  
 نام ابزار: اسم آلت  
 نام برگرفته: اسم مشتق  
 ناماتکیک: غیر مادی  
 نامبرده: فوق، مذکور، ذکر شده  
 نامدار: بلند آوازه، معروف، سرشناس  
 نامریی: نادیدنی، ناپیدا  
 نامزد: کاندیدا  
 نامک: نوشتار، رساله  
 نامگذاری: اسم گذاری  
 نامنویسی: ثبت نام  
 نامور: پر آوازه، سرشناس، معروف

نامور: مشهور، معروف، شناخته شده  
 ناموری: اشتهار، بلندآوازی  
 ناموزون: کژمژ، بی اندام، قناس  
 نامه: مرقومه، نوشته، مکتوب  
 نامی: معروف، نامدار  
 نامیده شده به: ملقب، دارای پاژنامه  
 نامیرا: ابدی، جاودانه، مانا، جاوید  
 نامیرا: انوشه، جاویدان، فنا ناپذیر  
 نانوا: خباز  
 ناوابسته: جداسر، مستقل، خودکفا  
 ناوابسته بودن: مستقل بودن، بی نیازی  
 ناوابسته بودن: عدم احتیاج، غنا، توانگری  
 ناواگشوده: تفکیک نشده، تجزیه نشده  
 ناوای زا: ناپندازا، بی اکسیژن  
 ناوچه: قالب ریخت دادن به زر یا سیم  
 ناوچه: قایق، کَرَجی  
 ناوک: تیر کوچک، فلش  
 ناویدن: رفتار با ناز و خرام / تلوتلو خوردن  
 ناویدن: حرکت کردن به چپ و راست  
 ناهاهنگ: ناهمگن، ناهمساز، متضاد  
 ناهمتای: ناهمگون، ناسازگار، ضد و نقیض  
 ناهمتایی: اختلاف، ناسازگاری، ناهمگونی  
 ناهمساختار: ساختار نا مشابه داشتن  
 ناهمسازی: عدم تناسب، ناجوری، تفاوت  
 ناهمساز: مختلف، متباین، غیرمشابه  
 ناهمسازی: یکسان نبودن، توفیر، فرق داشتن  
 ناهمسو با دین: خلاف شرع  
 ناهمسو: بر علیه / ناهمراستا  
 ناهمسو: ناهمگون، ناهمراه، ناسازگار  
 ناهمگن: غیرمتجانس، غیرمشابه  
 ناهمگون: بی شباهت، ناهمانند، نامتجانس  
 ناهمگون: دیگرسان، مخالف، متباین  
 ناهمگونی: ناسازی، ناهمانندی، افتراق  
 ناهمگونی: اختلاف، ناسازگاری، ناهمتایی  
 ناهمنگری: اختلاف دیدگاه  
 ناهموار: ناصاف، نامسطح  
 ناهید: ستاره زهره / ایزدبانوی آب ها  
 نای: حنجره، گلو، خرخره، خشکنا

نایابندگی: عدم ادراک، درنیافتنی  
 نیافته: کشف نشده، نیافته، تحصیل نشده  
 نایژک: هریک از شاخه های نای درشش  
 نایژه: گذرگاه هوا پس از نای  
 نایژه: نی میان تهی  
 نایستن: نیگری، نفی کردن ≠ هایستن  
 نایش: نفی ≠ هایش = تایید  
 نایی: نیگویی، منفی، نفی  
 نایی باف: منفی باف  
 نایی سازی: منفی سازی  
 ناییدن: نفی کردن  
 نبرد: جنگ، مصاف، پیکار  
 نبشته: نبشتار، اثر، مکتوب، منشور  
 نبود: عدم، نابودی، نیستی  
 نبود بر از ندگی: عدم تناسب  
 نبهره: تقلبی، ساختگی / ناسره، ناخالص  
 نبیگ: دفتر، دیوان، کتاب  
 نبیگچه: بروشور، دفترک  
 نبیگخانه: کتابخانه  
 نپذیرفتن: انکار کردن، حاشا کردن  
 نپذیرفتن: قبول نکردن، تایید نکردن  
 نترس: پردل، بیباک، با جرأت  
 نژادگی: پاک نژادی، نیک نهادی، نجابت  
 نخست: ابتداء، آغاز، سرآغاز، اول  
 نخست دستور: نخست وزیر  
 نخست کس: اول شخص (در دستور زبان)  
 نخستین: اولین، اولیه  
 نخستین بودن: مقدم بودن، اسبق بودن بر  
 نخشه: نقشه (در گویش یزدی)  
 نرسپان: اشتباه، لغزش، نادرستی، خطا  
 نرم: سازگار، ملایم (نرم باد)  
 نرم: لطیف / کوبیده و پودر شده  
 نرم: مهربان، انعطاف پذیر  
 نرمباد: نسیم، باد ملایم  
 نرمخویانه: مهربانانه، مشفقانه  
 نرم دل: رحیم، مهربان، دل رحم  
 نرم دلی: ترحم، مهربانی، رقت  
 نرمش پذیر: قابل انعطاف

نشاندادن: اشاره کردن، ارائه کردن  
 نشاندادن: نمایاندن، ابراز و اظهار کردن  
 نشانگذاری: علامت گذاری  
 نشانگر: شناساننده، شناسه، معرف  
 نشانگر: گویای، مبین  
 نشانگر: نشان دهنده، حاکی، دال بر  
 نشانگری: دلالت، راهنمایی، هدایت  
 نشانه: نشان، نشانداد، نمود، علامت  
 نشان ها: قرائن، نشانه ها، آیات  
 نشانه ها: نمونه ها، علامات  
 نشانی: آدرس، علامت شناختن چیزی یا کسی  
 نشاید بود: محال، غیر ممکن  
 نشاید بودن: ممتنع  
 نشست ناپذیر: غیر قابل نفوذ  
 نشستیدن: سکونت کردن، اقامت کردن  
 نشدنی: ناشدنی، غیر ممکن، ناشایس  
 نشست: جلسه، همایش، گردهمایی  
 نشستگاه: مجلس، نشست جای  
 نشستن: جلوس کردن  
 نشستنی: سندی که پارسی است  
 نشیب نابودی: حضيض ذلت  
 نغاک: حرامزاده، ولدالحرام  
 نغز: شگفت آور، طرفه، بدیع، زیبا  
 نغز: لطیفه، سخن نیکو/ نرم، لطیف  
 نغز: نیکو، خوشایند، بدیع، جمیل  
 نغزسخنی: تازه گویی، طراوت سخن  
 نغزک: لطیفه، بذله/ نکته  
 نغزک: نیکک، خوبک/ جوک/ انبه  
 نغزک پرداز: سخن پرداز، نکته پرداز  
 نغزکار: نغزنگار، ظریف کار  
 نغزک گو: بذله گو، شوخ طبع  
 نفج: (ن) رخنه (رُن)، کاغذ  
 نفرین: لعنت، دعای بد  
 نک: ونکه، بلکه/ اینک، اکنون  
 نکوهش: سرزنش، ملامت، ذم، عتاب  
 نکوهش: بازخواست، مواخذه  
 نکوهیدن: سرزنش کردن، ایراد گرفتن  
 نگار: نقش، طرح/ معشوق، محبوب

نرم نرمک: کم کم، بتدریج، رفته رفته  
 نرمی: رقت، ملایمت، ملاطفت  
 نرمی: روانی، سستی، لینت  
 نرمی: همواری، مهر خویی، نرمش  
 نره: سُختو، شرمگاه مرد  
 نرینگی: مردانگی، تذکیر  
 نرینه: مذکر ≠ مادینه: مونث  
 نزار: ناتوان، رنجور، نحیف  
 نزدیک: خویش، قریب، خویشاوند  
 نزدیک: بازه کم، فاصله کم  
 نزدیک: کنار، مجاور، پهلو، پیش  
 نزدیکان: احباب، دوستان، یاران، همدلان  
 نزومان: دقیق، ریزبین، ژرفنگر  
 نژاد: تخمه، اصل، نسب، گوهر  
 نژادشناسی: تیره شناسی، قوم شناسی  
 نژادگی: پاک نژادی، نیک نهادی  
 نژادگی: گوهری، تبارمندی، نجابت  
 نژاده: به نژاد، اصیل، بااصل و نسب  
 نژاده: بزرگ زاده، نجیب  
 نژم: (ن. ژ) بخار / مه  
 نژند: خلیده روان، افسرده، پژمرده  
 نژند آور: اندوهبار، ملالت بار  
 نژندی: پژمردگی، افسردگی، ملالت  
 نژیدن: بیرون کشیدن، کشیدن  
 نسپاسی: کفران، ناسپاسی، ناشکری  
 نستوه: خستگی ناپذیر، سستی‌هنده، مبارز  
 نسک: عدس، مرجمک، دانچه  
 نسک: هر بخش از بیست و یک بخش اوستا  
 نشاختگان: روشباره ها، مقررات  
 نشاختن: معین کردن، تعیین کردن  
 نشاختن: نشانیدن، تعبیه کردن  
 نشاخته: روشبار، فرموده، هر نیزیده، مقرر  
 نشاخته: معین، ویچارتک، آشکار  
 نشاخته شده: بر نهاده شده، مقرر شده  
 نشان: نمودار، علامت، نشانه  
 نشان زدن: علامت گذاشتن  
 نشان کاهیده: علامت اختصاری  
 نشانداد: رسم، رویه، روش

نگارخانه: کارگاه نگارگری  
 نگارخانه: گالری نقاشی، آتلیه  
 نگارش: انشا، نوشته، دستخط  
 نگارش: انطباعات، اداره مطبوعات  
 نگار شده: نگارین، منقوش، نقش شده  
 نگارگر: مصور، صورتگر، نقاش  
 نگارگری: ترسیم، نقاشی، طراحی  
 نگاره: تصویر، تمثال، شکل  
 نگاره: تمثیل، دیسه، طرح  
 نگاره های پنداری: نخس های خیالی  
 نگاره ی جهان نما: نقشه ی جهان نما  
 نگاره ی ویری: تصویر ذهنی  
 نگارین: پرنقش و نگار، مصور  
 نگارین: منقوش، زَموده  
 نگاشته: منقوش، نقش شده، نگارین  
 نگاه کردن: نگرستن  
 نگاهبانی: پایشگری  
 نگاهداشت: حفظ، حراست، حفاظت  
 نگاهداشته: محفوظ، مصون، درامان  
 نگر: نظر / بدان، آگاه باش، هشیار باش  
 نگرانی: تشویش، بیم، دغدغه  
 نگرش: مشاهده، ملاحظه / درنگر  
 نگرش: نظر، دیدگاه، نگر، نگاه  
 نگرش: یاری، ملاحظه، عنایت  
 نگرشی: نظری، نگری، دیدگاهی  
 نگرگویی: مناظره، مباحثه، مجادله  
 نگرگویی: گفتمان، بحث و گفتگو  
 نگرنده: مشاهده کننده  
 نگرورزانه: شناخت نظری  
 نگرورزی: دقت، ژرفنگری، پرنگری  
 نگره: ایده، تئوری، نظریه  
 نگره: بینایی روان  
 نگری: نظری، فرضی، تئوری  
 نگرستن: دیدن، مشاهده کردن  
 نگریگ: نظری، تئوری  
 نگون بخت: بد اقبال  
 نگون بختی: بد اقبالی  
 نگونبختی: شوریده بختی، فلاکت

نگهبان: پاسبان، قراول، محافظ  
 نگهبان: مراقب، گوشوان، گوش بان  
 نگهبانی: احتفاظ، محارست، حفاظت  
 نگهبانی: پاسداری، محافظت  
 نگهدار: حافظ، حامی، پاسدار  
 نگهدار: نگهبان، دیده بان، مواظب  
 نگهداری: نگاهبانی، پاسداری  
 نگهداشت: حراست، محافظت، صیانت  
 نما: ظاهر، بیرون چیزی  
 نماد: مظهر، نمودار، سمبل، نشانه  
 نمادگذاری: سمبولیسم  
 نمادگرایی: سمبولیست  
 نمادگرایی: سمبولیسم  
 نمادین: سمبولیک / رمزی  
 نمار: اشاره، ایما  
 نماردن: اشاره کردن  
 نمارده: مشارالیه  
 نمارش: اشاره، ایما، نمار  
 نمارش: نشان دادن، نمایاندن  
 نماهنگ: خنیای ویدئو و ویدئو کلیپ  
 نمای: ظاهر، نشان دهنده، نما  
 نمایان: آشکار، معلوم، مشهود، پدیدار  
 نمایان: باز شناخته، مشخص  
 نمایان: مریی، پدیدار، هویدا  
 نمایاندن: آشکار کردن، ظاهر ساختن  
 نمایاندن: بروز دادن، واضح ساختن  
 نمایاندن، پرده برداشتن، آشکار کردن  
 نمایان گشتن: معلوم شدن، آشکار شدن  
 نمای برون: نمای ظاهری  
 نمایش: نشان دادن، به تماشا گذاشتن  
 نمایش: بازی در نمایشخانه  
 نمایشخانه: تماشاخانه، تآثر  
 نمایشگاه: گالری / جای بنمایش گذاشتن  
 نمایشگر: نمایش دهنده، هنرپیشه  
 نماینده: جانشین، دستیار، معاون  
 نماینده مردم: وکیل مجلس  
 نمناکی: رطوبت، تری، نمدار بودن  
 نمود: زیبایی، رونق، جلوه، تجلی

نگارخانه: کارگاه نگارگری  
 نگارخانه: گالری نقاشی، آتلیه  
 نگارش: انشا، نوشته، دستخط  
 نگارش: انطباعات، اداره مطبوعات  
 نگار شده: نگارین، منقوش، نقش شده  
 نگارگر: مصور، صورتگر، نقاش  
 نگارگری: ترسیم، نقاشی، طراحی  
 نگاره: تصویر، تمثال، شکل  
 نگاره: تمثیل، دیسه، طرح  
 نگاره های پنداری: نخس های خیالی  
 نگاره ی جهان نما: نقشه ی جهان نما  
 نگاره ی ویری: تصویر ذهنی  
 نگارین: پرنقش و نگار، مصور  
 نگارین: منقوش، زَموده  
 نگاشته: منقوش، نقش شده، نگارین  
 نگاه کردن: نگرستن  
 نگاهبانی: پایشگری  
 نگاهداشت: حفظ، حراست، حفاظت  
 نگاهداشته: محفوظ، مصون، درامان  
 نگر: نظر / بدان، آگاه باش، هشیار باش  
 نگرانی: تشویش، بیم، دغدغه  
 نگرش: مشاهده، ملاحظه / درنگر  
 نگرش: نظر، دیدگاه، نگر، نگاه  
 نگرش: یاری، ملاحظه، عنایت  
 نگرشی: نظری، نگری، دیدگاهی  
 نگرگویی: مناظره، مباحثه، مجادله  
 نگرگویی: گفتمان، بحث و گفتگو  
 نگرنده: مشاهده کننده  
 نگرورزانه: شناخت نظری  
 نگرورزی: دقت، ژرفنگری، پرنگری  
 نگره: ایده، تئوری، نظریه  
 نگره: بینایی روان  
 نگری: نظری، فرضی، تئوری  
 نگرستن: دیدن، مشاهده کردن  
 نگریگ: نظری، تئوری  
 نگون بخت: بد اقبال  
 نگون بختی: بد اقبالی  
 نگونبختی: شوریده بختی، فلاکت

نمود: نشان، علامت/ جلوه، آراستگی  
 نمودار: پدیدار، هویدا/ راهنما  
 نمودار: پیرنگ، طرح  
 نمودار: دیاگرام/ نشان، علامت  
 نمودار: شاخص، هویدا، پدیدار  
 نمودار: جدول صعود و نزول چیزی  
 نمودار: نگاره ی نتیجه آزمایشی  
 نمودار شدن: جلوه کردن، مریی گشتن  
 نمودن: نمایاندن، نشان دادن  
 نمودن: آشکار کردن، آشکار شدن  
 نموده: آشکار کرده، ارائه کرده، فاش شده  
 نموده: نمونه، شاهد، مثال  
 نمودها: مظاهر، سمبل ها  
 نمودی: نمایشی  
 نمودنش: اشارت/ نمودار  
 نمون: مثل، مانند/ رهنما  
 نمونه: الگو، سرمشق / مثل، مانند  
 نمونه: سان، سرده  
 نمونه را: به عنوان مثال  
 نمیدن: نم کشیدن/ ناامید و مایوس شدن  
 نمیدن: دقت و توجه کردن به .....  
 ننگ: شرمساری/ بی آبرویی، روسیاهی  
 نو: نوین، تازه، به روز، جدید، مدرن  
 نو: بکر، ابتکاری، بدیع/ تر و تازه  
 نو: کارنکرده، غیر مستعمل  
 نوآیین: بدیع، ابتکاری، نوآفرید  
 نوآیین: بی پیشینه، نو، تازه، آراسته  
 نوآمده: تازه وارد، تازه رسیده  
 نوآور: مبدع، مبتکر، نوآورنده  
 نوآورده: حادث، نو شده، بدیع، تازه  
 نوآوری: ابداع، نوسازی، اختراع  
 نوا: نغمه، سرود/ مال، دارایی  
 نواخت: دلجویی، فراخدستی، رحمت  
 نواخت: نکوداشت، بذل توجه  
 نواخت: نوازش، اکرام، مرحمت  
 نوادستان: اپرا (ا. پ)  
 نواستن: ستیزه کردن، نزاع نمودن  
 نواستن: اشتها نداشتن (گوش گیلکی)

نواستن:  $\neq$  واستن = اشتها داشتن  
 نواله: گلوله ی خمیر/ لقمه، گراس  
 نوان: (نَ) نوسان، جنبان، لرزان  
 نوا نشان: نت خنیا، نت موسیقی  
 نوانیدن: جنبانیدن/ به ناله درآوردن  
 نوباوه: نونهال، باکوره، میوه نورسیده  
 نوباوه: کودک، نوزاد  
 نو بنیاد: تازه تاسیس، جدید التاسیس  
 نوپدید: بدیع، شگفت/ تازه  
 نو پدیده: خلق الاساعه  
 نورده: (نَ وَ) قباله / سجل  
 نور دیدن: طی کردن (در رایشگری)  
 نوروز: پیروز: عیدتان مبارک  
 نوروزشاد باد: عیدتان مبارک  
 نوزایی: رنسانس، تجدید حیات  
 نوزایی: دوباره زایی، جنبش فرهنگی  
 نوژنده: هنانپنده، هنانیشمند، اثر کننده  
 نوژه: (ژ) گریبان جامه، یقه، یخه  
 نوش: شهد، نکتار  
 نوشت ابزار: لوازم التحریر  
 نوشتار: متن، مطالب  
 نوشتاری: نوشته شده، نبشته، مکتوب  
 نو شده: حادث، تغییر یافته، تحول یافته  
 نو شده: تازه، نوآورده، جدید  
 نوشکده: کافی شاپ  
 نوشنده: آشامنده، شارب  
 نوف: پژواک، آوایی که از کوه بازمی گردد  
 نوفیدن: بانگ بر زدن، سدا زدن  
 نوکار: مبتدی، تازه کار، بی تجربه  
 نوکرد: تمدید/ نوکرده، نوساخته  
 نو کرد: تجدید، تازه کردن  
 نوگرا: تجدد گرا، متجدد، مدرن  
 نوگرایانه: بدیع، نوظهور، ابتکاری  
 نو گرای: تجدد، گرایش به نو خواهی  
 نول: نوک پرندگان  
 نومیدانه: یأس آمیز، با ناامیدی  
 نومیدی: آبلاس، مایوس گشتن  
 نومیدی: یأس، حرمان، ناکامی



نهشت: ماتک های جابجا وته نشین شده  
 نهفتگی: پوشیدگی، محاق  
 نهفتن: پنهان کردن، مکتوم داشتن  
 نهفتن: مخفی کردن، مستور کردن  
 نهفته: پنهان، پوشیده، مستتر، ناپیدا  
 نهفته: در اختفا، مستور، مکتوم  
 نهفته: مخفیانه، پنهانی/ پوشیده  
 نهمار: بسیار، فراوان، بزرگ، عظیم  
 نهمار: دشوار، مشکل/ کاملاً، واقعاً  
 نهینیدن: پنهان کردن، مخفی نمودن  
 نهنده: قرار دهنده، گذارنده  
 نهنگ: تمساح  
 نهیب: آواز مهیب، تشر/ وحشت، ترس  
 نهیبیدن: هراسیدن، ترسانیدن  
 نیا: جد، سلف  
 نیابوم: سرزمین نیاکان زادبوم، زادگاه  
 نیابوم: محل تولد، سرزمین آبا اجدادی  
 نیاد: کیاناد، طبیعت، سرشت  
 نیادی: سرشتی، طبیعی، غریزی  
 نیاز: خواسته، احتیاج، حاجت، دربایست  
 نیازمند: محتاج، حاجتمند، مستمند  
 نیازمندی ها: مایحتاج  
 نیازین: ضروری، لازم، واجب، دربایست  
 نیازین: وایا، دروا، بایا، وایا، بایسته  
 نیاک: نیا، جد  
 نیاکان: اجداد، آباء، پدران، گذشتگان  
 نیام: غلاف، پوشش  
 نیاوش: تطبیق، انطباق، همخوانی  
 نیاوش: یک جهتی، یکسانی، برابری  
 نیاوشی: انطباقی، قابل تطبیق، سازواری  
 نیاوگر: تنظیم کننده، نیاونده  
 نیاونده، نیاوگر، تنظیم کننده  
 نیاویدن: تطبیق دادن، وفق دادن، سنجیدن  
 نیاویدن: هماهنگ کردن، مطابقت دادن  
 نیاویدنی: انطباق پذیر، نیاوش پذیر  
 نیایش: ثنا، دعا/ عبادت  
 نیایشگاه: جای نیایش، دیر  
 نیایشگر: خواستار، داعی، دعاگوی

نون: اکنون، کنون، ایدون، ایدر، حالا  
 نوند: (ن. و) تیزرو/ قاصد، پیک، نامه بر  
 نونهاده: نو نهادگی، بدعت، تازه وضع شده  
 نویابی: کشف، یافتن، پی برد، پیدایی  
 نوید: مژده، بشارت، خبر خوش  
 نوید دادن: مژده دادن، خبرخوش دادن  
 نویسا: قلم، خامه  
 نویسار: کاتب، (پلمه نویسان نویسارند)  
 نویسار: کپی کننده، منشی  
 نویساران: کاتبین، منشی ها  
 نویسنده: صاحب قلم، نگارنده  
 نویسه: نوشتار، مکتوب  
 نویسه: وات، واک، حرف (از واتگروه)  
 نوین: جدید، تازه، نو  
 نهاد: مسندالیه ≠ گزاره = مسند  
 نهاد: اصل، ساخت، ریشه، بن  
 نهاد: ضمیر، دل  
 نهاد: طبع، گوهر، فطرت، خلقت  
 نهاد: سرشت، طینت، ذات  
 نهادک: امانت، ودیعه، سپرده  
 نهادن: نشانیدن، قرار دادن، گذاشتن  
 نهاده: جستار، درونمایه، موضوع  
 نهاده ها: مطالب، سوژه ها  
 نهادی: سرشتی، طینتی، غریزی  
 نهادین: اصلی  
 نهادینه کردن: تثبیت کردن، جانداختن  
 نهازیدن: ترسیدن، واهمه کردن  
 نهالی: نهالین، تشک، بستر  
 نهان: پوشیده، مضمَر، پنهان، مستتر  
 نهان: درون، باطن/ پوشیده، مخفی  
 نهان: ناپیدا، پوشیده، پنهان، نهفته  
 نهان: باطن، ضمیر  
 نهانگاه: مخفیگاه، نهفتگاه  
 نهانگرایی: فرهنگ خفیه، تصوف  
 نهانی: باطنی، درونی، خصوصی  
 نهانی گشای: منجم  
 نهانیک: غیبی، آسمانی، فلکی  
 نهشت: وضعیت، وضع

نیگرای: منکر، ناخستو  
 نیگری: نیگرایی، نفی  
 نیگری: وازنش، وازدن، انکار  
 نیگویی: نفی، رد، نپذیرفتن  
 نیمروز: جنوب، میان روز  
 نیمروز: ظهر، گرمگاه  
 نیمروزباختری: جنوب غربی  
 نیمروز خاوری: جنوب شرقی  
 نیمساز: نصف/ منصف الزاویه  
 نیمساز: خطی که زاویه را نصف کند  
 نیمگان: نیم نیم  
 نیمگوی اپاختری: نیمکره ی شمالی  
 نیمگوی نیمروزی: نیمکره جنوبی  
 نیوار: جو(ج)، اتمسفر  
 نیویش: (و. د) آگاهی، خبر  
 نیورش: (و. ر) اعلام، آگاهانیدن  
 نیوشا: شنوا، درک کننده  
 نیوشاندن: تلقین کردن  
 نیوشش: تلقین  
 نیوکنیدن: اعلام کردن  
 نیوندها: بندها، قیود

.....

نیرنگ: تزویر، تلبیس، حيله  
 نیرنگ: رنگ و ریو، فریب، خدعه  
 نیرنگ: ستاوه، هرنوت  
 نیرنگ: فریب، اغوا، مکر، شيله  
 نیرنگ: مکر، گریسه، گریس  
 نیرنگباز: حيله گر، حقه باز، گریز  
 نیرنگباز: دغلباز، فریبکار، محیل  
 نیرنگباز: ریاکار، پرترفند، مزور  
 نیرو: توان، زور، کارمایه، قدرت  
 نیرو: یارایی، کارآیی، قوت  
 نیروبخش: انرژی زا، مقوی  
 نیروبخشی: توانبخشی، تقویت  
 نیرودهنده: ثمربخش، تقویت کننده  
 نیرومند: پرتوان، پرقدرت، قوی  
 نیرومند: توانا، قوی جئه  
 نیرومندی: توانایی، دارای نیرو  
 نیرویافته: مؤید، استوار  
 نیز: افزون براین، بعلاوه، به اضافه  
 نیز: ایضاً، باز، همچنین، باردیگر  
 نیسارش: مرمت، نوسازی  
 نیستی: عدم، نابودن، نیست شدن  
 نیستی: تباهی، زوال، فنا  
 نیسنگ: منطقه/ کوی  
 نیسنگ اختران: پرهون پنداری دوازدهگان  
 نیکار: نگار، نقش  
 نیکارک: نیکار، نقش و نگار  
 نیک اندیشی: خیرخواهی، خوش نیتی  
 نیک اندیشی: خوش فطرتی  
 نیک اندیشی: چاره جویی، مصلحت اندیشی  
 نیکخواه: نیکوکار، پارسای، خوش نیت  
 نیک شناخته: بسیار مشهور  
 نیک فرجامی: حسن ختام  
 نیکوکار: شاهیده، مصلح  
 نیکوکاری: بخشش، کرم، احسان  
 نیکی: احسان، بخشش، خوبی، دهش  
 نیکیاری: خدمت، یاری  
 نیکوتر: احسن، بهتر، زیباتر  
 نیکوترین آفرینندگان. أحسن الخالقین





# و

واک: ادراک پذیری، قوت فهم  
 واپایی: واپایش، قوی در درک  
 وایستگی: تعلق، الفت، علاقه  
 وایستگی: پیوستگی، بستگی  
 وایسته: متعلق، بسته، نسبت  
 وایسته: پشتگرم، پشت دهنده، متکی  
 وایسته: پیرو، تابع، مقید، مرتبط  
 وایسته: خویشاوند، منسوب  
 وایسته به: باز خواننده به، متناسب به  
 واپایش: کنترل، نظارت، مدیریت  
 واپایشگر: کنترل کننده، ناظر  
 واپایی: واریسی، بررسی، نظارت  
 واپاییدن: کنترل کردن، نظارت داشتن  
 واپاییده: کنترل شده، تفتیش شده  
 واپس رفتن: عقب رفتن، کناره کشیدن  
 واپس رفتن آب دریا: جزر ≠ مد  
 واپس مانده: عقب افتاده، بازمانده  
 واپسگرا: ارتجاعی، متحجر، مرتجع  
 واپسگرایی: پس روی، ارتجاع  
 واپسگرایی: تحجر، پسرفت  
 واپسین: انجامین، آنچه پس از همه باشد  
 واپسین: آخرین، فرجامین، بازپسین  
 واپسین دمان: اواخر زندگی  
 وات: در اوستا، فرشته ی باد، ایزد باد  
 وات: حرف، تکوازه، تکواژ

واترزش: جرح و تعدیل، برابرسازی  
 واترزدین: جرح و تعدیل کردن  
 واترزیده: تعدیل شده، متساوی  
 واتک: بادیان، گیاه دارویی  
 واتگروه: حروف الفبا  
 واتنجش: انبساط ≠ تنجش = تراکم  
 واتنجیدن: منبسط کردن  
 واتنشان ها: وات نشان ها، اعراب  
 واج: خردترین پاره واژه  
 واجگاه: مخرج (در زبانشناسی)  
 واخنش: پایداری سدا پس از قطع آن  
 واخواست: اعتراض، بازخواست  
 واخواستن: اعتراض کردن  
 واخواسته: معترض عنه  
 واخوانده: معترض علیه  
 واخواه: معترض، اعتراض کننده  
 واخواهی: اعتراض  
 واخیدن: حلاجی کردن، فلجمیدن  
 واخیدن: جدا کردن دو چیز از هم  
 واداشستگی: تحمیل، زورآوری  
 واداشتن: مجبور کردن، وادار کردن  
 وادیدن: باز دیدن، تجدید نظر کردن  
 وادیسیدن: تغییر شکل دادن، وادیساندن  
 واریسی: باز بینی، پی جویی، تجسس  
 واریسی: کنترل، بررسی، تفتیش

وارونه: باژگون، باژگونه، سرنگون  
 وارونه: معکوس، برعکس، مقلوب  
 وارونه: واژگونه، باژگونه/ چواشه  
 واره: فصل (وارگان = فصول)  
 واره: فصل برای سال (ورشیم برای نییگ)  
 واره: کرت، مرتبه، نوبت، بار، داو  
 وازدن: رد کردن، مردود شمردن  
 وازنش: عمل دفع، پس زدن  
 وازنش: انکار، نیگری  
 وازیدن: بیان حال و چگونگی  
 واژاک: زبانه، اصطلاح  
 واژاک ها: اصطلاحات، زبانه‌ها  
 واژاکی: اصطلاحی، به زبانه  
 واژگان: کلمات، لغات  
 واژگون: وارون، باژگون، مقلوب  
 واژگونه: وارونه، برخلاف  
 واژه به واژه: تحت اللفظی  
 واژه شناختی: صرفی، ساختواژی  
 واژه شناسی: شناخت ساخت واژه  
 واژه نامه: لغت نامه، فرهنگ لغت  
 واژه های برگرفته: کلمات مشتق  
 واستن: اشتها و تمایل داشتن (گیلکی)  
 واسند: مخالف، نا موافق  
 واسنیدن: مخالفت کردن، رد کردن  
 واسودن: تصمیم گرفتن، برآن شدن  
 واسون: تصمیم، قصد، عزم  
 واسونمند: قطعی، مسلم  
 واسونیدن: تصمیم گرفتن  
 واش: علف، گیاه  
 واشزار: علفزار  
 واک ها: حروف، وات ها  
 واکافتن، کاویدن، تحلیل کردن  
 واکاوانه: واکاویک، تحلیلی  
 واکاوی: واکاوش، تحلیل، تفحص  
 واکاویدن: تحلیل کردن، تفتیش کردن  
 واکاویدن: تفحص کردن، جستجو کردن  
 واکاویدن: باز کاویدن، پژوهیدن  
 واکدار: سدادار ≠ همخوان = بی سدا

واکدار: مصوت، واکه  
 واکنش: بازتاب، عکس العمل  
 واکه: باسدا، واکدار  
 واکه: مصوت، سدادار (همخوان = بی سدا)  
 واک ها: حروف، تکواژه ها  
 واکامش: استعفا، صرفنظر، کناره گیری  
 واکذاردن: سپردن، تحویل دادن  
 واکذاردن: تسلیم کردن / ترک کردن  
 واکذاری: تفویض، تسلیم، ترک  
 واکذاشتن: واکذاردن، رهاکردن  
 واکذاشتن: توکل، پناه به خداوند  
 واکذاشتن: موکول کردن، حواله کردن  
 واکذاشتن: اعتماد، سپارش، سپردن  
 واکذاشتن: موقتاً آرام شدن ( درد)  
 واکذاری: انتقال، تفویض، تسلیم  
 واکرای: دور شونده، متباعد  
 واکرایبی: جدایی، جدا افتادگی  
 واکراییدن: انشعاب یافتن، اختلاف داشتن  
 واکرداندن: تغییر دادن، برگرداندن  
 واکشت: بازگشت، مراجعت  
 واکشودن: بازگشودن، گشودن، باز کردن  
 واکشودن: تجزیه کردن، تفکیک کردن  
 واکشوده: جدا شده ≠ ناواکشوده  
 واکشوده: تفکیک شده، منتزع شده  
 واکگیر: مسری، سرایت کننده  
 واکگیری: سرایت، اشاعه، شیوع، انتقال  
 والا: بلند مرتبه، بزرگ، برتر، بلند پایه  
 والا: جلیل، عالیقدر، گرانقدر  
 والاترین ارج: احترامات فائقه، بالاترین پاس  
 والاد: سقف خانه یا هر جا، چخت، آسمانه  
 والاد: عمارت نقاشی شده  
 والاد: هر چینه در ساخت دیوار، نشپه  
 والادگر: بنا، معمار  
 والادگری: بنایی، معماری  
 والانه: جراحت، زخم، ریش  
 والایی: رفعت، بلند پایگی، عزت  
 والایی: فر، شکوه، فرهی، جلال  
 والوچانیدن: تقلید حرف زدن دیگری

والوچانیدن: ادای کسی را در آوردن  
 والوچیدن: شکلک ساختن، دهن کجی  
 والویدن: حل شدن / حل کردن  
 والویدن: (وامی لوید: حل می شود)  
 وام: دین، قرض، بدهی  
 وامدار: قرض دار، وامی، بدهکار  
 وامدار: مدیون، مقروض  
 وامواژه: واژه گرفته شده از زبان دیگر  
 وامواژه: واژه ی دخیل به زبانی دیگر  
 وامی: مقروض، بدهکار، وامدار  
 وانگری: التفات، توجه، مرحمت  
 وانگری: پرنگری، عنایت، لطف  
 وانگریستن: التفات نمودن، تفقد  
 وانگریستن: به دقت نگریستن  
 وانگهی: از این گذشته، بعلاوه، افزون بر  
 وانگهی: مضاف بر این، سپس  
 وانمودن: تظاهر کردن / نشان دادن  
 وانمودن: شرح دادن، باز نمودن  
 وانهادگی: تسلیم، پذیرفتن / نهادن  
 وانهادن: سستی ورزیدن، اهمال کردن  
 وانهادن: فرو نهادن، تساهل، رها کردن  
 واوشت: واویس، توصیف، شرح  
 واوشتن: توصیف کردن، واویسیدن  
 واویس: توصیف، واوشت  
 واویسیدن: توصیف کردن واوشتن  
 واویسیدن: توصیف کردن، شرح دادن  
 واوشتن: رها کردن، ترک کردن  
 وای: پناد، هوا  
 وای زا: پنادزا، هوازا، اکسیژنه  
 وایا: بایا، بایسته، ضروری  
 وایست: ضروری: وایا، بایا  
 وایی: پنادی، هوایی  
 وجب: (پارسی است) وژه / پاداش  
 وجب: بازه میان انگشت کوچک و شست  
 وچر: فتوی  
 وچرگر: مفتی  
 وچرور: فتوی دهنده  
 وخش: آغاز، ابتدا

وخش: فرتاب، وحی  
 وخور: پیام آور، وحی آور، نبی  
 ورارود: ماورالنهر، ورزرود  
 ورام: کمی و نقصان در وزن چیزی  
 ورام: سهل، آسان  
 ورانبر: (آ. ب) آن طرف، آن جانب  
 ورانبر: آن سو، آن جانب، آنطرف  
 ورتش: (و. ت) معاوضه  
 ورتنیدن: معاوضه کردن  
 ورج: ارزش، ارج  
 ورجاور: اعجاز، معجزه، فرجود  
 ورجاوری: اعجاز آمیز  
 ورجاوند: ارزشمند، ارجمند، بلند پایه  
 ورجاوند: دارای فره ایزدی  
 ورجاوندی: تخلید، جاودانه  
 ورخج: وِرَخَج، کریه منظر، پلید  
 وردک: جهاز عروس  
 وردنه: نورد، چوب برای پهن کردن خمیر  
 ورده: برج، لانه کبوتران  
 ورداندن: تغییر دادن، گرداندن  
 وردیدن: تغییر یافتن، گردیدن  
 ورز: ادمان، تمرین، تکرار در کاری  
 ورز: (و) دباغی / هر شغل و حرفه  
 ورز: کشت و زراعت  
 ورزا: گاو گردون، از پیکرهای دوازده گانه، ثور  
 ورزا: گاو نر  
 ورزانه: کنشیک، کاریک، عملی  
 ورزکار: اپراتور، کشتگر، کشاورز  
 ورزه: کشت و زراعت نمودن  
 ورزه: حاصل کردن / صنعت و حرفه  
 ورزه: زارع، ورزی، ورزکار  
 ورزی: زارع، ورزه، زراعت کننده  
 ورزیدن: تمرین کردن، پیایی کوشیدن  
 ورزیدن: عمل کردن / ممارست کردن  
 ورزیدن: ادمان، مداومت در انجام کار  
 ورزیک: عملی، شدنی  
 ورس: (وَرَس) مهار / ریسمان  
 ورسناد: مستمری، وظیفه و مقرری

ورسناد: جیره، مزد  
 ورسنادن: وقف کردن  
 ورسنگ: پاسنگ ترازو  
 ورسنگ: عجیب، غریب  
 ورسوریدن: انکار کردن  
 ورسوریدن: منکر شدن  
 ورشیم: فصل برای کتاب/ بخش، جزو  
 ورشیم: فصل برای کتاب (واره برای سال)  
 ورفان: درخواست کننده بخشش گناه  
 ورفان: شفیع، شفاعت کننده  
 ورمالیدن: فرار کردن، گریختن (از ترس جان)  
 ورن: (وَر) شهوت، تن کامگی  
 ورن: لذت، آژو، کامخواهی  
 ورنامه: سرنامه، عنوان  
 ورنج: (وَر) آژور، آزمند، حریص  
 ورنداز: نقشه، مسوده، اندازه  
 ورنداز: تخمین، بازدید، برآورد  
 ورنران: (وَر. ر. ن) شهوتران  
 ورنرانی: شهوترانی، جماع بسیار  
 ورنگریستن: دقت کردن، پرنگری  
 ورنی: شهوانی، شهوت انگیز  
 ورواره: فرواره، بالاخانه/ حجره  
 وروگرد: بروگرد  
 وروم: (و) وجدان، نیروی درونی روان  
 ورومیک: ورومی، وجدانی  
 وریب: (وُ) کج، اریب، منحرف  
 ورید: سیاهرگ  
 وزنگدار: پینه دار، وصله دار  
 وژدان: نیروی باطنی  
 وژنگ: (وژنگ) وصله، فراویز، پرور  
 وژنگیدن: وصله کردن، پینه کردن  
 وژول: انگیزه، محرک، شور و غوغا  
 وژول: استخوان پاشنه ی پا، شتالنگ  
 وژولنده: برانگیزاننده به جنگ  
 وژولیدن: تحریک کردن، برانگیزاندن  
 وژولیدن: تقاضا کردن، درخواستن  
 وژولیده: تقاضا کننده، درخواست کننده  
 وژه: وجب

وس: بس، کافی  
 وستی: ترجمه، شرح، تفسیر  
 وسناد: کثیر، هنگفت  
 وسناد: فراوان، بسیار، انبوه، فروت  
 وسنادش: تکثر، بسیار کردن، افزونی  
 وسنادش: فراوانی، تکثیر، هنگفت  
 وش: خوب و خوش (وش آمدی = خوش آمدی)  
 وش: سره، بی غش / غوزه ی پنبه  
 وشت: پایکوبی، رقص، دست افشانی  
 وشتار: گشتار، رهنورد، مسافر  
 وشتارش: گشتارش، رهنوردی، مسافرت  
 وشتان: درکار وشتیدن (رقصیدن)  
 وشتن: رقصیدن، پایکوبی کردن  
 وشتنده: رقص  
 وشتیدن: رقصیدن، پایکوبی کردن  
 وشکرده: با تجربه، آروین دار  
 وشکریدن: کار را خردمندانه انجام دادن  
 وشکول: حریص درکار/ چاپک در کار  
 وشم: بخار، مهاب/ خالکوبی در تن  
 وشمیدن: بخار شدن  
 وشن: آلودگی، آرایش، کثیفی، پلیدی  
 وشینه: جوشن، زره  
 وغ زده: بیرون بودن چشم، برجسته  
 وغستن: اشکار نمودن، ظاهر کردن  
 وگر: حتی اگر، واگر  
 وگرنه: در غیر اینصورت، ورنه  
 وگرنه: غیر از این، واگرنه  
 ولگرد: بیکار، هرزه گرد  
 ولگسار: هرزگسار، ولخرج  
 ولگساری: گشاده دستی، ولخرجی  
 ولی: با این همه، پن (پ)  
 ولی: از این روی، ولیکن، بلام (گوش مهیاد)  
 وناردن: (و. د) ترتیب دادن، منظم کردن  
 وناردن: سامان دادن، نظم دادن، آراستن  
 وند: ظرف، آوند/ پسوند: دماوند، خردوند  
 وندا: مطلوب/ خواهش، خواسته  
 وندبرگ: کارت عضویت  
 وندسار: مرکز، کانون (مرکز دایره)

وندسارش: (و) کیانش(ک)، تمرکز  
 وندساری باژها: تمرکز مالیات  
 وندساری درآمد: تمرکز عایدات  
 وندساریدن: تمرکز یافتن  
 وندساریدن: کیانیدن، تمرکز یافتن  
 وندگری: اسراف، هرزگساری  
 وندگری: گزافکاری، ولخرجی  
 وندیداد: یکی از بخش های پنجگانه اوستا  
 ونک: زشت، کریه  
 ونکول: بایسته، لازم، ضروری  
 ونکول: مایحتاج  
 ونکه: افزون بر، بلکه، از این گذشته  
 ونگ: مفلس (ون) / تهی، خالی  
 ونمیدیدن: حد و مرز گذاشتن  
 وهان: وهانه، بهانه/ سبب، دست آویز  
 وپیتک: غلام، برده  
 وینازش: وینازیدن، آب شدن  
 ویچار: تعبیر، گزارش، توضیح  
 ویچارتن: ارضای هوس  
 ویچاردن: مشخص کردن، نشان دادن  
 ویچارده: مشخص، باز شناخته  
 وید: علاج، گزیره  
 وید: کم، اندک  
 وید: چاره، علاج (چه وید کنم؟)  
 وید: هرنوت، پلیدی  
 ویدا: الم، درد، آزار/ گم، ناپیدا  
 ویدن: علاج کردن، چاره جستن  
 ویدیدن: (و) غیب شدن، ناپدید گشتن  
 ویدیدن: (و) چاره و علاج جستن  
 ویر: ذهن (یاده=حافظه)  
 ویر آگین: مجازی، غیر حقیقی، غیر واقعی  
 ویر آگین: که راستینه نباشد  
 ویراست: اصلاح نشر، ویرایش  
 ویراستار: ویرایش کننده  
 ویراستن: اصلاح کردن نوشتار  
 ویراستن: تصحیح کردن  
 ویران: فروریخته، منهدم، خراب  
 ویرانگر: منهدم کننده

ویرانه: مخروبه، خرابه  
 ویرانی: انهدام، نابودی، تخریب  
 ویرانیدن: ویران کردن، تخریب کردن  
 ویراوش: اعتقاد، باورداشت، فریوری  
 ویرک: تبعید، به جای دور فرستادن  
 ویرکیک: تبعیدی  
 ویری: درونی، ذهنی  
 ویری: سوبژکتیو، درون آختی، ذهنی  
 ویزیدن: بیختن، الک کردن، بیزیدن  
 ویژستار: متخصص، کاردان، استاد  
 ویژستارانه: تخصصی  
 ویژگان: خاصان، نزدیکان، خواص  
 ویژگی: تخصیص، خاص کردن  
 ویژگی: خصوصیت، سرشت، خاصه  
 ویژگی: شاخصه، مشخصه  
 ویژگی های برونی: خصوصیات برونی  
 ویژگی های منشی: خصوصیات اخلاقی  
 ویژه: انحصاری، منحصر به....  
 ویژه: مخصوص، اختصاصی  
 ویژه: برگزیده، خاصه، خاص/ خالص  
 ویژه داشتن: اختصاص دادن، ویژگی  
 ویژه سنگی: وزن مخصوص  
 ویژه کار: خبره، صاحب فن  
 ویژه کار: فنی، متخصص، کارشناس  
 ویژه کار: کارشناس، متخصص  
 ویژه کاری، کارشناسی، تخصص  
 ویژه گردانیدن: تخصیص، خاص کردن  
 ویژه نام: اسم خاص  
 ویژیدن: اختصاص دادن، تخصیص  
 ویستاخ: استوان، مطمئن، دل آسوده  
 ویستاری: غفلت، پرویشی، فرناسی  
 ویستن: پاتیل شدن، مست مست!  
 ویلانج: حلوا، شیرینی  
 ویله: سدا، آواز، بانک بلند، ناله  
 ویمندی، ستایه یی، باز نمودی  
 ویناسش: ویرانیدن، خراب کردن  
 ویناسیدن: ویرانیدن، بنیاد برکنندن  
 .....





هاگ: تک یاخته در رستی های نهان زا  
 هاگویی: ایجاب، تایید  
 هال: پارسی است - حال  
 هال: جاور (جاور شما چگونه است)؟  
 هال: چگونگی / آرامش، سکون، قرار  
 هامال: قرین، همال، همبر، شبیه  
 هامال: همتا، نظیر  
 هامتگان: شرح، تفسیر، گزارش  
 هامتنده: مفسر، گزارشگر  
 هامتیدن: تفسیر، توضیح دادن، شرح دادن  
 هامتیدن: تفسیر کردن، اظهار نظر کردن  
 هامون: هامن، زمین هموار، دشت، بیابان  
 هامون: صحرا، قاع  
 هامی: حیران مانده، متحیر، سرگشته  
 هامیدن: شگفتیدن، حیران ماندن  
 هایستگی: مثبت بودن قطب آهنربا  
 هایستن: ایجاب و تایید کردن  
 هایستن: تایید کردن ≠ نایستن = نفی کردن  
 هایش: ایجاب و تایید  
 هاینه: هرآینه، البته، بی شک، لابد  
 های و نایی: اثبات و نفی  
 هیک: (ه. ب) کف دست  
 هپاک: فرق سر، هپاک، تارک سر  
 هدارش: تعریف، شرح، توضیح

ها: آری، (نه «ها» گفت نه «نه»!)  
 ها: بله/چه، چطور  
 هاتلش: تدوین، جمع آوری، تألیف  
 هاتلگر: تدوین کننده، مؤلف  
 هاتلیدن: جمع آوری کردن  
 هاختن: هدایت و راهنمایی کردن  
 هاختن: پیگیری / ترغیب کردن  
 هار: فضله، مدفوع، سرگین  
 هار: مبتلا به بیماری هاری  
 هازش: انتقال، هدایت / یقین  
 هازمان: جامعه، اجتماع، همبودگاه  
 هازمان شناسی: جامعه شناسی  
 هازندگی: انتقال (خاصیت انتقال)  
 هازنده: (هادی = هازنده) (کندوکتیو)  
 هازنده: انتقال دهنده، رسانا (هادی)  
 هازیدن: انتقال دادن / هدایت کردن  
 هازیدن: نکرستن، مراقب بودن  
 هاژ: هاژه، حقیر / حیران، سرگشته  
 هاژویدن: حیران شدن، فروماندن  
 هاژویدن: هاژیدن، گیج و حیران شدن  
 هاژه: هاژ، حیران، محقر  
 هاژیدن: درماندن، گیج و متحیر شدن  
 هاس: ایضا، دیگر نیز / بیم، ترس  
 هاگ: اسپور

هروینیدن: تعمیم دادن، فراگیر کردن  
 هروینیدن: عمومی کردن  
 هروینیده: تعمیم یافته، کلی  
 هریسه: حلیم، آش گندم و گوشت  
 هرین: آواز مهیب، صدای درندگان  
 هزاراوا: عندهایب، بلبل، هزارستان  
 هزاک: (ه) ابله، نادان، زود فریفته!  
 هزوان: زبان، لسان  
 هزیر: خسته، درمانده  
 هزینه: خرج، دررفت، مخارج  
 هزینه: نفقه، هزینه ی روزانه، خرجی  
 هزینه دار: وکیل خرج  
 هزینه ها: مخارج  
 هژده: هجده  
 هژیر: نیکو، پسندیده/ هشیار و بیدار  
 هست: موجود، هستی، وجود، بودش  
 هستاری: ایجابی، هایانه  
 هستایش: بوددهی، پیدایش، تکوین  
 هستش: باشندگی، بودش، وجود، فرتاش  
 هستمند: موجود، باشنده، هستیدار  
 هستن: بودن، وجود داشتن  
 هستنده: موجود، هستی دار، باشنده  
 هستو: درستی و حقایق اشیاء  
 هستومندان: موجودات، باشندگان  
 هستومندان مینوی: فرشتگان  
 هستوی چیزها: حقیقت اشیا  
 هسته ای: مرکزی، کانونی  
 هستی: بوش (بُ. و) حیات، زندگی  
 هستی: وجود، بودن، بودش، بوشن  
 هستی باختگی: افلاس/ ورشکستگی  
 هستی بخشیدن: به وجود آوردن  
 هستی یافتگان: باشندگان  
 هستیدن: استیدن، وجود داشتن  
 هستیدن: بوجود آمدن، بودن، شدن  
 هش: (هش) زیرکی، هوش  
 هشت پهلو: هشت ضلعی  
 هشتصد: هشتصد (نادرست نویسی)  
 هشتن: نهادن، هلیدن / رها کردن

هدارش: تعریف کردن، شرح دادن  
 هرآینگی: بایست، بایسته، باید بود  
 هرآینگی: ضروری، واجب، بایا  
 هرآینه: البته، بیگمان، بی شک  
 هرآینه: ناگزیر، بلاشک، قطعاً  
 هر از گاه: گاه به گاه، گهگاهی  
 هراس انگیز: أبو الهول، ترس آور  
 هراسناک: سهمناک، ترسناک، مهیب  
 هراسناک: هولناک، هراس انگیز  
 هراسیدن: واهمه کردن، مرعوب شدن  
 هراسیدن: ترسیدن، وحشت کردن  
 هراسیده: مرعوب، متوحش شده  
 هراش: استفراغ، قی، شکوفه  
 هراشیدن: استفراغ کردن، بالا آوردن  
 هرباسپ: ستاره ی گردان، سیاره  
 هرچندگاه: برخی اوقات، هر از چندی  
 هرچندگاه: بعضی وقت ها  
 هرچه زودتر: در اسرع وقت  
 هرراه: هر طریق، هر مسیر  
 هرزپرسی: پرسش بیهوده  
 هرزدادن: هدر دادن، تلف کردن  
 هرزرفتن: هدر رفتن، تلف شدن  
 هرزه: بیهوده، یاوه، مهمل، باطل  
 هرگ: (ه) احمق، بی عقل/ مبهوت  
 هرگز: هیچگاه، بی سامه، مطلقاً  
 هرگری: ابدی، لایزالی، سرمدی  
 هرگری: فناپذیر، همیشگی  
 هرنام: همه نام، اسم عام  
 هرنوت: خبث، حيله، کینه بسیار  
 هرنوت: غیبت، بدگویی  
 هر نیز: تعیین، نشاخت  
 هر نیز شده: تعیین شده، باز نموده، نشاخته  
 هر نیز کردن: تعیین کردن، نشاختن  
 هر نیزیدن: معین شدن، معلوم شدن  
 هر وانه: بیمارستان، دارالشفاء، هر وانگاه  
 هر وین: عمومی، کلی، همادی، فراگیر  
 هر وینانه: بطور عام، بطور کلی  
 هر وینش: تعمیم، عمومیت دادن، همگانی

هشتن: قرار دادن، گذاشتن، هشدین  
هشتن: هلیدن، به هال خود گذاشتن  
هشدار: اتمام حجت، متوجه ساختن  
هشدار: اخطار، هشیارباش  
هشدار دادن: باخبر کردن، آگاهاندن  
هشدارگر: اخطار دهنده، آگاهاننده  
هشیار: عاقل، هوشیوار، هوشمند  
هشیار: بیدار، متوجه، زرنگ  
هشپاری: نکاوت، زیرکی، هوشمندی  
هشیدن: قرار دادن، گذاشتن، هلیدن  
هشیدن: فرو گذاشتن، رها کردن  
هشپوار: دانا، خردمند، هشپار، هوشمند  
هفت: (هُفْت) جرعه، غلپ (عُ)  
هفت اختر: هفت برادران، سیارات سبع  
هفت اختر: ماه، تیر، ناهید، مهر، بهرام، اورمزد، کیوان  
هفت اورنگ: هفت برادران سپهر، بنات النعش  
هفتان: هفت اختر، پدران برین  
هفتصد: هفتصد (نادرست نویسی)  
هکانیدن: معین کردن، مقرر کردن  
هکانیده: برگزیده، مقرر شده  
هکانیده: معین، تعیین شده، مقرر  
هکانیده: مشخص گردیده، معلوم  
هکچه: (هُ) سکسکه، هکک، فواق  
هلالوش: آشوب، غوغا، غلغله  
هلهال: غربال، آرد بیز  
هلیدن: رها کردن، وا گذاشتن  
هلیدن: فرو گذاشتن، هشتن، گذاشتن  
هم ارز: برابر، مساوی، هم تراز  
هم ارز: هم قدر، هم قیمت، همپایه  
هم اندیش: هم فکر، هم عقیده  
هم آواز: هم نوا، هماهنگ، متفق القول  
هم آوازی: موافقت، هماهنگی، هم زبانی  
همآورد: هم پیشه/هم پیاله/همکار/هم نبرد  
همآوردان: حریفان، هم نبردان  
همبندی: دواسپ یا گاو را با یک افسار بستن  
هم پیمان: هم عهد، متحد، متفق  
هم پیمانان: اتحادیه، تشکیلات صنفی  
هم پیمانان: همگرایان، هموندان

هم پیمانی: الیانس، اتحاد، هم بستگی  
همتا: همانند، قرین، شبیه/ مساوی  
همتا: همزاد، همجنس / نظیر، مانند  
هم چنین: ضمناً، ایضاً، نیز، باز  
همچنین: بدینگونه، مانند این، مثل این  
هم دیداری: ملاقات، مصاحبت  
هم راستا: هم پهلو، موازی  
هم رای: هم آواز، متفق القول  
هم رای: اِتِّفَاقِ آراء، یکزبانی  
هم رزم: همآورد، هم نبرد  
هم روزگار: هم زمان، معاصر، هم دوره  
هم سخن: متفق القول، هم کلام/ هم زبان  
هم سنجی: مقایسه، برابری، سنجش  
هم میهن: هم وطن، هم خاک  
هم نشین: مصاحب، یار، همدم، ملازم  
هم نگری: موافقت، همراهی بودن  
هم نگری: سازواری، سازگاری، توافق  
هم نهش: آمیزه، ترکیب  
هم نهشتی: پیوند میان اشکال هندسی  
هم نهشی: هم نهادی، ترکیبی  
هم: حتی، بیشا، نیز، همچنین، ایضاً  
هماد: کل، همه، تمام، جمیع  
همادی: کلی، همگی  
همار: اندازه/ حساب که شمردن باشد  
همار: شماره، شماره حساب، آمار/ عدد  
همارا: همیشه، همواره، پیوسته  
همارستن: تکرار کردن  
همارسته، پی در پی، مکرر، تکرار شده  
همارگی: هموارگی، پاییدن، تداوم داشتن  
هماره: پیوسته، همواره، دایم، همارا  
هماره: معمولاً، بیشتر، پیوسته  
هماره: همواره، همیشه، دائم  
هماره: همار، اندازه، شمار، حساب  
هماس: (هُ) شریک، انباز، رفیق، همتا  
هماک: جمع، کُل  
همال: حریف، رقیب (در شاهنامه)  
همال: قرین، همتا، شریک، انباز  
همال: برابر، مثل، مانند، قرینه

همال آرشی: قرینه معنایی  
 همال گفتاری: قرینه لفظی  
 همان: همچنان/معادل، مساوی، یکسان  
 همان دم: در حال، در کار، اندر زمان  
 همانا: در واقع، گویا، بی شک، ظاهراً  
 همانا: پنداری، بطور یقین، گویی  
 همانایی: شباهت، مانندگی، همانندی  
 همانایی: مشابهت، مانایی، مانندی  
 همانند: شبیه، مانند، ماننده، همانا  
 همانند: همتا، همگون، مشابه، نظیر  
 همانندان: مشابهات، مانندگی ها  
 همانندی: تشابه، مانندگی، شباهت  
 همانندی: مشابهت، مانندی، همانایی  
 هماوا: همسدا، هماهنگ، همرای  
 هماوا: واژگان دارای تلفظ یکسان  
 همآوازی: موافقت، هم زبانی، متفق  
 همآورد: حریف، همزور، هم نبرد  
 همآورد: رقیب/ هم پیاله  
 همآوردان: حریفان، هم نبردان  
 همآوردی: رقابت، چشم هم چشمی  
 همآوری: مسابقه، زور آزمایی  
 هماهنگ: همداستان، متفق  
 همایش: کنفرانس، نشست، کنگره  
 همایند: دو یا چند واژه که با هم آیند  
 همایون: خجسته، فرخنده، بختیار  
 همایونگاه: دارالملک، پایتخت  
 همباز: شریک، انباز/ سهیم  
 همبازانه: مشترک، سهیم بودن  
 همبالا: هم قد، هم قامت  
 همبر: پهلو به پهلو، متوازی  
 همبر: نظیر، قرین، برابر  
 همبست: هنباز، هنبازین  
 همبستگی: اتحاد، یگانگی، پیوند، پیمان  
 همبستگی: یکرنگی، اتفاق، وحدت  
 همبود: پیوستگی یافته های باستانی  
 همبود: همزمان، مقارن  
 همبودگاه: زیستگاه، طبیعت  
 همبودگاه، هازه، جامعه، هازمان

همبودین: اجتماعی، مردمی، هازمانی  
 همبهر: همبسته، هنباز، مشترک  
 هم بهره: سهیم، شریک  
 همپایگی: برابری، مساوی بودن، تناسب  
 همپایه: هم رتبه، همتا، همسنگ، مساوی  
 همپایی: همکوشی، همکاری  
 همپایی: تشریک مساعی  
 همپرسی: رایزنی، سگالش، مشورت  
 همپرسیدن: مشورت کردن  
 همپشتی: اتحاد، با همی، همبستگی  
 همپوش: مطابق، هم شکل  
 همپوشانی: داشتن گستره ای از چیزهای مشترک  
 هم پیاله: دودوست که با هم می نوشند  
 همتا: مترادف، همنشانگر، قرین  
 همتا: نظیر، معادل، همانند، مثل، همبر  
 همتراز: هم سطح، برابر، مساوی  
 هم تگ: رفیق، همراه  
 همجوش، همبسته، همبستک، آلیاژ  
 همچند هم: همتای هم، هم اندازه  
 همچند: زیوار، یکسان، مساوی، همسنگ  
 همچند: متساوی، برابر، معادل، هاوند  
 همچندی ها: ترازش، برابری، معادلات  
 همچنین: از این گذشته، نیز، به علاوه  
 همچنین: افزون بر، به اضافه، ایضاً  
 همچون: به عنوان نمونه، چونان، چون  
 همچون: همچو، مانند، نظیر، به سان  
 همچون همیشه: معمول، مرسوم، متداول  
 همخلیده: در هم خلیده، متداخل  
 همخوان: حرف بی سدا، صامت  
 همخوان: بی سدا ≠ واگذار = با سدا = وایل  
 همخوان: هم سفره  
 همخوانی: برابری، سازگاری، مطابقت  
 همخوانی: یکنواختی اجزای سامانه  
 همخوی: انیس، هم خصلت، هم طبع  
 همدار: مشترک  
 همدارگان: اجتماع، گروه مردمی  
 همدارگندن: ارتباط داشتن، مخابره کردن  
 همدارگنش: ارتباط، مخابرات

همسرایان: گروه کثر، گروه خوانندگان  
 همسگالی: مذاکره ی دوستانه، مناظره  
 همسگالی همگانی، مناظره ی عمومی  
 همسنجی: مقایسه، سنجش، برابری  
 همسنگ: برابر، هم وزن، متوازن  
 همسنگ: هم رتبه، هم پایه  
 همسنگار: همراه، رفیق، همسنگر  
 همسنگاری: همسنگری، همراهی، معیت  
 همسنگی: موازنه، همسنجی  
 همسنگی: توازن، تعادل، هم وزن بودن  
 همسنگی: همپایه، هم ارزش، هم درجه  
 همسود: مشترک المنافع  
 همشاگرد: همدرس، هم کلاس  
 همکار: هنباز / همقطار، هم شغل  
 همکرد: آمیخته، مرکب  
 همکوشی: باهم تلاش کردن  
 همگان: عموم، عام، قاطبه  
 همگان: جمیع، مجموع، همه، همگی  
 همگانی: عمومی، کلی  
 همگر: نسبت، قرابت، هارفت  
 همگر: پیوند دهنده/ بافنده، رفوگر  
 همگروه: همه با هم، دسته جمعی، متفق  
 همگن: متجانس، هم نوع، همگن  
 همگن: همتا، همانند، یکنواخت  
 همگنان: جماعت حاضر، جمیعا، هم قطاران  
 همگنی: همگونی، تجانس  
 همگون: مثل هم، هم شکل  
 همگونی: جناس، هم جنس  
 همگونی آمیغی: جناس آمیغی  
 همگونی دوگانه: جناس مزدوج  
 همگی: جملگی، همه، کلی، یکسره  
 همگی: همگانی، جملگی / یکسره  
 هم مانی: تشابه، مانندگی، همگونی  
 همنام: هم اسم/ گاهی با دوچم ناهمگون  
 همنشینی: همدلی، موأنست، مجالست  
 همنشینی: نشست، مصاحبت، مجالسه  
 همنوازان: ارکستر، همنوازی  
 همنوازی: گروه خنیاگران که باهم نوازند

همداری: اشتراکی، هنبازی، شراکت  
 همداستان: دمساز، هماهنگ، موافق  
 همداستان: متفق القول، هم رای، هم سدا  
 همداستان: موافق، هم آواز، یکدل، یگانه  
 همداستان: هم سخن، هم فکر  
 همداستانی: موافقت، توافق، اتحاد عقیده  
 همداستانی، یگانگی، توافق، هم اندیشی  
 همداستانی: همگرایی، یکپارچگی، اتحاد  
 همداستانی اجماع: همداستانی فراگیر  
 همدایان: ترکیبات، امتزاج ها  
 همدایش: آمیزش، ترکیب  
 همدایگی: همشیر بودن، همشیرگی  
 همدبستان: هم مدرسه  
 همدردی: تسلیت، غمگساری، دلجویی  
 همدستی: یگانگی، ائتلاف  
 همدلی: همداستانی، هماوایی، توافق  
 همدم: همساز، مونس، دمساز، همدل  
 همراز: محرم اسرار، سرنگهدار  
 همراستا: موازی  
 همراستایی: توازی  
 همراه: دمخور، همدم، ملازم  
 همراهی: ملازمت، همراه بودن  
 همرای: هم نظر، هم عقیده، هم فکر  
 همرای: موافقت، همداستانی  
 همرس: متقاطع، نامتوازی  
 همرسی: برخوردگاه، تلاقی، تقاطع  
 همرو: روبرو، رودر رو، مقابل  
 همروزگار: هم زمان، معاصر  
 همزاد: رفیق، هم تگ، هم زاد و سال  
 همزاد: هم سن، دوقلو  
 همزمان: پیرامون، نزدیک، مقارن  
 همساز: هماهنگ، متفق، همدل  
 همسازی: هماهنگی، موافقت، همدلی  
 همسان: مستوی، مسطح/ متشابه  
 همسایگی: مجاورت، نزدیکی  
 همستاران: اضداد، همالان، ناسازان  
 همستگان: برزخ (از فرهنگ ایران باستان)  
 هم سخنی: مصاحبت، محاوره، مکالمه

همنورد: (ن. و) همسفر، همپوی، همراه  
 همنورد: مقابل، روبرو (در شاهنامه)  
 همنهاد: همنهاد، ترکیب، سنتر  
 همنهاد: همنهش، همنهشته  
 همنهادن: ترکیب کردن، هم نهشتن  
 همنهادی: ترکیبی، هم نهشی  
 همنهش: ترکیب، همنهاد، سنتر  
 همنهشته: ترکیب شده، همنهاد، همنهش  
 همنیاک: دودمان، خاندان، طایفه  
 هموار: یکسان، صاف، تراز، مسطح  
 همواره: همیشه، بی استثناء، مدام، همواره  
 همواری: برابری سطح، یکدستی، تساوی  
 هموگ سازی: معادل سازی، برابری  
 هموگش: معادله، همچندی، تساوی  
 هموگی: برابر نهادی، هم ردیف ساختن  
 هموند: وابسته، عضو  
 هموندان: اعضاء  
 هموندانه: حق عضویت  
 هموندی: عضویت  
 همه: جملگی، کل، هماد  
 همه: همگی، همگان، تمام، جمیع  
 همه پرسی: رفراندوم  
 همه توانا: قادر مطلق، خداوندگار  
 همه گیر: مسری، واگیر  
 همه نام: اسم عام  
 همی: پیشوند برای استمرار (همی گفت)  
 همینگونه: منجمله، از میان همه، بدینگونه  
 هناگاه: نقطه ی اثر  
 هناوند: عامل، کنشگر، مسبب  
 هنایا: مؤثر، نوژنده، کاریگر، اثرکننده  
 هناینده: مؤثر، کاریگر  
 هنایبید: تأثیر کرد، کارگر شد  
 هنایبیدن: تأثیر کردن  
 هنایبیده: متأثر، اثرپذیرنده  
 هنبازگر: کلکسیونر، مجموعه دار  
 هنباز: انباز، همدست، شریک  
 هنباز: همال، قرین، همتا  
 هنباز: مشترک، انباز در چیزی

هنبازان: مشترکان، هموندان  
 هنبازانه: اشتراکی، مشترکاً  
 هنبازش: اشتراک، هموندی، انبازش  
 هنبازش: هنبازی، شراکت  
 هنبازگرایی: اشتراکی  
 هنبازی: شراکت، همسویی، همکاری  
 هنبازگ: شریک، هنباز، انباز، همباز  
 هنج: برابری چونی دو چیز  
 هنج: از هنجیدن = کشیدن: بکش  
 هنجار: راه و روش / قاعده، قانون  
 هنجار: طرز، طریق، روال، شیوه  
 هنجار: فرسار، دات، آسا، قانون  
 هنجارمندی روانی: تعادل روانی  
 هنجارها: آداب و رسوم، آساها  
 هنجاری: رسمی، دستوری، اصولی  
 هنجام: باطل، مهمل، تنبل، بیکاره  
 هند: قاعده، قانون / راه طریق  
 هندچک: هندچک، اندازه / هندسه  
 هنداد: سامانه، سیستم  
 هندازگری: مهندسی  
 هندام: اندام، اندام های تن، عضو  
 هنر آهونی: نگارگری در گاباره (غار)  
 هنایش: اثر، درآیش، کارسازی  
 هنایش: تأثیر، کاریگری، کارگردن  
 هنرکده: آتلیه، نگارخانه  
 هنگ: اراده، یازش، قصد، آهنگ  
 هنگ: توشه، ذخیره / بخشی از ارتش  
 هنگ: دانایی، هشیاری، فهم و فراست  
 هنگ: تمکین، وقار، سنگینی  
 هنگ: قدرت، توان، نیرو  
 هنگ: ضرب و صدمه / غمخواری  
 هنگ: پیچش، شکم روش! ازمعین  
 هنگار: سرعت، تندی و تیزی، شتاب  
 هنگام: وقت، زمان، گاه / میانه  
 هنگام: فصل، موسم  
 هنگامه: آشوب، شورش، معرکه  
 هنگامه: ازدحام، غوغا، جمعیت مردم  
 هنگامه: شگفت، شگفت انگیز، نیکو

هیچکس: احدی  
هیچگرایی: نیهیلیسم  
هیلیدن: گذاشتن، ترک کردن، هلیدن  
هیناهین: تعجیل، شتابزدگی، عجله  
.....

هنگامه کردن: سنگ تمام گذاشتن در..  
هنگامه گیر: معرکه گیر، شعبده باز  
هنگفت: بسیار، گنده/ فوق العاده  
هنگفت: ستبر، ضخیم، کلفت  
هنگ و هنجار: مشی و مرام  
هنگه: کاهیده هنگامه، مجمع، معرکه  
هواداری: ارادت، جانبداری، طرفداری  
هوبه: دوش، کتف، شانه  
هوتن: دارنده تن نیکو، یا اندیشه نیکو  
هوتن: خوش اندام، خوش قامت  
هوتن: نیکو تن/ نیکو سرشت  
هودش: حقانیت، واقعیت/ سزاواری  
هوده: هده، حق، سزاواری/ اجازه، مجوز  
هوده: درست، راست  $\neq$  بیهوده = نادرست  
هوده: هده، درست، حق  
هوده ای: حقانی، راست و درست، راستین  
هوده داشتن: حق داشتن، سزاوار بودن  
هوده شناس: حقتشناس، قدردان، سپاسدار  
هوده شناس: دادشناس، حقوقدان  
هوده شناسی: دادشناسی، حقوقدانی  
هوده گزینش: حق انتخاب  
هوده مند: درست، کارآور  
هوده ور: هوده نما، حق بجانب  
هوده ها: حقوق، هده ها  
هور پیران: اولیا الشمسیه  
هوژه: صعوه، چکاوک  
هوسباز: بُلکامه (هوس پارسی است)  
هوش: توانایی ذهنی و فکری  
هوش: زیرکی، آگاهی، فهم و فراست  
هوشاز: عطش، تشنگی بسیار  
هوشازیدن: به غایت تشنه شدن  
هوگن: (هُ. گُ) اَپرمند، ممتاز، برجسته  
هومرگ: مرگ به خواست بیمار  
هومرگ: مرگ خواست بیمار با همراهی پزشک  
هویدا: ظاهر، آشکار، پیدا، نمایان  
هویدایی: پیدایی، آشکارگی، وضوح  
هیاهو: هنگامه، آشوب، بلوا  
هیچ: لاشئی، نابودن، عدم، تهی



# ی

یاران: آحاب، دوستداران، اصحاب  
 یاران: دوستان، همدلان، همراهان  
 یاراستین: رفیق شفیق  
 یاراستین: یار یکدل، حواری  
 یاررس: مددکار، یاری دهنده، یاور  
 یارستن: یاری رسانیدن  
 یارستن: توانابودن، توانستن، جرات کردن  
 یارمند: اعانت کننده، یاریگر، مددکار  
 یاره: طوق گردن/ دستبند  
 یاره: قوت، توان، نیرو/ جرات  
 یاری: کمک، اعانت، مساعدت، دستگیری  
 یاری جویی: استمداد، مددخواهی  
 یاریگر: امدادگر، یاری رسان، مددکار  
 یاریگر: دستمرد، دستگیر، معاضد  
 یاریگرها: افعال کمکی (معین در دستور)  
 یاریگری: دستگیری، معاضدت  
 یازان: قصدکنان، آهنگ کنان، باعزم  
 یازش: اراده، خواست، آهنگ، قصد  
 یازش کردن: اراده کردن، در صدد بودن  
 یازند: شکل، هیأت  
 یازنده: قصدکننده، اراده کننده  
 یازیدن: آهنگ کردن، برآن شدن  
 یازیدن: اراده کردن، قصد کردن  
 یافتن: الفنجیدن، کشف کردن

یاب: بیهوده، ضایع/ بی معنی  
 یاب: در ترکیب؛ کمیاب، دیریاب  
 یابش: نویابی، پیدایی، کشف  
 یابش: یافته شدن، یافتگی، اکتشاف  
 یابندگی: ادراک، یافت، اندریافت  
 یابندگی: کار و عمل یابنده  
 یاخته: حجره، ورواره  
 یاخته: سلول، خردترین یکان تن هستندگان  
 یاد: یاده، حافظه/ ذهن  
 یادآور: بیاد آورنده، بیاد آورنده  
 یادآوری: تذکر، گوشزد کردن، تذکار  
 یاداشت: علامت و نشان برای یادآوری  
 یاد داشتن: بخاطر داشتن، در ویرداشتن  
 یادک: یاده، خاطره، یادمان  
 یادکرد: ذکر یاد، یادآوری  
 یادکرده: پیش گفته، نوشته آمده، ذکر شده  
 یادکرده: مذکور، نامبرده  
 یادمان: یادبود در بزرگداشت کسی  
 یادمان ها، نشانه ها، یادگار ها، آیات  
 یادنها: آثار، اثرها  
 یاده: حافظه/ خاطره  
 یاده بد: (ب) ذاکره، نیروی یادآورنده در ذهن  
 یارا: از یارستن؛ توانایی، نیرو  
 یارا: فرصت، مجال/ جرات، دلیری



یافته ها: اکتشافات، کشفیات  
یافه: بیهوده، یاوه، بی معنی  
یاکند: یاقوت، سنگ قیمتی سرخ رنگ  
یاوگی: هرزه گوئی، بی حاصلی  
یاوگی: بیهودگی، هرزگی  
یاوگیان: اوباش، گمراهان (جمع یاوگی)  
یاوه: هذیان، بیهوده، مهمل، یافه  
یخ زدن: فسردن، منجمد شدن  
یخبسته: فسرده، یخ زده، منجمد  
یزش: از یزشن، عبادت، نیایش، پرستش  
یزک: پیشرو سپاه، پیش قراول، جلودار  
یزک: سالار پاسبانان  
یشپ: یشم، سنگی پربها به سبز تیره  
یشم: سنگ کانی گرانبها به رنگ سبز  
یک از پس دیگر: متوالی، پشت سر هم  
یکان: آحاد، واحد، یگان  
یکان: یگان، تنها، تک، منفرد / یکتا  
یکبارگی: ناگهان، به یک دفعه  
یکبارگی: تمام و کمال، همگی، همه  
یکپارچگی: تمامیت، کلیت  
یکپارچگی: یکپارگی، انسجام  
یکپارچگی: یگانگی، وحدت  
یکپارچگی سرزمینی، تمامیت ارضی  
یکتا: اَحَد، یك، یگانه، تَك، یکی  
یکتا: بی همال، بی همتا، بی نظیر  
یکتایی: اَحَدیت، یگانگی، تکی، یکی  
یک تنه: یک نفره، به تنهایی  
یک جهت: همراه، همدل، یک قصد و نیت  
یک جهتی: تک سویه، یک راستا  
یکدش: (ی. د) اتصال و امتزاج  
یکدش: دورگه، انسان یا جانور از دو نژاد  
یکدل: بی ریا، یک رنگ، متفق  
یکدل: موافق، همداستان، هم آواز، یگانه  
یکدلی: اتحاد، یگانگی، خلوص  
یکدلی: بی آلاچی، هماهنگی، یکرنگی  
یکرنگ: صادق، صمیمی، پاکدل، یکدل  
یکرنگ: به لون واحد  $\neq$  رنگارنگ  
یکرنگی: اخلاس مندی، یک جهتی

یکرو: متفق، مخلص، صادق  
یکروکردن: تمام کردن دوستی  
یکسان: مساوی، یک اندازه  
یکسره: به تمامی، سرتاپا، یکباره  
یکسره: سراسر، سرتاپا، تماماً، بکلی  
یکسره کردن: تمام کردن، به فرجام رساندن  
یکسویه: یک بعدی / یک جانبه  
یکسویه کردن: فیصله کردن، حل کردن  
یکنامی: همنامی، هم نام بودن  
یکنامی: واژه های همنام با چم ناهمگون  
یکنواخت: کسالت بار / یکسان / هم آوا  
یکنواخت: یک دست و هموار، صاف  
یکنورد: به یک منوال، یک نهج و طریق  
یکه: واحد، تنها، یگانه، بی مانند  
یکه: فرید، بی نظیر، یکتا  
یکی: یکتایی، اَحَدی، تکدانگی، یگانگی  
یکی: وحدت، احدیت، یگانگی  
یکی: یک عدد، یک نفر، یک بار  
یگان: یگان، واحد، تنها، یک یک  
یگان: از تقسیمات ارتش  
یگانستن: ائتلاف، هم پیمانی، بهم پیوستن  
یگانستن: سازواری، الفت گرفتن  
یگانگی: وحدت، اتحاد، یکتایی، یکرنگی  
یگانه: واحد، فرد، یکتا / بی نظیر، ممتاز  
یگانه: بی همتا، تک، منحصر به فرد  
یگانه: تنها، تک، منفرد / بی مانند  
یگانه: مفرد، بی همال، بی قرین  
یگانه شدن: تفرد، بی مانند و یگانه بودن  
یله: رها، آزاد / مطلق / تنها، منفرد  
یمرود: نازکدل، نازک طبع  
یمرود: شاخ درخت نوجسته و نازک  
یمینه: روسپر، معده  
ینگ: قاعده، هنجار، هند، روش، آیین  
ینگ: تمکین، وقار  
یوبیدن: بیولیدن، امید داشتن، آرزو داشتن  
یوخه: ربوخه، لذت تئی، منتهای لذت  
یوز: جوینده، طلب کننده، طالب  
یوز: جانوری همانند پلنگ

یوزیدن: تفحص، جستجو کردن  
یوشیدن: نیوشیدن، گوش دادن، شنیدن  
یوغ: چوب گردن گاو برای شخم کردن

.....

واژگان کم آشنا و نا آشنا در  
« واژه نامه، پارسی به پارسی »

استانده: استاندار  
اسرواد: نثر  
اسکدار: پیک، نامه بر  
اسکندان: کلیدان، کلید دان  
آشنان: چوپک  
افزار: بوی افزار، ادویه  
افزونواژه: فزونواژه، حرف اضافه  
امیدمند: امیدوار  
انبوسیدن: پدید آمدن، موجود گردیدن  
اندازه: هندسه  
اندامگان: ارگانسیم  
اندایه: گلایه - اندایه مند: گله گزار  
اندروا: معلق  
اندروا: واژگون، باژگون، آویخته  
انگارش: ریاضی  
انگارشگر: ریاضیدان  
انگبین: عسل  
انگم: ژد، کتیرا، ماتک چسبناک درختان  
انگم: صمغ  
انیشه: جاسوس  
اوبارده: بلعیده شده  
اوباریدن: بلعیدن  
اوسکار: روی آوردن، تیمار، دایگانی  
اوگ: اوج  
ایوار: عصر - غروب  
ایورز: سفر  
ایورزیدن: مسافرت کردن

بادنگان: بادنجان  
باردان: حقه ی تریاک، از چینی یا سفال  
باردان: ظرف  
باره: بارو، برج، برج آسمانی  
بازنمون: نشان دادن  
بازه: فاصله  
باژ: باج  
بالش: نمو، ار بالندگی  
بالگرد: چرخبال، هلیکوپتر  
بایا: لازم  
بایا: وظیفه، واجب  
بد دریافتی: سوء تفاهم  
بدخشان: بدخشی، سنگ لال (لعل معرب)  
بربت: بربط  
بربستن: پیوند دادن، نسبت دادن  
بربسته: بی جان جماد+ برسته

آب بند: سد  
آبچین: پارچه برای خشک کردن تن، حوله  
آبگینه: شیشه، بلور  
آرد سرشته: خمیر  
آرش: چم، معنی  
آرمان: هدف  
آروین: تجربه  
آسا: دهان دره، خمیازه  
آسه: محور  
آشگری: دباغی  
آشوردن: تخمیر کردن  
آخاریدن: تراویدن  
آفرینندگی: خلاقیت  
آگاشتن: ثبت کردن  
آگاشته: ثبت شده  
آگاشتی: ثبتی (اسناد ثبتی)  
آگر: (گ) آگور- آجر  
آگریز: آگریز  
آگریزی: آگریزی  
آگفت: آسیب، زیان  
آگور: آگر، آجر  
آماج: هدف  
آوایرا: رادیو  
آوام: فصل سال  
آوند: باردان، ظرف  
آوند: شوند، دلیل  
آهن نورد: قطار  
آهوری: خردل  
آهیانه: مجموعه ی سر  
آیفت: حاجت

ابدام: جسم  
ابره: آستر  
ابره: رویه، روی جامه  
ابزارسازی: فناوری، صنعت  
ابزارواره: مکانیکی  
اپاختر: شمال  
ارزیر: قلع  
آرش: ساعد  
آروند: تجربه، آروین  
اسپاش پیمما: فضا پیمما  
اسپاش: فضا  
اسپاش: فضا، کیهان  
اسپرز: سپرز، طحال  
اسپیرغم: اسپرم، ریحان

پارسیگ: پهلو ی  
 پاره: پاژ، رشوه  
 پاژ: باج  
 پاژنام: لقب، عنوان  
 پاس داشتن: احترام گذاشتن  
 پاسخده: مسنول  
 پاسخدهی: مسنولیت  
 پاسدارانه: محترمانه  
 پافه دادن: کرایه دادن  
 پافه: اجاره  
 پافیدن: سلاک دادن، اجاره کردن  
 پایندان: ضامن، وکیل  
 پایندیدن: ضمانت کردن  
 پایه دار: درجه دار  
 پایه: قاعده  
 پت: لعاب  
 پتفوز: گرداگرد نوک مرغان  
 پته: (پ. ت) گذرانه، بلیت برای گشتارش (سفر)  
 پته: گذرانه برای نمایش و جزآن  
 پدافند: دفاع،  
 پدافندیدن: دفاع کردن  
 پدشخور: پیشدستی، بشقاب  
 پدشخور: دوری، بشقاب  
 پر بهاره: سالخورده  
 پرک: (پ. ر) عقربه ساعت  
 پرگ دادن: اجازه دادن  
 پرگ: پروانه، اجازه  
 پرمر: زنبور  
 پرموز: کلیز انگبین، زنبور عسل  
 پروانه دادن: اجازه دادن  
 پروانه: پرگ، اجازه  
 پروستن: محصور کردن  
 پرویزن: الک، موبیز  
 پرهون: دایره، دایره تو خالی، حلقه  
 پرهون: دایره، هر چیز گرد  
 پرهون: دایره، هر چیز گرد، پرهون ماه  
 پزاوش: بالیدگی، بالش  
 پسادست: نسیه  
 پستا: داو، بار، نوبت  
 پستا: نوبت  
 پستایی: نوبتی  
 پلاهنک کردن: مهار کردن  
 پلپل نمکی: فلفل نمکی  
 پلپل: فلفل  
 پلپته: فنتیله (فنتیله چراغ)  
 پن: اما  
 پناد: وای - هوا  
 پنادپیما: هواپیما  
 پنادزا: با اکسیژن - کم پنادزا: کم اکسیژن  
 پنادزا: هوازا، اکسیژن

برتر: زاب برای برتری، صفت تفضیلی  
 برخ: بخش کوچکی از یک هماد (کل)  
 برخی: قربانی  
 برز: بلندی قد  
 برشگاه ها: تقاطع  
 برهو: سابون  
 بزیدن: وزیدن، زدن پنبه (پنبه ی بزیده)  
 پس شمردن: ضرب کردن  
 بسامان: منظم  
 بساوانام: برای چیزی که دیده و لمس می شود.  
 بساواپی: لامسه  
 بستانه: سانواژه، قید  
 بسد: مرجان  
 بن: ریشه  
 بن پاره: عنصر  
 بناور: دمل، دنبل  
 بندواژه: حرف اضافه  
 بنو: غله - بنوها: غلات  
 بنو: غله، خرمن  
 بنوسرخ: عدس سرخ  
 بنوسیاه: ماش  
 بنوها: غله ها  
 بوپ: بوپ، زیرانداز، فرش  
 بوته: قالب زرگری برای زر و سیم  
 بومهن: زمین لرزه  
 بوی افزار: ادویه  
 به دیده گرفتن: در نظر گرفتن  
 به مزد دادن: کرایه دادن  
 به مزد گرفتن: کرایه گرفتن  
 به نیک داشتن: تحسین کردن  
 بهین: حلاج، نداف.  
 بی سیج: بی خطر  
 بی یکسو: بی طرف  
 بی یکسویانه: بی طرفانه  
 بیاره: شاخه های سست گیاه  
 بیشا: حتا  
 بیشال: رمن، جمع  
 بیشینه: حداکثر  
 بیمار بینی: عیادت  
 بیوسایی: انتظار از بیوسیدن  
 بیوک: [پیوگ، پیوگان] اروس که پارسی است  
 بیوگان: اروس (پارسی است)  
 بیوگانی: [پیوگانی] زناشویی  
 بیوگانی: اروس پارسی است (عروسی)  
 .....  
 پابستگی: مقید بودن  
 پابسته: مقید  
 پادینه: آخشیک، مخالف  
 پارذ: (مانند کارد) ماده، ماتریال  
 پاردیگری: مادگیری

تراداد: سنت  
 ترادادی: سنتی  
 ترازمندی: همترازی، تعادل  
 ترازوی: افقی  
 ترشاب‌ها: مرکبات  
 ترفند: سخن بیهوده، نیرنگ  
 ترنجش: (از ترنجیدن)  
 تزده‌ها: (ت) اسناد بازرگانی و دادو ستد  
 تزده: تزده، قباله  
 تسو‌ساز: ساعت ساز  
 تسو: ساعت (تسو چند است)  
 تسوک: دقیقه  
 تسوکه: ثانیه  
 تسوها: ساعت‌ها  
 تکال: تکین، مفرد  
 تکانه: شوک  
 تکین: مفرد، تکال  
 تمنده: (ت.م. د) کسی که زبانش بگیرد  
 تنابه: لطف، مایه‌های بافتی  
 تنبوشه: لوله‌های سفالی برای راه آب  
 توپال‌سان: شبه فلز  
 توپال: فلز  
 توپال: فلز، خرده ریزه‌های آهن و جز آن  
 توپالی: فلزی  
 توپالین: فلزی  
 توجه دادن: منیدن.  
 تهی: سفر، صفر  
 تهی: صفر - خالی  
 تیرآهن: ریل کوس‌ها (ریل قطار)  
 تیل: خال، خجک، نقطه  
 تیل: دیل، خال، نقطه  
 تیناب: رویا

.....  
 جاشدان: جاشکدان، صندوق  
 جاشدان: صندوق نان  
 جاور: حال، هال، چه جاور داری؟ چگونه ای  
 جاور: هال (هال پارسی است)، حال.  
 جاور: هال (پارسی است)، حال.  
 جاور: هال، حال  
 جاینام: ضمیر  
 جهاب: لطف  
 جهابی: لطف‌آوی - لطف‌آوی

.....  
 چار: ابزار، وسیله  
 چاری: چارینه، مربع  
 چاش: بنوی پاک و جدا شده از کاه  
 چاکو: کارد، چاقو  
 چپیره: گردهم‌آبی.  
 چخت: سقف  
 چرای: دلیل، انگیزه، آوند، شوند

پنادزا: اکسیژن  
 پنادشناسی: هواشناسی  
 پنادی: هوایی  
 پناغ: تار ابریشم، دوک نخ ریسی، دبیر، نویسنده  
 پندارین: مجازی  
 پندارینه: تخیل  
 پنده: تیل، خال  
 پنده: نقطه، خال، لکه  
 پنگان: فنجان  
 پوپ، بوب: قالی، هرچیز گسترده‌ای  
 پوپک: شانیه به سر، دوشیزه  
 پودنه: پونه، نعنا  
 پورهان: ارمغان  
 پوشبافت: اپیدرم  
 پوشش: نیام، غلاف  
 پوشن: پوشش هر چیز، جلد نیبگ  
 پولاد: فولاد  
 پویندگی: فاعلی  
 پویه: کارواژه، فعل (پوینده: فاعل - پوینده: مفعول)  
 پوینده نام: اسم مفعول  
 پوینده: مفعول (پوینده: فاعل)  
 پهرست: فهرست  
 پهنه: رویه، صفحه، سطح  
 پی: عصب  
 پیرو: بیرو، کیسه ی پول  
 پیشادست: نقد، پول نقد  
 پیغاره: سرزنش  
 پیلسته: عاج  
 پیمایه: اندازه (مساحت)  
 پیوند ده: حرف ربط  
 پیوندواژه: حرف ربط

.....  
 تاج: پارسی است، در پارسی باستان «تاگه»  
 تارپا: حشره  
 تارپایان: حشرات  
 تارتن: عنکبوت  
 تارتتک: (ت.ن) عنکبوت/ تار عنکبوت  
 تاگ: تاج  
 تیره: تیرگ، تپه  
 تبنگو: تبنگو، صندوقچه، جعبه  
 تبنگو: جعبه، صندوق  
 تبوک: سبد، طبق  
 تبوک: سبد، طبق، سینی بزرگ  
 تبوک: طبق  
 تپنگ: قالب کار زرگران و مسگران  
 تپنگو: تبنگو؛ صندوق، جعبه  
 ترابری وایی: هواپیما (وای = هوا) پنادپیما.  
 ترابرنده: انتقال دهنده  
 تراپدید: لیان، شفاف  
 تراپیدا: تراپدید، لیان، شفاف

دادیار: وکیل عمومی  
 داراک: مال، دارایی  
 دارک: (ر) دارایی  
 دارونامه: نسخه  
 دانچه: دانژه، عدس  
 دانژه پلو: عدس پلو  
 دانژه: دانچه، عدس  
 دانش شمارگری: علم حساب  
 داو: نوبت  
 دبیره: خط نوشتن  
 دج: جامد، بی جان  
 درآگاه: ورودی  
 درزن: سوزن  
 دریابار: اقیانوس  
 دژپیه: غده  
 دستک ها: اسناد  
 دستور: وزیر  
 دستورز: (س. و) دستکار، صنعتگر  
 دستورز: فیاور، صنعتگر  
 دستورزان: صنعتگران  
 دستینه: امضا  
 دشپیل: دژپیه، غده  
 دفترینه کردن: ثبت کردن  
 دل: قلب  
 دلورزی: اشغیازی، عشقبازی  
 دماک: بینی  
 دمه: بخار  
 دندیدن: خروشیدن جوشیدن از خشم، غریدن  
 دو کارد: قیچی  
 دوال: تسمه  
 دورنما: تلویزیون  
 دوسانیدن: چسباندن  
 دوسگن: چسبنده  
 دوسگن: لزج  
 دوکارد: قیچی  
 دهگان: دهقان  
 دهنداد و سامان: نظم و ترتیب  
 دهنداد: نظم  
 دهندادی: ترتیبی  
 دیرینگاه: تاریخ  
 دیرینگاهی: کارنامگی، تاریخی  
 دیرینگی: قدمت  
 دیل: تیل، خال، نقطه  
 .....  
 راستگوشه: مستطیل  
 راستین: حقیقی، واقعی  
 راستینگی: واقعیت  
 راستینه: واقعی  
 راک: آوند چوبی برای آبخوری

چرخبال: هلیکوپتر  
 چرندو: کرکراتک، کرجن، غضروف  
 چشته: مفت خوری  
 چکه: قطره،  
 چکه چکان: قطره چکان  
 چگال: غلیظ  
 چگندر: چغندر  
 چم: آرش، معنی  
 چمانی: ساقی  
 چمدار: آرش دار، معنی دار  
 چنبر: ترقوه  
 چنبر: چنبره، حلقه  
 چنبره: حلقه  
 چنبره: هر چیز پرهون مانند، حلقه  
 چنگار: سرطان  
 چنگاری: سرطانی  
 چونی: کیفیت  
 چیلان: زرفین، رنجبر  
 چیلان: ابزار آهنی، قفل  
 .....  
 خاز: خازه، خمیر  
 خازه: آرد سرشته، خمیر  
 خازه: خمیر (خمیر گل)  
 خازه: گل، گلابه  
 خاشکدان: خاشاکدان، صندوق، جعبه  
 خاکه کند: خاکه قند  
 خاکدیس: بیضی شکل  
 خاگی: بیضی مانند  
 خامه: قلم  
 خرفستر: خستر، حشره  
 خرفستران: خستران، حشره ها  
 خستر: (خ) خرفستر، حشره  
 خستو: اقرار کننده، معترف  
 خستوان: اقرار کنندگان  
 خلاتیدن: فروکردن چیزی نوک تیز در چیزی  
 خوارتاران: مصرف کنندگان - گسارندگان  
 خوان: سفره  
 خوانپایه: خوان پایه دار، میز  
 خورآیان: باختر  
 خوربران: خاور، خاوران - مغرب  
 خوشبویه: عرق که از گیاه بگیرند (عرق بادرنگبویه)  
 خون پناد زا: خون اکسیژن دار - (پناد = هوا)  
 خونابه: سرم، پلاسما  
 خویشکاره: وظیفه شناس  
 خویشکاری: وظیفه  
 خویشیک: شخصی  
 خویشیک: شخصیت  
 .....  
 دات: داد  
 دادگزار: وکیل دعوی و وکیل مدافع

ژاژمک پلو : لوبیا پلو  
ژاژمک: لوبیا  
ژد: شیره درخت، انگم  
ژیوه: جیوه، سیماب

.....

سازورشدن : آماده شدن، سازمند  
ساک پا: ساق پا  
ساگه: شاخه - ساقه  
سالمه: ناریخ سال و ماه (سال مه)  
سامه: شرط  
سانواژه : قید  
سانواژه: بستانه، قید  
سپرغم: ریحان  
سپند: مقدس  
سپندار: شماله، شمع  
سپهری: فلکی  
سپیده بار: پروتیین  
سپیده: سیتوپلاسم یاخته  
ستاک: بناواژه، مصدر  
ستانی: افقی  
ستاوند: بالاخانه پیش گشاده  
سترسا پرتی: حواس پرتی  
سترسا: حواس  
سترسای: آنچه به سهدن پیوند دارد  
سترسایی: آنچه به نگر و سهش در آید  
ستونی عمودی  
سختن: سنجیدن  
سرا: خانه  
سراچه: اتاق  
سرانجام: در پایان  
سرخنای: مری  
سررشته داری: حکومت  
سرسخن: دیباچه  
سرشت: خمیره  
سرشتن: خمیر کردن، آغشتن  
سرشته: خمیر  
سرگفتار: دیباچه  
سرود: شعر  
سرودن: سراییدن - آواز خواندن گروهی  
سکاچه: بختک  
سکنجیدن: سرفیدن، سرفه کردن  
سکوره: پیمانه ی سفالین، کاسه گلی  
سلاک دادن: اجاره دادن  
سلاک: اجاره، کرایه  
سمیره: خط، که می کشند (دبیره خط برای نوشتن)  
سنداره: حرامزاده  
سوباردن: مشورت کردن  
سونش: ریزگان توپال ها  
سویگان: ابعاد  
سویگان: بُعد (یک سویگانی: یک بعدی)

رایشگری: انگارش، ریاضی  
رایشگری: حساب  
راین: شوند، دلیل  
ربایش: جذب  
ربوخه: لذت جنسی  
رج: خط، سطر  
رج: سطر  
رخنه: (ر) کاغذ  
رُخنه: نفج، کاغذ  
رزیدن: رنگ کردن جامه و پارچه  
رمن: بیشال، جمع  
رمن: (رَم) بیشال، جمع  
رواک: رواج  
روسپر: کروش، معده  
روی: گونه بی توپال سبک  
رویان: جنین  
رویه: سطح  
رهنورد: مسافر  
رهنوردان: مسافران  
رهنوردی: گشتارش، سفر، مسافرت  
ریچار: مریا  
ریخت: شکل  
ریزاندامگان: باشندگان نادیدنی با چشم، تمیک  
ریزه بینی: ذره بینی

.....

زاب: فروزه، صفت  
زاچه: زن نو زاییده  
زادنگاری: ثبت احوال  
زاگ: زاج  
زخمه: سکافه، شکافه، مضراب  
زفران: سفران، زعفران  
زفران: گویش مازندرانی برای زعفران  
زکاب: مژکب  
زکند: آوند سفالین  
زگال: ژگال، زغال  
زمینه: نمودار  
زنخدار جور: دوزنقه منساوی ضلع  
زنگارانگشت: اکسید کربن  
زیاچه: میکرب  
ژیبود: زنبور  
زیرانداز: پوب، بوب، قالی  
زیرسری: بالش  
زیرک: کسره  
زیستبوم: جای زیست، پرهام، گوی زمین  
زیستبوم: پرهام، طبیعت  
زیناوند: مسلح  
زینه: درجه  
زینهار: امانت  
زینهاردار: امانت دار، درستکار

.....

.....  
 کابوک: لانه و آشیانه مرغ یا کبوتر  
 کاتوره مانندن: حیران ماندن، تعجب کردن  
 کاجال: لوازم و اسباب خانه، هرگونه  
 کاردیزشک: جراح  
 کاردیزشکی: جراحی  
 کارگزار پدافندگر: وکیل مدافع؟  
 کارگزار: پیشکار- کسی که از برای دیگری کار کند  
 کارگزاری: پیشه کارگزار - جای خرید و فروش زمین  
 کارمایه: انرژی  
 کارنامک: تاریخ  
 کارنامه: تاریخ، کهنگاه  
 کاش: شیشه  
 کالب: کالبد، قالب  
 کالوسک پلو: باقالی پلو  
 کالوسک: باقالا، باقالی  
 کاواک: تهی، خالی  
 کپان: قپان  
 کپچک: کمچه، چکچه، کفچه  
 کپه: کفه (ترازو)  
 کدفت: آهیانه، کاسه ی سر  
 کدفت: آهیانه، جمجمه  
 کرانمند: محدود  
 کرانه: ساحل  
 کرتو: کُرجن، کرکرانک  
 کرتته: کرتک - پیراهن  
 کرکرانک: چرندو، غضروف  
 کرکم: (ک.ک.ک) زفران  
 کُرکم: زفران، (زعفران معرب)  
 کروگی ها: صنایع  
 کروگی: صنعت  
 کشتی سپهری: سفینه  
 کَشک: خطی که بر روی چیزی کشند  
 کشوردار: دولت  
 کلون: چفت - قفل  
 کلیر انگبین: زنبور عسل  
 کلیر: زنبور، پرمر  
 کم وای زا: کم پنادزا، کم اکسیژن  
 کمینه: حداقل  
 کنا: پوینده، فاعل  
 کنایی: پویندگی، فاعلی  
 کند ویر: کند ذهن  
 کند: (ک) قند (قند تازی شده ی کند است)  
 کندیل: قندیل  
 کنون: نون، اکنون، حال  
 کئواس: دات - قانون  
 کواسی: قانونی  
 کوپله: قفل آهنین، قفل  
 کوده: مجموعه  
 کوس: قطار رهنوردی

سپش: حس  
 سپش ها: احساس  
 سیج: خطر  
 سیماب: جیوه  
 .....  
 شایمند: ممکن  
 شایمندی: امکان  
 شترنگ: شترنج  
 شترنگی: شترنجی  
 شفت: گوشتی، گوشتدار برای میوه مانند هلو یا  
 زردآلو  
 شگا: جعبه  
 شلپیدن: فشردن  
 شمار: تعداد  
 شمار: تعداد (شماره: عدد)  
 شماره: عدد  
 شماله دان: شمعدان  
 شماله: سپندار، شمع  
 شند: نوک پرندگان  
 شنوسه: اشنوسه، عطسه  
 شوشه: (ش.ش) منشور که نور از آن می گذرد  
 شومخ: جعفری  
 شونند: رایتن، دلیل  
 شونند: آوند، راین، دلیل  
 .....  
 غوزه: غلاف پنبه  
 غوزه ی آب: حباب روی آب  
 .....  
 فآزیدن: خمیازه کشیدن  
 فتاد: درباره، مورد  
 فراپیدا: شفاف  
 فراخواندن: دعوت کردن  
 فراخوانی: دعوت  
 فراز: گزاره، جمله  
 فرانما: لیان، شفاف  
 فرآور: تولید کننده - رمن: فرآوران  
 فرتور: عکس  
 فرجاد: وجدان، وژدان  
 فردید: منظور، نگرش، آرمان، آرزو  
 فرسار: قانون  
 فرگرد: فصل (برای نبیگ) (واره برای سال)  
 فرناد: پایاب، پایان  
 فرنافتن: (ف) اقدام کردن  
 فرنام: لقب  
 فروزه ی پویندگی: صفت فاعلی  
 فروزه: صفت، چونی چیزی  
 قُند: خال، خجک  
 قیار: پیشه، کار  
 قیارور: ورزی، صنعتکار، صنعتگر  
 قیاوری: صنعتی



کونکار: خشخاش (غوزه ی خشخاش)

کونکاریان: تیره ی خشخاش ها

کهربا: برق

کهنگاه: دیرینگاه، تاریخ

کهنگاه: کارنامه، تاریخ

کهنگاه: دیرینگاه، گذشتگاه، تاریخ

کهنگاهی: کارنامگی، تاریخی

کیه دان: شماله دان، شمعدان

گراس: نواله، لقمه

گرانسنگی: سنگینی، وزن

گرانه: وزن (کزازی)

گریال: غریال، ابزار بیختن

گردایه: مجموعه

گرده برداشتن: (گَ) کپی کردن

گرده: (گَ) قلوه، کلیه

گرده: (گَ) کپی، رونوشت، روگرفت

گز: سنجه برای اندازه گیری درازا (درگذشته)

گَرف: قیر

گشتار: مسافر

گشتارش: وشتارش، رهنوردی - مسافرت

گفتشناسی: نحوی

گمیز: ادرار

گمیز: پیشاب، شاش

گمیزدان: مثانه

گنجغه: ورق بازی

گوارده: هضم شده

گوال: جوال - کیسه

گوالدوز: جوالدوز

گوزه: غوزه، گل پنبه

گوی زمین: کره ی زمین

گوی: کره

گهان: جهان

گیان: واش، علف

گیرانه: گیریت

لاخیز: سیلاب

لاد: بنا (لاد براین = بنا براین)

لادگر: بنا (کارگر ساختمان)

لادگر: والادگر، بنا

لگن گردگاه: لگن خاصره

لیزابه: لعاب

ماتک ها: مایه ها، مواد

ماتک: ماتکان، مواد

ماتکان بُنیک: [وادگان] مواد اولیه

ماتکان خام: [وادگان] مواد خام

ماتکان: عناصر، مواد

ماتکی: مادی

مادیزه: ملکول

مارش: شماره حساب

ماره: سکه

مای: کرم، جانوران کوچک خزنده

مرجمک: دانچه، دانژه، عدس

مرجمک: عدس

مردمزاد: مردمزاده، انسان، آدمی، بشر

مردمزاد: مردمزاده، انسان، آدمیزاد

مردمزاده: مردمزاد، انسان، آدم، آدمی

مژوک: (مَ. ژُ. وَ) عدسی چشم

مئل: الکل

منج: زنبور هرگونه زنبور، کلینز

منگیا: قمار

منید: توجه

موزه: چکمه (پهلوی)

موژه: اندوه

مول: حرامزاده

مول: معشوق

مه: (م) بخار

مِهَاب: مه - بخار

مهراز: مهندز، مهندس، معمار

مهرازی: معماری

مهستان: پارلمان

مهند: مهم

می انبوسند: بوجود می آیند، از انبوسیدن

می سهیم: احساس می کنیم

می سهیم: حس می کنیم

می گوالند: رشد می کنند. از گوالیدن

میزش: ادرار

مینه: پنداره، ایده، فکر

نایبوسته: منفصل

نادهناد: بی نظم

نارکوله: تریاک

نارنگ: نارنج

نارنگی: نارنجی

ناگذرا: فعل متعدی (گذرا=لازم)

ناماتکیک: غیر مادی

ناوای زا: ناپنازدا، بی اکسیژن

ناوچه: قالب برای ریخت دادن به زر یا سیم

ناهار: گرسنه

نای: حنجره

نایستن: نیست کردن، نیگری، نفی

نایگ: کتاب

نخست دستور: نخست وزیر

نرسپان: اشتباه، لغزش

نرمباد: نسیم

نژم: بخار (نَ، نَ)

نسک: هر بخش از بیست و یک بخش اوستا

نشستگاه: مجلس

نشستنی: سندلی که پارسی است

نشستنی: سندلی، نشستنی دسته دار

نخاک: حرامزاده

نغزک: نکته

نغج: رُخنه، کاغذ

نگارگری: نقاشی، طراحی

نمار: اشاره

نمایشخانه: تماشاخانه

نواله: خازه، خمیر

نواله: لقمه

نورده: (نَ. و) قبالة

نوش: شهد

نول: نوک پرندگان

نون: اکنون، حالا

نویسار: منشی

نویساران: منشی ها

نویسه: وات، واک، تکواژ

نهادک: امانت

نهاده: موضوع

نهالین: تشک، زیرانداز

نهالین: لحاف

نیادی: طبیعی

نیگری: نیگرایی، نفی

نیمروز: جنوب، میان روز

نیودش: آگاهی

واتگروه: الفبا

واره: آوام، فصل سال

واره: فصل برای سال (ورشیم برای نیبگ)

وازش: دفع - بیرون راندن

واژاک: اصطلاح

واسون: تصمیم

واسونیدن: تصمیم گرفتن

واش: علف

واشزار: علفزار

واکدار: سدادار، واک سدا دار ≠ همخوان = بی سدا

والادگر: بنا، معمار

والادگری: بنایی، معماری

وای: پناد، هوا

وای زا: با اکسیژن

وای زا: پنادزا، هوا زا، اکسیژنه، با اکسیژن

وایی: پنادی، هوایی

ورزا: گاو نر

ورشیم: فصل برای کتاب. بخش، پاره

ورن: شهوت

ورنج: (و. ر) آژور

ورنران: (و. ر. ن) شهوتران

ورژه: وجب

وستایش: تکثیر

وشتار: گشتار، رهنورد، مسافر

وشتارش: گشتارش، رهنوردی، مسافرت

وشتارش: مسافرت

وشتان: درکار وشتیدن (رقصیدن)

وشتنده: رقااص

وشتیدن: وشتن، رقصیدن

وشرده: کسی که تجربه دارد، آروین دارد

وشینه: زره، جوشن

ویچاردن: مشخص کردن، نشان دادن

ویر: ذهن، حافظه

ویر: یاد، ذهن

ویری: ذهنی

ویژه نام: اسم خاص

هازمان: جامعه

هال: پارسی است - حال

هامیدن: شگفتیدن، حیران ماندن

هرباسپ: سیاره

هماد: کل، همه، تمام

همادی: کلی، همگی

همار: حساب

همال: برابر، مانند، همسر، دوست

همال: همتا، انباز

همیودگاه: پرهام، زیستگاه، طبیعت

همپرسیدن: مشورت کردن

همگر: نسبت

هنایش: اثر

هنباز: انباز، شریک

هندام: اندام، اندام های تن

هوده: حق

یادمان: اثر

یازش: اراده

یازش: اراده، آهنگ

یازیدن: اراده کردن

یازیدن: آهنگ کردن، اراده کردن

یاکند: یاقوت

یکان: واحد

یکم کس: اول شخص

یوخه: لذت تنی، کامجویی

واژگان پارسی در:  
 « دستور زبان خانلری به پارسی »  
 و « دستور پارسی فرزاد »

برگرفته: مشتق	آرسته: رسا، کامل
برگشت: معطوف	آرش: چم، معنی
برگیر: مضاف الیه	آزمون: تمرین، امتحان
برگیری: اشتقاق	آشکار: معلوم
بسامد: تناوب	آشکارا: صریح
بساوانام: اسم ذات - ناپساوا نام: اسم معنی	آگاشتن: ثبت کردن
بساویدن: لمس کردن	آگاشته: ثبت شده
بن کنون: ماده مضارع	آموزگاه: کلاس
بن گذشته: ماده ماضی	آموزه: درس
بن: بنمایه، ماده	آمیخته: مرکب، ترکیب شده
بنمایه: منبع، اساس، پایه، زیربنا	آمیزه: ترکیب، همکرد
بنیادی: سرشتی، مهدین، اصلی	آمیزه و برگرفته: ترکیب و اشتقاق
بوپ: فرش	استانش: اثبات
به چم: یعنی، بدین مانک	استانش و نایش: اثبات و نفی
به چمی: یعنی، بدین مانک	افزا: مضاف
بها دادن: اهمیت دادن	افزای دارندگی: مضاف ملکی
بی آوا: همخوان، صامت	اندریافت: درک
بی فرور: بی تفاوت	اندریافت: مفهوم
بی: بدون	اندیدن: دودلی، تردید
بیشا: حتی	انگارش: ریاضی
بیوسا: منتظر، چشم براه	انگاشت: فرض
پاره: جزء	ایستا: ثابت
پاره های فراز: اجزاء جمله	ایستایی: مکث
پافشاری: تاکید، اصرار	بازاندوخت: ضبط
پایگان فروزه: درجات صفت	بازبسته: وابسته، بسته، مربوط
پایندان: ضامن	بازدارنده: بازدار، نهی کننده
پذرفتار: پایندان، ضامن	بازداری: نهی
پرسش پافشاری: پرسش تاکید	بازگفت: تکرار
پرنگری: توجه	بازنمود: تعریف، شرح
پروهانگر: استدلالی	بازنمود: وصف، شرح
پن: اما	بازنمودن: بیان کردن، شرح دادن
پناد: هوا	بازنمودن: بازشمردن
پوشیدگی: ابهام	بازنمودها: تعریفات
پوشیدگی، پیچیدگی	بافت: نسج
پویندگی: فاعلی	بایسته: حتمی
پوینده: فاعل	بدرستی: در حقیقت
پویه: فعل	بدین مانک: یعنی
پویه، شناساپویه: فعل معلوم	بربستگی: اسنادی
پویه، ناشناسا پویه: فعل مجهول	بربستن: پیوند دادن
پویه سامه یی: فعل شرطی	بربستن: نسبت دادن
پویه یاریگر: فعل معین	بربستن: وابستن، نسبت دادن
پویندگی: مفعولی	بربسته: دج، جامد
پوینده: مفعول	برخی شدن: قربان شدن
پیشرفتار: پیشبود، مقدم	برکامه: برغم
پیوستار: موصول	

پیوستگی ناوابسته : پیوستگی مستقل  
 پیوند دهنده: رساننده ، موصل  
 پیوند واژه : حرف ربط  
 پیوند یافتن: موصول شدن  
 پیوندواژه: حرف ربط  
 تبنگو: جعبه  
 ترازوی: ستانی، افقی  
 ترزبانش: ترجمه؟  
 تزده: سند، قباله  
 تکواژ: تکواژه ، حرف  
 تکواژه ها : حروف  
 تکین : مفرد  
 تکین - رَمَن : مفرد - جمع  
 تیل: نقطه  
 جانشین (جایگزین): بدل  
 جاور: هال، چگونگی  
 جایگاه فروزه در فراز : مقام صفت در جمله  
 جایگاه: مقام، وضع  
 جایگزین: جانشین، بدل  
 جاینام : ضمیر  
 جاینام پرسشی: ضمیر پرسشی  
 جاینام گسسته: ضمیر منفصل  
 جاینام خویشیک: ضمیر شخصی  
 جاینام گنگ : ضمیر مبهم  
 جاینام نمارش : ضمیر اشاره  
 جاینام هنباز : ضمیر مشترک  
 جدا از.....: استثناء  
 جداسر: ناوابسته - مستقل  
 جداشده از...: مگر، بجز، مستثنی  
 جدایش: تجزیه  
 جدایش و آمیزه : تجزیه و ترکیب جمله  
 جستار: مطلب  
 چکیده: خلاصه  
 چگونگی : چونی، حالت  
 چگونگی ها: شرایط  
 چم: معنی، مفهوم  
 چونی ها: چگونگی ها، اوصاف  
 خشکنای: حنجره  
 خویشیک: شخصی  
 دج: بسته، جامد  
 دریافت: درک  
 دریافتن: مفهوم شدن، درک کردن  
 دریافتها: آرش ها، مفاهیم  
 دریافتها: مفهوم  
 دستوری: وزارت  
 دگر سانی : دگرگونی، تغییر  
 دگرسان: عوض شدن  
 دگرگشت: تغییر، تحول  
 دلالت: رهنمود، رهنمون  
 دلالت کردن: رهبر بودن، هدایت کردن  
 دودلی: تردید

دهناد: ترتیب  
 دهنادی: ترتیبی  
 رایشگر: ریاضیدان  
 راین: شوند، دلیل  
 رسا: بلیغ  
 رساگر: متمم  
 رساگر: مکمل  
 رساگرپویه: پایانه پویه، متمم فعل  
 رساگردان: مکمل  
 رساگرداندن: رساگردن، تکمیل  
 رساگروزه : متمم صفت  
 رساگر نام : پایانه نام، متمم نام  
 رستیگان: مسافرت  
 رَمَن : جمع  
 رواگ: رواج، روا  
 روش: چگونگی، نحوه  
 روشناک: آشکارا، صریح  
 رویداد ها : چگونگی ها، اوضاع  
 رویدادها: اوضاع  
 رهنوردی: مسافرت  
 ریخت: صورت، شکل  
 زاب: صفت، خاصیت  
 زادآوری: زاد و ولد  
 زاستاری: طبیعی  
 زدایش : حذف  
 زدایش در گونه های فراز: حذف در انواع جمله  
 زدایش فزونواژه : حذف حرف اضافه  
 ساخت: صیغه  
 ساختمان فراز : ساختمان جمله  
 ساختمان فرازهای آمیخته : جمله های مرکب  
 ساختواژی: صرفی  
 سازه: ساختار، واحد نحوی زبان  
 سازه: عامل  
 سامه : شرط  
 سامه یی: شرطی  
 سانواژه : قید  
 سپاهان: اصفهان  
 سپندار: شمع  
 ستاک : بن واژه، مصدر  
 ستونی: عمودی  
 سراچه: اطاق  
 سربها: فدا  
 سربهاکردن: فداکردن  
 سگرتش: استثناء  
 سنجه: معیار، مقیاس  
 سیمین: نقره یی  
 شاخه یی: فرعی  
 شاروندی: شارسانی، تمدن  
 شامل: دربردارنده  
 شگفتی: تعجب  
 شمار: تعداد

شمارشی: عددی	کس: شخص
شماره: عدد	کنا: کنشگر، فاعل
شماره دهنادی: عدد ترتیبی	کنون: حال
شناخته: معرفه (در دستور)	کوده: مجموعه
شناسا: معلوم	کهنگاه: کهنروز، تاریخ، زمان کهن
شناساپویه: فعل معلوم	گامه: مرحله
شوند: آوند، دلیل	گاهداد: تاریخ برای زمان، روز و ماه و سال
شیوایی: فصاحت	گذرا: متعدی
فتاد: مورد	گذشته ساده: ماضی
فتادها: موارد	گذشته ی پی دار: ماضی نقلی
فراز: جمله	گذشته ی دور: ماضی بعید
فراز آمیخته: جمله ی مرکب	گذشته ی شاییدی: ماضی التزامی
فراز باز نمودنی: عبارت وصفی	گذشته ی همارگی: ماضی استمراری
فراز پرسشی: جمله ی پرسشی	گرپان: قربان
فراز سامه یی: جمله شرطی	گردانش: صرف
فراز شگفتایی: جمله تعجبی	گزارشی: اخباری
فراز فرمانی (دستوری): امری	گزاره: مسند
فراز ناوابسته: جمله ی مستقل	گزاره باز نمودی: عبارت وصفی
فراکرد: جمله واره	گزیده: نغزک، نکته
فرانمود: باز نمود، توضیح	گزینه: انتخاب
فرانمودن: باز نمودن، توضیح دادن	گشتارش: مسافرت
فرانمودن: نشان دادن، آشکار ساختن	گفتشناسی: نحوی
فرا یافت: درک کرده شده	گفته شده: ملفوظ
فرا یافت: دریافت شده، مفهوم	گمانه: حدس
فردید: منظور	گن: گون، جنس
فرسار همتایی: قانون تجانس	گنگ: سربسته، ناآشکار، ناپیدا، مبهم
فرسار: آسا، کواس، وات، قانونی	گنی: (ک) جنسی
فرساری: قانونی	گونگی: جنسیت
فرگشت: تحول	گونه ی اندیدی: دودلی، وجه تردیدی
فرمانی: امری	گونه ی باز نمودی: وجه وصفی
فرنام: عنوان	گونه ی پیوستگی: وجه استمراری
فرنود: شوند، دلیل	گونه ی سامه یی: وجه شرطی
فرور: تفاوت	گونه ی شاییدی: وجه التزامی
فرور: نا همتایی، تفاوت	گونه ی فرمانی: وجه امری
فروزه: صفت	گونه ی گزارشی: وجه اخباری
فروزه باز نمودی: صفت وصفی	گونه ی وابسته یی: وجه التزامی
فروزه پرسشی: صفت پرسشی	گونه ی واژه: نوع کلمه
فروزه پویندگی: صفت فاعلی	گویایی: منطق
فروزه پویدگی: صفت مفعولی	گیور: داستان گو، نقال
فروزه دهنادی: صفت ترتیبی	لادبراین: بنابراین
فروزه شمارشی: صفت عددی	ماتک: ماده
فروزیده: موصوف	منش: شخصیت
فزونواژه: حرف اضافه	مهادین: اصلی
کاجال: وسیله، ابزار خانه	مهین جستار: رئوس مطالب
کارمایه: نیرو	میهنی: ملی
کامروا: موفق	نابسوا: لمس نشدنی
کاهیده: مرخم	نابسوا نام: اسم معنی
کُرپان: قربان	نابیوسته: منفصل
کرویز: گویا، منطق	ناخویشتنی: غیر شخصی
کرویزی: منطقی	نا رسا: نیمه کاره، ناقص
کرویزیان: منطقیون	ناشناخته: نکره (در دستور)

هم نهش: آمیزه، ترکیب  
 هماد: کل، تمام  
 همادی: کلی  
 همار: اندازه/ حساب  
 همار: شماره  
 هماره: پیوسته، همواره  
 همال: قرینه  
 همال آرشی: قرینه معنایی  
 همال گفتاری: قرینه لفظی  
 همانندی: پیوستگی، هم نسبتی  
 همآوری: مسابقه  
 همخوان: بی سدا، بی آوا، صامت  
 همخوانی: مطابقت  
 همروزگاران: همزمانان، زمانیان، معاصرین  
 همساز: هماهنگ، هم نوا  
 همسازی: هماهنگی  
 همگنی: همگونی، تجانس  
 همه نام: اسم عام  
 هنباز: مشترک  
 هوده: حق  
 یاریگر: معین  
 یگان: واحد  
 یگانستن: مطابقت کردن

ناشناسا پویه: فعل مجهول  
 ناشناسا: مجهول  
 ناگذرا: لازم  
 نام، ویژه نام: اسم خاص  
 نام، همه نام: اسم عام  
 ناوابسته: مستقل  
 ناهمسو: بر علیه  
 ناهمسو: ناهمگون، ناهمراه، ناسازگار  
 نایش: نفی  
 نایی: منفی  
 نیبگ: کتاب  
 نیبگخانه: کتابخانه  
 نخست کس: اول شخص  
 نشاختن: معین کردن  
 نشانه ها: نمونه ها  
 نغزک: نکته  
 نفج: کاغذ  
 نماد: نمودار، سمبل، نشانه  
 نمارش: اشاره  
 نمودن: نمایاندن، آشکار کردن  
 نمودن: نشان دادن  
 نورده: قباله، سبج  
 نوشتار: متن  
 نهاد: مسند الیه  
 نهادینه کردن: نوآوری  
 نهفته: مبهم  
 نیادی: سرشتی، طبیعی  
 وابسته های پاره های گزاره: اجزاء جمله  
 وابسته یی: التزامی  
 وابسته: بسته، نسبت  
 وابسته: رساگر در دستور  
 واتگروه: الفبا  
 واجگاه: مخرج (در زبان)  
 واخواهی: اعتراض  
 وازنش: انکار، نیگری  
 واژاک: زیانزد، اصطلاح  
 واژه های برگرفته: کلمات مشتق  
 واکاوی: تحلیل کردن  
 واکدار: مصوت  
 ولی: با این همه، پن  
 ویر: ذهن  
 ویژه نام: اسم خاص  
 ویمندی، ستایه یی، باز نمودی  
 ویمندی: توصیفی  
 هایبی: مثبت  
 هدارش ها: تعریفات  
 هدارش: تعریف  
 هدایت کردن: دلالت کردن  
 هر نیز: تعیین  
 هر نیز کردن: تعیین کردن

## خوراک های خوشمزه ایرانی با ماتکان بایا [مواد لازم] به پارسی

- 1- دانژه (عدس) 2- کالوسک (باقلا - باقالی) 3- ژاژومک یا تُلک (لوبیا) تلک پلو - سبزه تلک - سپیده تلک - سرخ تلک 4- شومخ (جعفری) 5- اسپرغم (ریحان) 6- نانوک یا پودنه (نعنا) 7- اسپناج (اسفناج) 8- بادنگان (بادنجان) 9- بادرنگبویه (بادرنجبویه) 10- نارنگ (نارنج) 11- بوی افزار (ادویه) 12- زنجبیل (زنجبیل) 13- زفران یا کرکُم (زعفران) 14- پلپل (فلفل) 15- ریچار (مربا) 16- کند (قند) 17- آهوری (خردل) 18- لیمو خشک (عمانی) 19- زردک (هویج) 20- پسنده پلو (قیمه پلو) 21- خورش پسنده (قیمه) 22- خورش سبزی (بی واژه قورمه) ابزار و کاجال آشپزخانه :

- 1 - کبچه یا کفچه (چمچه یا ملاقه) 2 - گودک (قاشق) 3- دیگ (قابلمه) 4- پیشدستی (بشقاب) 5- پدشخور (بشقاب) 6- پنگان (فنجان) 7- غوری (قوری) 8- تگاو یا بتو (قیف) 9- خوان (سفره)



خوراک ها و آرایه گری از فرزاد!

## واژگان همنام

.....

واژگان همنام : دو یا چند واژه که از نگرش آوایی و نوشتاری یکسانند ولی چم ناهمگون دارند.

### نمونه:

- \* آسا : وقار، تمکین / خمیازه، فاژه، دهان دره/ طرز، روش
- \* استوان: استوار، پایدار/ قابل اطمینان، امین/ مضبوط
- \* افسردگی: دلمردگی، پژمردگی/ انجماد، جمود، بستگی
- \* هار: سرگین/ رشته مروارید/ دچار به بیماری هاری / بسیار خشمگین
- \* جاینام: ضمیر که بجای نام نشیند/ توپونیم، مکان، جای = « نام جای»
- \* هنگ: تمکین، وقار / فهم، معرفت / دانایی، هشیاری

نمونه در این زمینه بسیار است، گاهی یک واژه، پنج یا شش چم گوناگون دارد!

.....



## خاستگاه ها

واژگان « گلزار زبان پارسی» از این خاستگاه ها برگرفته شده است:

- هزار سال نثر فارسی، کریم کشاورز؛ 1345  
در برگیرنده: « آثار استادان از سده چهارم تا ششم هجری».

دیگر خاستگاه ها در گزینش واژگان پارسی « گلزار زبان پارسی»:

- ازدانگاره؛ بخش « واژه های پارسی» از تارنمای « پارسی انجمن» .
- چند واژه ی پارسی سره از برهان؛ امیر حسین اکبری شالچی، 1394.
- سرگذشت آدمی؛ دکتر بهروز تابش 1398
- فرهنگ برابره های پارسی واژگان بیگانه؛ سه پوشینه، ابوالقاسم پرتو، 1373، 1377.
- فرهنگ پارسی؛ برپایه ی واژگان نژاده و در پیش نهاد دکتر میرجلال الدین کزازی. سیمین حلالی 1392.
- فهرست لغات و اصطلاحات کتاب التفهیم؛ ابوریحان بیرونی.
- گلستان به پارسی؛ پارسی گردان: دکتر بهروز تابش، 1381
- گویایی ارستو؛ پارسی گردان: بزرگمهر لقمان، 1395.
- واژگان پارسی بر ساخته و پیش نهاد دکتر حیدری ملایری از نرم افزار رایانه یی.
- واژگان نییگ « بیان» دکتر میرجلال الدین کزازی
- واژگان پارسی ابوریحان بیرونی
- واژگان پارسی پور سینا
- واژگان برهان
- واژه نامه زبان پاک؛ احمد کسروی.

## بنمایه ها در راستای بهبود چونی و بی لغزش بودن چم هر واژه !

- به پارسی، سره نویسی و پارسی گویی، حسین اقوامی ( آزاد) 2014.
- پارسی گویی؛ تارنمای حسین اقوامی آزاد.
- دیکشنری فارسی به فارسی؛ از نرم افزار رایانه یی.
- سرچشمه های پارسی سره؛ دکتر امیر شالچی.
- فرهنگ املائی خط فارسی؛ دکتر علی اشرف صادقی، زهرا زندی مقدم، 1394.
- فرهنگ برابره های پارسی واژگان بیگانه؛ سه پوشینه، ابوالقاسم پرتو، 1373، 1377.
- فرهنگ پایه های پارسی و بیگانه زبانزد در فارسی کنونی به پارسی سره؛ تهمورس جلالی، 1354.
- فرهنگ حسابی - فرهنگ واژگان انگلیسی به فارسی؛ پژوهش و نگارش دکتر محمود حسابی 1337.
- فرهنگ فارسی به پهلوی؛ دکتر بهرام فره وشی، 1358.
- فرهنگ فارسی عمید؛ حسن عمید. 1367.
- فرهنگ فارسی معین؛ دکتر محمد معین، دو پوشینه ( دو جلد)، 1381.

فرهنگ کوچک زبان پهلوی؛ د. ن. مکنزی، ترجمه از مهشید میرفخرایی، 1373.  
فرهنگستان ایران، واژه های نو که تا پایان 1319 در فرهنگستان ایران پذیرفته شده است.  
فهرست فعل های فارسی با معنای آنها، فعل های ساده؛ دکتر محمد بشیر حسن.  
لغت نامه ی دهخدا؛ علی اکبر دهخدا، نرم افزار رایانه یی 1390.  
واژه نامک، فرهنگ واژه های دشوار شاهنامه؛ عبدالحسین نوشین.  
واژه نامه پارسی سره؛ فرهنگستان زبان پارسی 1390.  
واژه نامه پارسی سره؛ گروه علمی تک، 1389.

---

A Concise PAHLAVI DICTIONARY; D.N. Mac KENZIE, professor of Iranian studies  
at the University of Göttingen. 1971.

---

## در باره ی گردآورنده

گردآورنده دانش آموخته زبان و زبانشناسی نیست.  
زادگاه ما همدان است، برای کار پدر، فرنشین آموزش و پرورش استان کردستان، چندین سال در  
سنندج زیستیم.  
پس از دیپلم دبیرستان و یک سال «پرورش آموزگار» [تربیت معلم] در سنندج، در آموزش و پرورش  
گمارده شدم، و (به شوند شاگرد نخست آموزگاه) در دبیرستان از سال نخست تا سوم، زبان فارسی و  
انگلیسی می آموزاندم. سپس در تهران، رشته ی آرایه گری درونی [دکوراسیون داخلی] در دانشگاه  
آزاد را به شوند خویشکاری مادری، پس از یک سال و نیم، ناچار رها کردم.  
سرنوشت اینگونه نوشته شده بود، که در بلژیک بار دیگر به آموختن پردازم و این بار در «چهل و  
هشت سالگی» روی نیمکت بنشینم و سه سال در «آموزشگاه والای سن لوک» بروکسل، رشته ی  
«نگارگری و پیرنگسازی پارچه و جامه» را به پایان برسانم.  
همواره کنجکاو و پویان به خنیاگری باخترزمین و خنیاگرانی که شاهکارهای جاویدان ساخته اند، در  
یکی از (نوزده آکادمی) خنیاگری در بروکسل، چهارسال به آموختن «سولفز» [زبان خنیاگری باختر]  
و چندین سال پیانو، آواز و چند سال «دکلمسیون = خوشخوانی» پرداختم، و هر سال چکامه های  
سروده سرایان پارسی گوی میهنم را برای شناساندن فرهنگ و زبان آهنگین پارسی برمی گزیدم.

فرزاد بتهایی

\* یک نوشتار و دیگر نبیگ های گردآورنده در نشانی های زیر.

<https://www.mehremihan.ir/forum/3199/>

آرمان گردانش دستور زبان خانلری به پارسی

<https://www.mehremihan.ir/forum/3596/>

دستور پارسی فرزاد

<https://www.mehremihan.ir/forum/3275/>

دستور زبان خانلری به پارسی

<https://www.mehremihan.ir/forum/3515/>

داستانهای کوتاه به پارسی

<https://www.mehremihan.ir/forum/3251/>

واژه نامه، پارسی به پارسی

\* نشانی :

f arzad.bathaei@gmail.com